انتشارات دانشگاه تهران

شماره ١٦٣٦

شمارهٔ مسلسل ٢٠٤٤

چاپ دوم

تهران ٢٥٣٧ شاهنشاهی

منش نیک — گوش نیک — کنش نیک

مجموعهٔ اوستا

ویسپرد

(آفرین پیغمبر زرتشت - آتش - هفت کشور - سوگندنامه)

گزارش

ابراهیم پورداود

بکوشش

دکتر بهرام فره‌وشی

چاپ اول ۲۰۲۳

ناشر

مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در فروردین ماه ۲۰۳۷ شاهنشاهی
در چاپخانهٔ مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید

بها : ۱۲۰ : ریال

نامه‌های دیگر پورداود

مجموعهٔ گزارش اوستا

۱ ـ گاثاها — پنج سرود زرتشت با متن اوستایی و با ترجمهٔ گفتارهای آن به انگلیسی بدستیاری دینشاه ایرانی، بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی

۲ ـ یشتها — بخش نخست از هرمزد یشت تا رشن یشت با متن اوستایی، بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۰۷

۳ ـ یشتها — بخش دوم از فروردین یشت تا زامیاد یشت (۲۰۰ جلد آن با متن اوستایی است) بمبئی ، فروردین‌ماه ۱۳۱۰

۴ ـ خرده اوستا — هوشبام ـ پنج نیایش ـ پنجگاه ـ دوسیروزه ـ چهارآفرینگان بمبئی مهرماه ۱۳۱۰

۵ ـ یسنا — بخش نخست از هات ۱ تا هات ۲۷ . بمبئی، بهمن‌ماه ۱۳۱۲

۶ ـ یسنا — بخش دوم با گفتاری در بارهٔ آتش ـ چیچست ـ سولان ـ سهند ـ آذرخش ـ نفت ـ آذرفرنبغ ـ آذربرزین مهر ـ آذرگشسپ ـ تخت سلیمان ـ شیون و مویه

۷ ـ گاثاها — دومین گزارش، بخش نخست با متن اوستایی، بمبئی آبانماه ۱۳۲۹

۸ ـ یادداشتهای گاثاها — بخش دوم ، دربارهٔ واژه‌های گاثاها ، تهران ، مهرماه ۱۳۳۶

۹ ـ ویسپرد — با آفرین پیغمبر زرتشت ، آتش ، هفت کشور ، سوگندنامه . تهران ، اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۳

۱۰ ـ وندیداد — زیر چاپ است

٭٭٭

۱۱ ـ ایرانشاه — تاریخچهٔ مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۵۷ تصویر، بمبئی ۱۳۴۴ قمری هجری

۱۲ ـ خرمشاه — گفتارهایی است در بارهٔ آیین وکارنامه و زبان ایران باستان ، بمبئی ۱۳۰۵ خورشیدی

۱۳ ـ سوشیانس — رساله‌ایست دربارهٔ موعود مزدیسنا، بمبئی ۱۳۴۶ قمری . این کتاب با تجدید نظر واضافات در یك جلد بزرگ‌ بار دیگر بچاپ خواهد رسید .

۱۴ ـ پوراندخت نامه — دیوان شعر پورداود با ترجمهٔ انگلیسی دینشاه ایرانی، بمبئی شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی

۱۵ ـ یزدگرد شهریار — منظومه‌ایست در دویست شعر (بیادگار جشن سال هزارم فردوسی) بمبئی ۱۹۳۳ میلادی

۱۶ ـ گفت وشنود پارسی — برای دبیرستانهای هند ، بمبئی اسفندماه ۱۳۱۲

۱۷ ـ فرهنگ ایران‌باستان بخش‌نخست. گفتارهایی‌است دربارهٔ واژه میهن ـ اساتیر ـ نامهای ۱۲ ماه ـ واژهٔ فرهنگستان ـ رادی ـ دبیری (خط) ـ خرفستر ـ سگ ـ اسب ـ شاهین ـ خروس ـ آذرکیوان و پیروان او . تهران ، امرداد ۱۳۲۶ خورشیدی

۱۸ ـ هرمزدنامه نامه‌ایست در دو بخش . بخش نخست: اسپست (یونجه) ـ نیشکر ـ برنج ـ ترنج ـ بنگ ـ کوکنار ـ لاله ـ ذرت ـ لادن ـ آهار ـ آفتاب گردان ـ سیب‌زمینی ـ گوجه‌فرنگی ـ پسته زمینی (بادام شامی) ـ آناناس ـ کاکائو ـ تنباکو ـ گل‌آویز

بخش دوم : پول ـ آرتشتار ـ پرچم ـ افسر ـ اساتیر ـ تیمسار ـ پابوران ـ نمونه‌ای از لغت‌های فرهنگستان ـ چهارسو. بیست‌و شش گفتار این‌نامه بخشی‌است لغوی وادبی و گیاه‌شناسی‌وتاریخی. تهران ، دیماه ۱۳۳۱ خورشیدی .

۱۹ ـ اناهیتا مجموعه‌ایست‌از گفتارها و سخنرانی‌های‌پورداود ، تهران ۱۳۴۳

۲۰ ـ فرهنگ ایران‌باستان بخش دوم و سوم هنوزبچاپ نرسیده است

۲۱ ـ Lectures delivered by Pour Davoud, the K. R. Cama Oriental Institute Publication No. 11, Bombay 1935

۲۲ ـ Mithra Cult, Lectures delivered by Pour Davoud, Bihar and Orissa 1933

فهرست

الفبای ویژهٔ لاتینی که در این کتاب برای نمودن آوای کلمات اوستایی و پهلوی بکار رفته است

آ	ā
ا	ē
ا کوتاه با آوای نامعین	ə
ا بلند	ō
ای بلند	ī
او بلند (مانند ضمیر سوم شخص مفرد)	ū
خ	x
ج	ǰ
چ	č
ژ	ž
ش	š
ث	th
ذ	dh
نگ (ang nasal)	ṅ

سخنی در بارهٔ گزارش اوستای پورداود

ویسپرد، کتاب نهم از گزارش اوستای استاد پورداود است. این مجموعه که مجلد اول آن «گاتاها» درسال ۱۳۰٤ خورشیدی ترجمه وتفسیرشده است و کتاب نهم آن در سال ۱۳٤۳ خورشیدی بدست خوانندگان گرامی میرسد، یکی ازبزرگترین ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا در دنیاست ویگانه تفسیری است که بزبان فارسی از اوستا شده است وبا دهمین مجلد آن «وندیداد» که تحت طبع است، تمام کتاب اوستا بزبان فارسی در دست خواهد بود. این مجموعه ده‌جلدی که دارای‌متجاوز از سه هزارو چهارصدصفحه است حاصل‌رنج و کوشش ومطالعهٔ شصت‌سالهٔ‌استادارجمند و گرانمایهٔ ماست.

آنگاه که استاد دست‌بکار ترجمه وتفسیراوستازد، ایرانیان جزنامی ازاوستا نشنیده بودند واز کیش و آیین وتمدن دیرین نیاکان خود بی‌خبر بودند. در همان اوقات هنوز ازروی جهل‌وتعصب، پیروان ارجمند دین کهن را می‌آزردند و جوانان ایرانی از زرتشت و دین زرتشتی جزکلمات گبر ومجوس چیزی نمیدانستند.

پورداود باتفسیر اوستای خود و کتابهای دیگری که طی ٤۰ سال در این زمینه تألیف کرد، علیرغم متعصبان‌بی‌مایه، پرده‌ای‌را که برافتخارات گذشته ما کشیده شده بود بر کنار کرد و گذشتهٔ پرشکوه ایران کهن و دین و آیین و تمدن آن را برای دوستاران دانش آشکار ساخت. وی‌در مدت سالیان دراز تدریس در دانشگاه تهران صدها شاگرد گرانمایه پرورد که در ترویج گفته‌ها ونوشته‌های وی کوشیدند و از استاد پیروی کردند. محبوبیت وی درمیان دانشجویان و دوستانش که از شخصیت بزرگ اخلاقی وی‌سرچشمه می‌گرفت و آگاهی وسیع وعلمی او از فرهنگ‌وتمدن وزبانهای ایرانی وشور و شوقی که در سخن از ایران کهن ازوی مشهود می‌گشت، جنبشی چنان شور انگیز وعمیق در میان جوانان بوجود آورد که دراندك مدتی‌طرز

اندیشهٔ آنان تغییر یافت و بگذشتهٔ پرشکوه سرزمین خود دلبسته تر گشتند. این دلبستگی حتی در نظم و نثر فارسی تأثیر کرد ورفته رفته نوشته های جوانان از داستانهای اساطیری مایه گرفت، نام کودکان ازمیان نامهای زیبای ایرانی بر گزیده شد و آوردن لغات کهنه در نثر فارسی رایج گشت.

تفسیر پورداود دارای ارزش خاصی است. وی در این تفسیر علاوه بر استفاده از متن اوستایی، از تفسیرهای بزرگان اوستاشناس غربی نیز استفاده کرده و مخصوصاً به ترجمهٔ «ولف» بیشتر نظر داشته است وراهنمای وی در ترجمه نیز فرهنگ ایرانی کهن تألیف «بارتولومه» بوده است و درهرجا که مشکلی پیش آمده تمام ترجمه های دیگر را دیده وهر کدام را درست یافته بر گزیده است.

تفسیر پورداود مزیت دیگری هم دارد و آن اینست که چون وی باادبیات ومتون ادبی پس از اسلام آشنایی کامل دارد، در ترجمهٔ خود معادل واژه‌های اوستایی را از میان متون ادبی یافته وبکار برده است. شاید این نکته را یك خوانندهٔ عادی اوستا درنیابد ولی هنگامی که کسی بخواهد دربارهٔ واژه‌های اوستایی و تحول آنها تحقیق کند درمی‌یابد که استاد کلماتی را که بکار برده بر گزیده است واین خود از نظر علمی حائز اهمیتی شایان است

پورداود مانند همهٔ اوستاشناسان غربی در کارخود مقید بداشتن متد و روش است ودر تفسیر خود همان روشی را بکار برده است که محققان دانشمند در ترجمهٔ کتب مذهبی یادرخواندن زبانهای کهن وفراموش شده بکار میبرند. بنابراین روش، شرط صحت ترجمه موافق بودن آن باموازین دستوری است نه افزودن و کاستن کلماتی بمنظوربیرون آوردن یك مفهوم روشن ورسا. یعنی اگر کلمه‌ای دزیناتس (جزء مختوم) فاعلی دارد، بدون چون و چرا معنی آن باید بحالت فاعلی درآید، اگرچه در حالت مفعولی معنی روشن‌تری بدهد. ازاینرو اگر دراین نوع ترجمه‌ها نقصی در کار معنی پدیدآید، این نقص دیگر مربوط به مترجم نیست ومربوط به کلمه ایست که در برابر ترجمه مقاومت می کند واین خود ملاکی برای دریافتن درستی ویا نادرستی آن کلمه است و معلوم می کند که کلمه براثر استعمال زیاد تحولی غیرعادی یافته ویاریشهٔ آن

هنوز روشن نگشته است. کسانی که کم و بیش بازبانهای باستانی هند و اروپایی آشنایی دارند میدانند که هراسم هشت حالت دستوری دارد و چون اسامی دارای سه جنس مؤنث ومذکر وخنثی هستند ومفرد وتثنیه وجمع دارند، هراسم میتواند از نظر دزیناتس ۷۲ شکل داشته باشد و با در نظر گرفتن تم‌های مختلف که دزیناتس های مختلف میگیرند شمارهٔ شکل‌های تصریف فعل اوستایی به چندصد میرسد. اگرچه درعمل بسیاری از شکل‌ها شبیه یکدیگرند ولی مترجم در ترجمه میبایستی تمام موارد تصریف را در نظر بگیرد وپس از تشخیص هویت کلمه ودانستن تم آن، آنرا باهمهٔ موازین تصریفی مطابق سازد تابتواند معنی درستی بآن بدهد. نظر باین مشکلات هر هوشمندی بزودی درمی‌یابد که ترجمه و تفسیر اوستاکار هر بیمایه‌ای نیست و اگر کسی زبان اوستا و قوانین و دستورات آنرا نداند وازریشه شناسی بی‌اطلاع باشد و بخواهد اوستا ترجمه کند، کار او جز بکار ابلهان نمی‌ماند و نوشته‌اش نیز جز درخور ابلهان نتواند بود.

همانطور که درتمام کتب مذهبی دنیا، مترجم بهیچ روی حق دخل وتصرف ندارد و بیش و کم کردن کلمات گناهی بزرگ محسوب میشود، در کتاب اوستا نیز جای دخل وتصرف نیست خاصه آنکه این کتاب، چنانکه هست، بنابر گفتهٔ دینکرت حاصل پراکندگی‌ها و جمع آوری های متعدد بوده و کتابی است که زمانهای درازسینه بسینه نقل شده ودرآن کاهش وافزایش و اختلاط بسیار راه یافته و گاهی جملات منفرد و بی رابطه باسایر جمله‌ها داخل آن شده است. اگر کسی بخواهد برای هرجملهٔ منفرد بزعم خود معنی بتراشد وآنرا عوام فهم کند در پیشگاه دین مرتکب گناهی بزرگ میگردد و در پیشگاه دانش نیز کارش بهپشیزی نمی‌ارزد. اوستا اینست که هست، اگر گاهی در معنی آن پریشانی حاصل میشود، باید آنرا باهمان پریشانی پذیرفت واصلاح آن بدون درنظر گرفتن قواعد دستوری کار کسانی است که اندك مایه از دانش ندارند.

کار ترجمهٔ اوستامدتهاست که نزد دانشمندان تمام شده تلقی گشته‌است واگر کار تازه‌ای دراوستا میشود منحصر به تحقیق درمحتوی آنست ویاپیشنهاد هایی است که برای معنی عدهٔ محدودی ازلغات ناگشودهٔ آن میشود.

کاراستاد پور داود ، مخصوصاً از این نظر که دخل وتصرفی درجمله هانکرده و آنهارا همانطور که هست ، بنابرقواعد دستوری معنی کرده ، شایان ستایش است . در ترجمهٔ او کمال امانت بکار رفته و از مردی دانشمند چون او نیز ، چیزی جزاین انتظار نمیتوان داشت .

اما کار دیگر پور داود که ارزش خاصی دارد ، آوردن مقدمه هایی بر هریك از بخش‌های اوستاست . وی‌در آغاز هرفصلی‌دربارهٔ مطالب آن فصل توضیحاتی میآورد ، بطوری کـه خوانندهٔ عادی میتواند نظری کلی نسبت بفصل مورد نظر خود کسب کند . در این گفتارها عقاید نامواران اوستا شناس نیز در بارهٔ فصل مورد بحث تحلیل شده‌است . این پیش گفتارها ارج بسیار دارند و نمونهٔ کامل دانشمندانه ترین تتبعات علمی هستند .

امتیاز دیگر این تفسیر احتوای برمعانی کلمات اوستایی و توضیح در بـارهٔ آنهاست و مخصوصاً هنگامی که این توضیحات باشواهدی ازنظم و نثر فارسی آورده میشوند ، دارای ارزشی منحصر بفردمیگردند . مجموعهٔ تفسیر اوستای پورداود علاوه برتفسیر، لغت‌نامهٔ بزرگی درریشه شناسی‌لغات‌ایرانی‌است . کتاب «یادداشتهای گاتها» درنوع خودکم نظیر و از نظر در برداشتن مقادیر کثیری از امثال وشواهد نظم ونثر فارسی بی نظیر است و نخستین کتاب فقه‌اللغه در لغات کهن ایرانی و تحول آنهاست وکاری بس دشوار است زیرا در بارهٔ لغات «گاثاها» ست که بالغات قسمت های دیگر اوستا فرق دارد .

پورداود همیشه معلم ومحقق بوده وبخاطرآنکه دانش خویش را همراه‌بازمان پیش‌ببرد ، درتمام طول زندگی خودازپذیرفتن‌کارهای‌اداری‌خود داری کرده است واز اینرو نوشته‌های وی‌همیشه ازآخرین فرضیه‌ها و مطالعات علمی دنیابرخورداراست .

استاد در نوشتن سبك معین ومشخصی دارد که ازچهل‌سال پیش تاکنون درآن تغییری راه نیافته است وکسانی که باآثار ادبی سروکار دارند نثر مخصوص روان و ساده و دلنشین او را بخوبی میتوانند بشناسند . وی‌در نوشته‌های خود بیشتر کلمات فارسی بکار میبرد اماهیچگاه در این‌راه تعصبی ندارد ومعنی را فدای لفظ نمیسازد .

لغاتی راکه بکار میبرد از میان لغات متروك فارسی کـه در متون‌ادبی فراوانست برمیگزیند وباقاعدهٔ تحول را برلغات پهلوی جاری میسازد وآنهارا بکار میبرد ، اما اگر لغت دلخواه خود رانیافت بکارساختن‌لغت دست نمیزند. وی معتقداست که‌زبان فارسی جزدر مورد علوم جدید احتیاجی بلغت سازی ندارد زیرا برای ایـن منظور منابع سرشاری‌دارد که تاامکان استفاده ازآنهارا نیافته‌است ، نباید دست بکاردیگر بزند . این‌منابع عبارتنداز: ١ ـ لغاتی که در متون فارسی باقی است ٢ ـ تعدادچهل هزارلغت پهلوی ٣ ـ گویش‌های ایرانی، ٤ـ لغات اوستایی وفارسی باستان و زبانهای دیگر ایرانی قدیم .

روش پورداود در ترجمهٔ فارسی چنانست که کوچکترین رنگ معانـی‌کلمات اوستایی را میرساند وبهمین جهت ترکیب‌های تازه بکارمیبرد که گاهی شاید برای گوش‌های ناآشنا سنگین باشد، ولی کسانی که فرق‌بین زبانهای قدیم هند واروپایی را بازبان های جدیدمیدانند وبه‌دستگاه صرف‌زبانهای‌حالتی(Casuel) آشناهستند خوب‌میدانند که برای پی‌بردن به‌مفهوم‌واقعی‌کلمات چاره‌ای‌نیست جزدقت درترجمه‌و نمایاندن حالات مختلف آنها. اگر مثلاً پورداود ترکیبی مانند «بارامش دهنده‌ترین شادمانی» بکار میبرد ، برای آنست که مجبور است برای رساساختن معنی تعدادی‌از قواعد دستوری را رعایت کند وفارسی امروزی مامتأسفانه باهمهٔ عاریتی که از زبان عربی کرده است ، هنوز برای بیان برخی از مفاهیم ذهنی ناتوان است و اصولاً زبانی که جزءهای مبین‌حالات را ازدست داده‌است نمیتواند ازنظر قدرت بیان مفاهیم‌بایك زبان حالتی برابری کند واگر بخواهد همهٔ آن مفاهیم را برساند باید برای ادای يك‌کلمه، يك‌عبارت بکار برد . در ترکیبی که ذکرآن رفت بناچار تعدادی از حالات دستوری اوستایی رعایت شده است وکارکسی که بخواهد این ترکیب را بهم بزند از نظرعلمی مردود است .

گفتنی‌ها دربارهٔ این تفسیر وارج وبهای‌آن بسیار است وبطور خلاصه میتوان گفت که این مجموعه نمایندهٔ شخصیت علمی و نتیجهٔ کارکسی است کـه بیش از شصت‌سال باداشتن مقدمات لازم و با استفاده ازکتب زبانهای متعدد شرقی وغربی وبا

روش‌درست غربی – بدون پریدن‌ازشاخی بشاخی- دررشتهٔ‌ایرانشناسی کار کرده‌است.

بخش اول کتاب حاضر که حاوی ترجمهٔ ویسپرد است همانطور که در حدود چهل‌سال پیش ترجمه شده ، طبع گردیده‌است، امابخش دوم کتاب حاصل‌تتبعات تازهٔ استاد است .

امیداست که مزدای بزرگ یاری کند وبزودی آخرین‌قسمت این مجموعه‌نیز که‌حاوی وندیداد است دیدهٔ دوستاران فرهنگ ایران باستانی را روشن سازد . این بنده‌کوشش خواهد کرد تاپس از پرداختن ازاوستا ، یادداشتهای گرانبهای استاد را که خود گنجینه‌ای بزرگ وارجمند است ومایه‌برای پرداختن ده‌جلد کتاب‌خواهد بود مدون سازدو بطبع رساند .

در پایان بنام یکی از خوشه چینان خرمن دانش استاد وبنام شاگرد کوچك مکتب اخلاقی وعلمی ایشان ، از مزدای بزرگ خواستارم که استاد را تندرستی و شادکامی و زندگانی دراز دهاد .

تهران، خردادماه ۱۳۴۳خورشیدی

بهرام فره‌وشی

معلم زبانهای کهن ایرانی

در دانشگاه تهران

پیشگفتار

خدای را سپاس که پس از سپری شدن شش سال که سال گسترش جلد دوم یسناست، اینك ویسپرد که نهمین جلداز گزارش او ستای نگارنده است ، بدسترس خواستاران گذاشته میشود .

از روزگار گسترش نخستین جلد این تفسیر سی‌و هشت سال میگذرد ، در هنگام این سالهای بلند پیشامدهای خوب وبد بهرکسی روی میدهد و بساهم با روی آوردن دیو مرگ که پسین پیشامد گردش زندگی آدمی است ، امیدوآرزو به روزهای خوش وبیم وهراس از روز های ناخوش ، هـر دوازمیان میرود. اکنون نزدیك به‌نیم سده است که زندگی گزارندهٔ این نامه درکار پژوهش ایران باستان است . میتوان گفت که خواست ایزدی برین است که پس از گذشتن اینهمه‌سالهای دراز ورویدادن آنهمه نیك‌و زشت ، سراسر اوستاکه کهنترین یادگاری است از نیاگان پارسا ، بمیانجی وی بدسترس فرزندان کنونی این سرزمین سپرده‌شود. امید است‌باز از بخشایش ایزدی برخوردار باشد وبتواند پس از این نامه ، وندیداد را که دهمین جلد گزارش‌اوستای وی‌خواهد بود، بدسترس دوستاران آیین باستانی بگذارد ، و نیز امید است درآینده جوانان پاك وآزمودهٔ مابانیرویی تازه‌ترودانشی رساتر کم وکاست این گزارش راکـه نخستین گزارش نامهٔ مینوی پدران ماست ، رسا سازند ودست‌ناپاك‌سالخوردگان بیمایه راکه‌گزند اهریمنی است کوتاه کنند .

این نامه مانند یادداشتهای گاتها وجلد دوم یسنا ، بکوشش دوست دانش پژوهم دکتر بهرام فره‌وشی‌معلم زبانهای اوستا و پارسی باستان دردانشگاه تهران، پایان یافته است . از ایشان سپاسگزارم وباز بامید یاری ایشان است که وندیداد بدسترس خواستاران خواهد رسید. کامیابی‌ایشان را ازخدا خواستارم

پورداود.

تهران فروردین ۲۵۷۶ مادی = فروردین ۱۳۴۳ خورشیدی

فهرست نامه‌ها

Behramgore Anklesaria - Zand – ākāsīh, Iranian or Greater Bundahišn. Transliter. and Translat., Bombay 1956

- Rivāyāt-i-Hēmīt-ī Ashavahishtān. Bombay 1962

Ervad T. D. Anklesaria - The Datistān i Dinik, Part I, Bombay

-The Social Code of the Parsees in Sassanian times or Madigān-i-Hazār Dātistān, Bombay 1912

Ervad F.K.Antia- Pāzend Texts, Bombay 1909

Barbier de Meynard- Dictionnaire géographique, Parīs 1861

Bartholomae. Altiranisches Wörterbuch, Strassburg 1904

-Zum Sasanidischen Recht. Heidelberg 1918

W. Baumgarten - Hellas, Leipzig 1902

Jean Pierre Bayard - Le feu, Paris 1958

Bezold - Ninive und Babylon, 4 Auflage, Bielefeld und Leipzig 1926

-Babylonisch-Assyrisches Glossar, Heidelberg 1926

Black's Law Dictionary, Fourth Edition, St. Paul Minnes 1951

Edward Browne. Arabian Medicine, Cambridge 1921

J.Buisara - Aerpatastān and Nīrangastān, Bombay 1915

–The Laws of the Ancient Persians- The Mātikān ē Hazār Dātastān, Bombay 1937

K.R.Cama- The Avestan Word <ahu> in Dastur Hoshang Memorial vol., Bombay 1918

Cama Oriental Institute Publication No. 5, Bombay

Erdberg Consten- Das Alte China, Stuttgart 1958

Darmesteter- Le Zend-Avesta, Paris 1892

–Etudes iraniennes, Paris1883

Dastur Hoshang Memorial Vol. Bombay 1918

Friedrich Delitzsch- Babel und Bibel, Stuttgart 1904

B.N.Dhabhar - Pahlavi Yasna and Visperad, Bombay 1949

-Zand-i Khūrtak Avistāk, Bombay 1909

-The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dādistān ī Dīnīk, Bombay 1913

-The Persian Rivayats of Hormazyar Faramarz, Bombay1932

N.Dhalla-Zoroastrian Civilisation, New York 1922

Dinshah Irani Memorial volume, 1948

Diodor de Sicile, traduit par Hoffer, Paris 1851

Anquetil Duperron- Zend- Avesta, Paris 1771

Duchesne-Guillemin - Zoroastre, Paris 1948

W.Durant- Histoire de la civilisation II,la Judée, la Perse, l'Inde,trad. de Charles Mourey, Paris 1946

R.C. Dutt- The Ramayana and Mahabharata. London 1936

Foignet- Histoire du Droit Français, Paris 1910

Frazer- Mythes sur l'origine du Feu, traduit Par M. Drucker, Paris 1931

Geiger-Ostiranische Kultur, Erlangen 1882

Geiger und Kuhn-Grundriss der Iranischen Philologie, Strassburg 1896 - 1904

Geldner- Avesta Herausgegeben von Geldner, Stuttgart 1889

-Avesta die Heiligen Bücher der Parsen, Stuttgart 1895

-der Rig-veda, Harvard University Press 1951

-Studien zum Avesta, Strassburg 1882

Gray - The Fondation of the Iranian Religion, (K. R. Cama Oriental Institute, Publication No.5) Bombay

W. Grub- Religion und Kultur der Chinesen, Leipzig 1910

O.Habert- La religion de la Grèce antique, Paris

Hobson-Jobson- London 1903

H.Hally- Bible handbook,] Chicago 1957

De Harjez- Avesta - Livre sacré du Zoroastrisme, Paris 1881

Harmsworth- History of the World, London 1914

J.Hastings- Encyclopaedia of Religion and Ethics, Edinburg 1955

Haug- Essays on the sacred language.London 1878

Haug-West- Essays, London 1907

B. **Hrozny** - Histoire de l'Asie Antérieure, traduction par Madeleine David, Paris 1947

Jackson Memorial Volume- Bombay 1954

W.Jackson - Zoroaster the Prophet of Ancient Iran, New york 1901

M.Jamasp.Asana - Pahlavi Texts, Bombay 1899

H. Jens - Mythologisches Lexikon, Munchen 1958

Jeremias- Moses und Hammurabi, Leipzig 1903

Justi- Iranisches Namenbuch, Marburg1895

- Bundehesh, Leipzig 1868

M.F.Kanga- Pahlavi version of yašts,Bombay 1941

R.Kent- Old Persian, New Haven 1950

J.F.Kleuker-Zend - Avesta. Zoroasters Lebendigeswort, Riga 1777

S.N.Kramer- L'histoire Commence à Sumer, 1957

H.Lommel- Die yäšt's des Avesta, Göttingen 1927

M. Luther–Die Bibel nach Uebersetzung
Markwart- Wehrot und Arang, Leiden 1938
N.C.Mehta-the Religious Policy of Akbar, Bombay 1948
B.Meissner- Könige Babyloniers und Assyriens, Leipzig 1926
J.P.de Menasce- Une Encyclopédie Mazdéenne, le Denkart, Paris 1958
Meyer's Lexikon
Miroire de l' Histoire No. 160, avril 1963
J.Modi - The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, Bombay 1922
Modi Memorial volume, Bombay 1930
Monier-Williams- Sanskrit Dictionary, Oxford 1956
Müller-Sacred Books of the East, vol. V, XVIII, XXXVII, Oxford 1892
H.Oldenberg- Buddha, Stuttgart 1958
Parsa-Flore de l' Iran, Téhéran 1948
Pausanias- Übersetzt von Schubart, Berlin
Karl. Ploetz - Hauptdaten der Weltgeschichte, Bielefeld 1950
L.Renou, Stchoupak, Nitti- Dictionnaire Sanskrit - Français, Paris 1959
- Anthologie Sanskrite, Paris 1947
Sanjana-The Dinkart vol. XIV,
J.Scheftelowitz – Die Altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920
H.Schmökel-Ur, Assur und Babylon, Stuttgart 1955
Otto Seemann–Mythologie der Griechen und Römer, Leipzig 1910
Seignobos–Histoire du Peuple Romain, Paris 1909
F.Spiegel–Avesta, Leipzig 1859
- Avesta, II B. Wien 1858
– Avesta, die Heiligen Schriften der Parsen, Band III, Leipzig 1863
– Commentar über das Avesta, Wien 1868
Stoll-Mythologie-Götter und Heroen, Leipzig 1875
J.Tavadia - Die Mittelpersische Sprache und Literatur, Leipzig 1956
- Šāyast-nē-šāyast, Hamburg 1930
Webster's New International Dictionary
West– Pahlavi Literatur im Grundriss der Iranishen Philologie
–Sacred books of the East vol. 5, 47
–Mainyo-i-Kharad, London 1871
West-Haug- Essays, London 1907

Westergaasd - Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrian, Copenhagen 1852
W. Dwight Whitney - Atharva - Veda, Delhi, Patna 1962
H.Winckler - Die Gesetze Hammurabis, Leipzig 1903
H.H. wilson - Vishnu Purana, Calcutta 1961
F.Wolff-Avesta, Strassburg 1910
P.Wurm - Handbuch der Religionsgeschichte, Calw und Stuttgart 1908
Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft Leipzig 1852

***

آثار البلاد و اخبار العباد تألیف زکریابن محمدبن محمود القزوینی، بیروت ١٣٨٠ هجری، ١٩٦٠ میلادی.
اخبار الطوال دینوری، قاهره سال ١٩٦٠.
از سعدی تا جامی، تألیف ادوارد برون، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران ١٣٢٧.
اسماء العقار، باهتمام ماکس مایرهوف، قاهره ١٩٤٠.
البلدان تألیف یعقوبی، نجف ١٣٣٧.
التفهیم بیرونی بکوشش جلال همایی، تهران ١٣١٨.
التنبیه والاشراف، چاپ قاهره ١٣٥٧.
انجیل ترجمهٔ لوتر
اوستا متن گلدنر- ترجمهٔ ولف- گزارش پورداود.
ایلیاد ترجمهٔ بوس Boss، برلین.
بحرالجواهر، چاپ تهران، سال ١٢٨٨.
برهان قاطع باهتمام دکتر معین.
بیست مقالهٔ قزوینی، بکوشش عباس اقبال، تهران ١٣١٣.
تاریخ اکبری نسخهٔ خطی در کتابخانه ملافیروز بمبئی.
تاریخ حمزهٔ اصفهانی، برلین ١٣٤٠.
تاریخ سیستان باهتمام بهار، تهران ١٣١٤.

تاریخ طبری قاهره ۱۳۵۷ .

تاریخ یعقوبی چاپ نجف، سال ۱۳۵۸ .

تحفه حکیم‌مؤمن، تهران ۱۲۹۵ .

تذکرة الاولیاء شیخ ابی‌حامد فریدالدین عطار ، تهران ۱۳۲۱ .

تقویم البلدان ابوالفدا، پاریس ۱۸۴۰ .

تورات ترجمه لوتر .

جامع الحکایات عوفی .

جامی ، تألیف علی اصغرحکمت ، تهران ۱۳۲۰ .

جمهرة اللغة ابی‌درید ، چاپ حیدرآباد دکن، سال ۱۳۴۵ .

حکایت‌شاهزادهٔ ایران‌زمین‌باعمرخطاب درروایات داراب‌هرمزدیار، بمبئی۱۹۲۲

خرده اوستا ، گزارش پورداود .

خمسهٔ نظامی ، چاپ بمبئی ۱۲۶۵ .

دیوان انوری باهتمام مدرس رضوی ۱۳۳۷ ــ ۱۳۴۰ .

دیوان‌سعدی، کلیات بتصحیح محمدعلی فروغی، تهران ۱۳۳۳ .

دیوان عسجدی‌باهتمام طاهری‌شهاب، تهران .

دیوان فرخی بکوشش عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۱ .

دیوان ناصرخسرو ، تهران سال ۱۳۰۴ .

رامایانه ، بنظم بانی پتی .

روایات داراب هرمزدیار جلدیکم، بمبئی ۱۹۲۲ .

زراتشت نامه، تهران۱۳۳۸ .

سلامان وابسال عبدالرحمن‌جامی ، بکوشش شرف‌الدین الکتبی ، بمبئی۱۳۵۵

سیرالملوک خواجه نظام‌الملک باهتمام هیوبرت‌دارک، تهران سال ۱۳۴۰ .

شاهنامه چاپ بروخیم

شاهنامه چاپ اولیا سمیع‌شیرازی .بمبئی۱۲۷۲ .

شدالازار تألیف جنید شیرازی، بکوشش محمد قزوینی و عباس اقبال ، تهران ۱۳۲۸ .

صحاح الفرس باهتمام طاعتی، تهران۱۳۴۱ .

صورةالارض، ابن حوقل ، لیدن۱۹۳۹ .

عجایب‌المخلوقات وغرائب‌الموجودات تصنیف زکریابن‌محمدبن‌محمودقزوینی بکوشش نصرالله سبوحی ، تهران .

فتوح البلدان بلاذری قاهره ۱۳۵۰ .

فرس اسدی باهتمام‌هورن، گتینگن ۱۸۹۷،باهتمام اقبال،تهران ۱۳۱۹ .

فرهنگ رشیدی، کلکته ۱۸۷۲ـ۱۸۷۵ .

قرآن .

گنج بازیافته ، گردآورده دبیرسیاقی ، تهران ۱۳۳۴ .

مانی و دین او ، سیدحسن‌تقی‌زاده و احمد افشار ، تهران ۱۳۳۵ .

مثنوی مولانا جلال الدین بلخی ، چاپ علاءالدوله ، تهران ۱۲۹۹ .

مدن‌العراق القدیمه تألیف درونی مکای ، بغداد۱۹۵۲ .

مجمع‌الفرس سروری باهتمام دبیرسیاقی ۱۳۳۸ـ۱۳۴۱ .

مجمل التواریخ باهتمام بهار ، تهران ۱۳۱۸ .

مخزن‌الادویه ، چاپ بمبئی ۱۲۷۳ .

مخزن‌الاسرار،خمسهٔ نظامی بمبئی ۱۲۶۵ .

معجم‌البلدان یاقوت ، مصر سال ۱۳۲۳ .

مقدمةالادب لجارالله الزمخشری ، طبع‌لبسیا، سال ۱۸۴۳ .

منتخب التواریخ تألیف عبدالقادربن ملك شاه البدابونی، کلکته۱۸۶۵ .

نزهةالقلوب‌حمدالله مستوفی ، بسعی لیسترانج ، لیدن ۱۳۳۱ .

فرهنگ بهدینان ، گردآوردهٔ جمشیدسروشیان، تهران ۱۳۳۵ .

گاتها ، گزارش پورداود بمبئی ۱۹۵۲ .

ویس و رامین ، چاپ کلکته ۱۸۶۵ .

ویس و رامین ، باهتمام محمدجعفرمحجوب ، تهران سال ۱۳۳۷ .

هرمزدنامه ، نگارش پورداود ، تهران سال ۱۳۳۱ .

یادداشتهای گاتها ، نگارش پورداود ، تهران سال ۱۳۳۶ .
یادگار زریران ترجمه گیگر، سال ۱۸۹۰ .
یسنا پخش ۱، گزارش پورداود، بمبئی ۱۳۱۲ .
یسنا پخش ۲، گزارش پورداود، تهران ۱۳۳۷ .
یشتها پخش ۱، گزارش پورداود، بمبئی ۱۳۰۷ .
یشتها پخش ۲، گزارش پورداود، بمبئی ۱۳۱۰ .

ویسپرد

ویسپرد

بخشی از نامهٔ مینوی اوستا ویسپرد خوانده میشود . این واژه که در اوستا ویسپ رَتو vīspe - ratavō آمده ، چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۱۲۲ ، از دو واژه آمیزش یافته : ویسپ + رتو . نخست ازین دو واژه سخن میداریم و پس از آن بخود ویسپرد می‌پردازیم و یاد خواهیم کرد که این بخش از اوستا در برابر چهار بخش دیگر نامهٔ مینوی، چگونه است .

ویسپ این واژه صفت است ، در تأنیث ویسپا vispā ، در پارسی باستان ویسپ vispa و در سانسکریت ویسو visva و در پهلوی ویسپ visp است .

این واژه جداگانه در اوستا بسیار بکار رفته و بسا هم با واژه های دیگر درآمیخته است .

در کردهٔ ۱۸ ویسپرد پارهٔ ۲ ، ویسپایو vīspāyu بمعنی همیشه و جاودان ، مرکب است از ویسپ + آیو . آیو āyu جداگانه بمعنی هنگام و گردش زندگی یا مدت و دورهٔ عمر میباشد .

در کرده ۱۹ ویسپرد پارهٔ ۲، ویسپوویذونگه vīspō - vīdhvanh بمعنی از همه آگاه . در هرمزد یشت پارهٔ ۱۶ واژه‌های ویسپ ونیه vīspa - vanya (بهمه چیر شونده) ، ویسپ‌تش vīspa - taš (سازنده یا آفرینندهٔ همه) ، ویسپ خواثر vīspa-xvāthra (همه گونه آسایش بخشنده) از نامهای اهورا مزدا برشمرده شده‌اند ودر ردیف پنجاه وپنج نام دیگر خداوندگار درهمان یشت یاد گردیده‌اند .

همچنین در پارسی باستان ، در سنگنپشتهٔ داریوش در پارس (نقش رستم) ویسپ‌زن vispa - zana صفت است بمعنی « دربردارنده همه‌نژادها » ، ویسپ‌اوزاتی vispa - uzāti نام شهری است در پرثو parthava در سرزمین خراسان کنونی ؛ این نام لفظاً یعنی « همه خوب زادگان ». باز درسنگنپشتهای هخامنشیان واژه ویس visa برای ما بجای مانده که هیئت دیگری است از ویسپ و بهمان معنی بکار رفته است وبا واژه دهیو درآمیخته : ویس‌دهیو visadahyu صفت است بمعنی همه کشورها.

ازین واژه‌های اوستایی و پارسی‌باستان که یاد کردیم بخوبی پیداست که واژهٔ ویسپ تا بچه اندازه در زبان‌های باستانی ایران رواج داشت . در زبان رایج روزگار ساسانی‌نیزباین واژه‌برمیخوریم . درگزارش‌پهلوی‌اوستا ویسپ به‌هرویسپ harvisp گردانیده شده است . درپاره‌های ۲۰ و۲۶ ازفرگرد نوزدهم وندیداد، ویسپو ویذونگه به هرویسپ آگاس harvisp āgās گردانیده شده است .

هر har دراوستاهئورو haurva ،درپارسی‌باستان‌هروو haruva ،درسانسکریت سرو sárva است، بسا هم‌درپهلوی‌هرویست harvist آمده وآن هیئت‌دیگری‌است از هرویسپ . ویسپ یا هرویسپ در پازند و در نوشتهای دینی زرتشتی بکار رفته ولی در فارسی رایج بآن بر نخوردم .

همچنین واژه اوستایی ویسپ ، چندین بار در گزارش پهلوی به همه hama یا هماك hamāk گردانیده شده است .

رد

رد ، در اوستا[1] رتو ratu ، بدو معنی بکار رفته : نخست بمعنی گاه‌وهنگام چنانکه در پاره ۱۷ ازیسنا ، هات ۱ و پارهٔ ۱۸ ازیسنا ، هات ۹ و جزآن . دوم بمعنی داور (دادبر) دادگاه ایزدی‌است، بااین‌معنی درگاتها، یسنا ۲۹ دربندهای ۲ و۶ آمده است[2]، بویژه خود پیغمبر ایران ، زرتشت ، داور ورهبر ایزدی‌است . در گاتها، یسنا ۳۱ بند ۲ ، زرتشت گوید: « چون آن راه بهتر که باید بر گزید،پدیدار نیست ، پس ازاینرو من بسوی همه‌تان‌آیم ، داور هر دو گروه،آنچنان که مزدا اهورا مرا شناسد ، تا اینکه ما از روی دین راستین زندگی بسر بریم » .

در روز پسین در دادگاه ایزدی ، داوری با خود وخشور زرتشت است. در گاتها یسنا ، هات ۳۳ بند ۱ فرماید : « آنچنان که درآیین نخستین زندگی است ، داور با درست‌تر کردار، رفتار کند ، با پیرو دروغ و همچنان با پیرو راستی و با آنکسی که

۱ ـ استادان اوستا شناس این واژه را در زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسه چنین ترجمه کرده‌اند :

Judex, Richter, Schiedsrichter, Meister; Lord, Master, Head, Leader; chef, Premier, Grand, Maître.

۲ ـ نگاه کنید به یسنا ، هات ۲۹ ، بندهای ۲ و ۶ و بجلد ۲ یشتها ص ۲۸۰

نزد وی [کردار] نادرست و درست بهم درآمیخته است »[1]

در بسیاری از پاره‌های پخشهای دیگر اوستا ، مانند چند بند گاتها ، واژه رتو با واژهٔ اهو ahū یکجا آمده است .

اهو یا انگهو aṅhu به سه معنی آمده : نخست بمعنی جان و نیروی زندگی است ودر ردیف چهارنیروی دیگرآدمی بشمارآمده است[2]، دوم بمعنی‌هستی وزندگی و گیتی‌است[3]، سوم بمعنی سرور وخواجه وبزرگ و خدایگان و خانخداست و هیئت تأنیث آن انگهی aṅhī را میتوان بمعنی کدبانو گرفت .

در گزارش پهلوی اوستا اهو (= انگهو) به‌کتك خوتای katak xvatāy ودرگزارش سانسکریت اوستا به سوامی svāmi گردانیده شده است.

در چند بند از گاتها که واژه های اهو و رتو باهم آمده ، مناسب مینماید که نخستین را درفارسی خدایگان و دومی را داور بدانیم. در پخشهای دیگر اوستامفهوم این دو واژه وسعتی یافته ، اهو را می‌توان بمناسبتی ، سرور جهانی و رتورا بزرگ و پیشوای مینوی دانست[4] . چون واژهٔ رتو که در پهلوی رت rat گویند ودرفارسی«رد» شده ، در زبان ادبی ما بجای مانده ، میتوانیم همین واژه را بجای واژه اوستایی بکار بریم . درنثر و نظم فارسی بواژه رد بر میخوریم : در مجمل التواریخ‌آمده « رد کسی را خواندندی که رأی‌قوی داشته‌است »[5]، درفرهنگ اسدی‌آمده: « رذ دانا وبخرذبوذ» فردوسی گفت :

یکی‌انجمن ساخت با بخردان ‏ ‏ ‏ ‏ هشیوار کار آزموده ردان

عنصری گفت :

سخن دان چو رای ردان آورد ‏ ‏ ‏ ‏ سخن بر زبان دذان آورد

۱ ـ بمعنی « یثا اهو وئیریه ... » در جلد ۱ یسنا ص ۲۰۶ و بپارهٔ ۸ از یسنا ۱۹ در همان جلد ص ۲۰۸ و بیادداشت پاره ۱ از یسنا ۵۲ در همان جلد نگاه کنید.

۲ ـ ازبرای نیروی پنجگانه نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص.۵۸۷

۳ ـ بیادداشت پاره ۱۹ از یسنا ۹ در جلد ۱ یسنا ص ۱۶۵ نگاه کنید

۴- chef temporel, chef spritueI. نگاه کنید به:

K. R. Cama's article : the Avestan Word « ahu » in Dastur Hoshang Memorial Vol., Bombay 1918, P. 546 - 555

۵ ـ مجمل‌التواریخ باهتمام بهار، تهران ۱۳۱۸ ص ۴۲۰

فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید :

جهانش نام کرده شاه موبد که هم موبد بد و هم بخرد رد[1]

بویژه در شاهنامه بسیار باین واژه بر میخوریم :

ببستند لب موبدان و ردان سخن بسته شد بر لب بخردان....

که او رسمهای پدر در نوشت ابا موبدان و ردان تند گشت

در لشکرکشی ارجاسپ ببلخ و کشته شدن لهراسپ و گروهی از هیربدان در آتشکده نوش آذر گوید :

وز آنجا بنوش آذر اندر شدند رد و هیربد را همه سر زدند

همچنین رد در شاهنامه بمعنی سرور و یل و دلیر بکار رفته :

بپوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمربند زد

و بسا از برای افراسیاب تورانی بکار رفته :

بنخجیرگاه رد افراسیاب بپوشیم تابان رخ آفتاب....

بپرده سرای رد افراسیاب کسی راسر اندر نیامد بخواب

چنانکه دیده میشود به معنی هایی که در فرهنگهای فارسی از برای واژهٔ رد نوشته اند باید معانی دیگری هم افزود، از آنهاست معانی سردار و دستور. در گزارش پهلوی اوستا نیز واژه رتو به سردار sardār یا دستوبر dastōbar = دستور گردانیده شده است .

همچنین معانی راهنما و پیشوا : گورو guru یا سوامی Svāmi که در گزارش سانسکریت اوستا به رتو داده شده ، روشن است[2] .

از اینها که بگذریم مفهوم واژه رتو که در اوستا بسیار آمده ، پیداست و خود پاره‌های اوستا بخوبی گویای معنی آن است . در پارهٔ ۱ از یسنا ۲۷ ، اهور امزدا ، اهو و رتو خوانده شده است ؛ در پارهٔ ۱ تیریشت اهورامزدا بپیغمبر خویش زرتشت گوید: «تو جهانیان را اهو و رتو باش» ، در پارهٔ ۹۱ فروردین یشت ، زرتشت اهو و رتو در این گیتی دانسته شده است و در پارهٔ ۱۵۲ از همان یشت ، زرتشت اهو و رتو ونخستین

۱ ــ ویس و رامین، چاپ کلکته ص ۱۳ سطر ۱۶

۲ ــ در دادستان دینیک فصل ۱ پارهٔ ۲۰ و فصل ٤٤ پارهٔ ۱۳ وفصل ۹٤ پارهٔ ۱۳ ، پیشوایان و موبدان و دستوران ، از ردان دانسته شده اند .

آموزگار دینی سراسر جهان خاکی خوانده شده است ؛ در پاره ٤۳ از فرگرد ۲ وندیداد آمده که زرتشت و پسرش اوروتت نر Urvatat Nara مردمان ورجمکرد را اهو و رتو میباشند[1]

در خود ویسپرد که سخن ما از آن است ، بسا اهورامزدا و پیامبرش زرتشت اهو و رتو خوانده شده اند : در کردهٔ دوم ویسپرد پارهٔ ٤ ، اهورامزدا در جهان مینوی اهو و رتو و زرتشت سپیتمان درجهان خاکی اهوو رتو میباشند ؛ در کردهٔ یازدهم پارهٔ ۲۱ اهورامزدا ، اهو و رتو است ؛ در کردهٔ شانزدهم پارهٔ ۳ زرتشت اهو و رتو شناخته شده است.

گذشته از آفریدگار و وخشورش که در جهان مینوی و خاکی ، خدایگان و سرور خوانده شده اند ، بسا در اوستا سروری و پیشوایی مینوی و خاکی هردو بزرتشت برگذار شده است . در یسنا ۱۹ پاره ۱۸ آمده که در هر کشوری پنج رد میباشد : نخست رد خانواده ، دوم رد دیه ، سوم رد پرگنه (ایالت) ، چهارم رد کشور ، پنجم رد مینوی . اما در سرزمین ری فقط چهار رد میباشد ، زرتشت در آنجا هم رد مینوی است و هم رد جهانی یا خاکی. چنانکه دیده میشود ، ری که ویرانه اش نزدیک تهران است، شهریاری مینوی و خاکی آن هر دو با کسی بوده که اورا زرتوشتروتم Zarathuštrōtəma (همانندترین بزرتشت)[2] میخواندند .

در آیین مزدیسنا ، ایزدان و فرشتگان نگهبان آسمان و زمین و آتش و آب و گیاه و چارپایان و آنچه نیک و نغز است و از آفریدگان پاك مزدا شمرده میشود ، سمت ردی یا سروری و بزرگی دارند. مردمانی که از اشویی یا پاکی و راستی ودرستی برخوردارند نیز رد خوانده شوند یا بعبارت دیگر ، فرد کامل تر هر یك از آفرینش نیك ایزدی ، خواه مینوی و خواه جهانی ، رد خوانده شده ودر خور ستایش و نیایش دانسته شده است.

در کتاب بندهش در فصل ۲٤ هوم درمان بخش رد گیاهان و کستی ، بندی که

۱ ــ بجلد ۱ یشتها ص ۱۸٤ و بجلد ۲ یشتها ص ۸۳ نگاه کنید

۲ ــ نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۱۲ ، در گزارش وندیداد، از ری که در فرگرد اول آن یاد شده و یکی از سرزمینهای بسیار کهن ایران بوده ، سخن خواهیم داشت .

زرتشتیان بر میان بندند ، رد رختها و پوشیدنیهاست و دایتیك (رود آمویه) ، رودی که در ایران ویج (خوارزم) روان است ، رد رودهای دیگر روی زمین است . کوه هکر از آنجایی که آب ارد ویسور اناهیتا (ناهید) برخاسته بروی زمین سرازیر گردد، رد کوههای جهانی است[1]

گندم رد دانه‌ها و شتر سفید موی زیبا زانوی دو کوهان ، رد شترهاست . در همان فصل بیست وچهارم از بندهش فهرست بلندی از ردهای همه آفریدگان نیك از جاندار و بیجان یاد گردیده، در اینجا برای اینکه سخن بدرازا نکشد بیاد کردن برخی از آنها بسنده کردیم. همچنین درنامهٔ پازند مینو خرد فصل ٦۱ از ردان مردان و زنان و مرغان و چارپایان خانگی و ددان یعنی جانوران دشتی و بسا از دانه‌ها یاد شده و در بارهٔ ردان مردان و ردان زنان در میان دانا و خرد مینوی چنین پرسش و پاسخ رفته : « پرسید دانا از مینو خرد ، رد مردان کیست و رد زنان کیست ؟ مینو خرد پاسخ کرد : مرد دانای دین استوار خوب سپاس راست گوشن ، رد یاران خویش است و زن گویای درست گوهر استوار نیکنام خوب سرشت خوبچهرخانه آرایی که شرم و بیم داند و دوستار پدر و نیا و شوی و سالار خویش است در میان زنان یاران خویش ، رد باشد »

درگزارش پهلوی (در گزارش پاره ۹ از یسنا ۷۱ و گزارش پاره ۱ از نخستین کرده ویسپرد) که از جانوران پنجگانه: آبی - زیرزمینی- پرنده - چرنده -رونده سخن رفته ، رد هر یك از این پنج گونه جانور یاد گردیده : ماهی کر Kar رد جانداران آبی است .کاکوم (قاقم) رد جانداران زیرزمینی یا جانورانی است که در سوراخها زندگی کنند. چرغ ، رد پرندگان است. خرگوش رد دسته‌ای ازجانداران است که آزادانه درگردش‌اند یاآنچنانکه درپهلوی‌آمده فراخو رفتاراند . خر بز رد چرندگان است[2]

در پایان فصل ٢٤ بندهش که یاد کردیم آمده : « هرآنکه‌کار بزرگی‌ساخت،

۱ ـ در بارهٔ هوم ـ کستی ـ دایتیك ـ هکر ـ اناهیتا ، نگاه کنید به‌جلد ۲ یشتها ص۳۵۲، جلد خرده اوستا ص ٧٤ ـ ٥٨ ، جلد ۱ یشتها ص۱٦٦ ، جلد ۱ یسنا ص ٥٠

۲ ـ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ٦۱

با اوست برتری و ارجمندی » و باز درهمان فصل بندهش پس از برشمردن ردان هر دسته و هر گروه آمده : « رد کسی است که از او کار بزرگی آید »

چون واژه رد ، بسا با واژه اشه aša آمده ، میتوان‌آن را چنین‌تعریف کرد : در میان مردمان رد کسی است که از راستی برخوردار و ازآیین پارسایی وپرهیزکاری بهره‌ور است ، کسی‌بپایهٔ ردی رسد که باپذیرفتن‌داد وآیین‌ایزدی رسا وبرترشده‌باشد.

ویسپرد ازآنچه در واژه‌های ویسپ و رتو گذشت ، ویسپرد یعنی همه ردان یا همه سران و این‌نامی است که باین بخش از نامهٔ مینوی اوستا داده شده است. دراین بخش از اوستا چنانکه ازاین نام برمیآید ، همه ردان مینوی وجهانی‌برشمرده شده‌است .

درآیین مزدیسنا هرآنچه نیك و سودمند است ، درخور ستایش و نیایش است وآنچه نزد پیرو این آیین ارجمند و گرامی است در ویسپرد یادگردیده است وبهمه نگهبانان آنها درود فرستاده شده است .

گذشته از ایزدان یا فرشتگان ، جهان مینوی وآسمان با آنچه در آن است و زمین با آنچه بر اوست ازنیك ونغز ، دربن بخش از اوستا بیش‌از پخشهای دیگر نامهٔ مینوی یادگردیده است.

همچنین هر پاره و بند و سرود و واژه وگزارش اوستا یاد گردیده و همه جشنهای دینی و هنگامهای ستایش از بامداد و نیمروز و شب و جز اینها یك یك بر شمرده شده و از هرآنچه پیوند و بستگی بجشن دینی دارد چون هوم و برسم و آبزور و میزد و بوی (بخور) و جزاینها نام برده‌شده و ستوده گردیده وخشنودی رد یا رئیس روحانی هریك از اینها آرزو شده است .

میتوان گفت ویسپرد سپاسنامه‌ایست که نیاکان نامبردار و پارسای ما برای بخششهای ایزدی ، به پیشگاه دادار مهربان آورده‌اند .

ویسپرد در انشاء همانند یسناست (جز پنج سرود گاتها) بویژه بهانهای ۱ – ۲۷ از یسنا بسیار نزدیك است و از حیث مطلب نیز در ویسپرد بکمتر مطلبی برمیخوریم که‌در یسنا نباشد. براستی ویسپرد همان یسناست اما رساتر ازآن ودرآن

بیشتر از یسنا ، نمایندگان هر یك از آفریدگان نیك اهورا مزدا ، بنام رتو = رد یاد شده‌اند .

ویسپرد از یسنا فراهم شده ، بسا از جمله‌های آن در یسنا دیده میشود و برخی از جمله‌های آن فقط بروش دیگر آورده شده‌است ، بنابر این ویسپرد کتاب مستقلی نیست بلکه پیوست یسناست چنانکه هیچگاه در مراسم دینی بی یسنا سروده نمیشود ، معمولا هنگامی خوانده میشود که وندیداد هم با آن خوانده شود[1] اما درسال هنگامهایی فرا رسد که بویژه ویسپرد سروده میشود و آن هنگامهای شش گهنبار یا جشنهای ششگانه سال است[2] ، آنچنانکه در کرده‌های ویسپرد چندین بار آمده : این شش جشن خود از ردان هنگامهای دیگرسال شمرده شده‌اند .

سرایش ویسپرد را در هنگام گهنبارها « گهنباران ویسپرد » خوانند .

هر یك از فصلهای ویسپرد را کرده گویند[3] ، چنانکه فصلهای یسنا را هات (= ها) و فصلهای وندیداد را فرگرد نامند . معرب آن فرجرداست ، ابونواس آورده : « وما یتلون فی شروین دستبی وفرجردات رامین و ویس » . فرجرد بمعنی مطلق فصل آمده است .

گزارش نگارنده از روی متن اوستای گلدنر Geldner می باشد ، در اینجا ویسپرد به بیست و چهار کرده (= فصل) پخش شده است[4] .

انکتیل دوپرون Anquetil Duperron آن را به ۲۷ کرده پخش کرده[5] ، همچنین اشپیگل Spiegel[6] . درترجمه دهارله De Harlez ۲۶ کرده برشمرده شده

۱ – the Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by J. Modi; Bombay 1922, P. 334 - 5

۲ – در باره گهنبارها نگاه کنید به خرده اوستا ص ۲۱۵ – ۲۲۲ درگزارش واندیداد ساده که مجموعه‌ایست ازیسنا و ویسپرد و وندیداد ودر مراسم بزرگ خوانده میشود سخن خواهیم‌داشت .

۳ – کرده در اوستا کرتی Kərəti است ، وجه اشتقاق این واژه را درجلد ۱ یشتها ص ۱۵ یاد کردیم .

۴ – Avesta Herausgegeben Von Geldner, B. II, Stuttgart 1889

۵ – Zendavesta par Anquetil Duperron, Paris1771

۶ – Avesta Von F. spiegel, Leipzig 1859

است[1] ، در وسترگارد Westergaard ۲۳ کرده‌است[2] ، دارمستتر Darmesteter ۲٤ کرده برشمرده است[3] .

گزارش پهلوی ویسپرد نیز بجاست ودرحدود صد سال پیش ازاین بدستیاری اشپیگل بچاپ رسیده‌است[4] ، این گزارش پهلوی به‌سه‌هزاروسیصد (۳۳۰۰) واژه‌برآورد شده‌است[5] ، هیربدانشمند پارسی دهابر Dhabhar که‌دریازدهم آذرماه۱۳۳۱در گذشت متن پهلوی یسنا و ویسپرد را بچاپ رسانیده و از واژه‌های پهلوی که دراین دو بخش بکار رفته فرهنگ گرانبهایی از خود بیادگار گذاشته است[6] .

۱ – Avesta par De Harlez, Paris 1881

۲ – Zendavesta, Edited by Westergaard, Copenhagen 1852 - 54

۳ – Le Zend - Avesta par Darmesteter, Paris 1892

۴ – Avesta II B. herausgegeben Von F. Spiegel, Wien 1858

۵ – Pahlavi Literatur by West im Grundriss der Irani. Philologie II B., P. 86 - 87

۶ – Pahlavi Yasna and Visperad, edited with an Intro. and a Glossary by B. N. Dhabhar, Bombay 1949

کرده ۱۰

۱ (زوت) نوید میدهم ، بجای میآورم[1] ، ازبرای روان مینوی ، ازبرای روان جهانی، ازبرای روان [جانداران] آبی ، ازبرای روان [جانداران] زیر زمینی، از برای روان پرندگان ، ازبرای روان [جانداران] دشتی ، از برای روان چرندگان ، از برای پاکان [و] روان پاکی[2].

۲ نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای گهنبارها ، ردان پاکی ، از برای میدیوزرم ، شیره دهندهٔ پاك ، ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای میدیوشهم پاك [هنگامی] که کشتزار درو شده ، ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای پتیه شهیم پاك [هنگامی] که خرمن بدست آمده ، ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، ازبرای ایاسرم پاك [هنگامی] که گله جفتگیری کرده ، ردپاکی .

نویدمیدهم، بجای‌میآورم از برای میدیارم‌پاك[هنگام] سرما، ردپاکی

نوید میدهم ، بجای میآورم ، ازبرای‌همسپتمدم[3] پاك [هنگامی] که

---

۱ ـ بجای نوید دادن نی وئذ ni-vaēdh ، و برای بجای آوردن هن کر han-kar آمده . اگر واژهٔ نوید دادن از همین وئذ + نی باشد باید مانند همه واژه های باپرفیکس ni بکسر نون خوانده شود چون نوشتن ، نهادن ، نهفتن ، نشستن ، نگریستن، نیوشیدن ، نمودن وجزاینها نه بضم که بویژه درفرهنگها « نوید » بضم نون یاد گردیده است. نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص۱۱۵ وبجلد یادداشتهای گاتها ، ص ۱۱ بیادداشت شمارهٔ ۷.

۲ ـ دربارهٔ جانداران پنجگانه‌نگاه کنید بجلد۲ یشتها ص۶۱ وبگفتار ویسپرد بواژهٔ «رد»

۳ ـ از برای شش گهنبار و صفتهای آنها نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۲۱۸

کار ستایش[1] دینی بجای آورده شود ، ردپا کی .

۳ نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای جهان زایندهٔ پاك ، رد پا کی که زادگانی خواهد زایید[2] ،

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای پاره های[3] خوب ستاییده شده ستوت یسنیه پاك ، ردپا کی

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای پاره های خوب ستاییده شده یسنیه : میزدهای پاك [مردان] پاك و [زنان] پاك.

۴ نوید میدهم ، بجای میآورم از برای [ایزدان] سال ، ردان پاکی ، از برای سرایش اهون و ئیریه پاك ، ردپا کی

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای درود اش وهیشت (اشم وهو) پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای ینگهه هاتام پاك خوب ستاییده شده ، ردپا کی[4] .

۵ نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای اهنود پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای زنان مزدا آفریده ، دارندهٔ فرزندان بسیار ، پاکان ، ردان پا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای اهومند و رتومند[5] پاك ردپا کی ،

۱ ـ ستایش دینی arətō - Kartəhna ، در گزارش پهلوی yazišn Kartārīh ، در کرده ۲ پاره ۲ هم آمده .

۲ ـ واژهٔ آونگهئیریه āoṅhairya صفت است از āoṅhairī یعنی زاینده از مصدر هو hav زاییدن ، بنا بگزارش پهلوی جهان بود و هستی که همه باشندگان از او هستی یابند .

۳ ـ هنداث handāta پاره یا جزء و قطعه است ، نگاه کنید بیادداشت یسنا ۴۲ فقرهٔ ۱ درجلد یسنا .

۴ ـ نگاه کنید بجلد خرده اوستا ، بنمازهای یثا اهووئیریه ... ، اشم وهو . . . ، ینگهه هاتام . . . ص ۴۲ ـ ۵۷

۵ ـ از اهومنت ـ رتومنت Ahumant - ratumant خود اهورامزدا مراد است .

از برای هفت هات پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای آب بی آلایش پاك اردوی[1] ، ردپا کی .

۶ نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای اشتود گات پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای کوههای آسانی بخشنده وبسیار آسانی بخش مزدا آفریده ، پاکان ، ردان پا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم،از برای سپنتمد گات پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم، از برای بهرام اهورا آفریده و اوپرتات پیروزمند پاك ، ردپا کی .

۷ نوید میدهم ، بجای میآورم از برای وهوخشتر گات پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای مهر دارندهٔ دشتهای فراخ واز برای رام چراگاه خوب بخشنده پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم، از برای آفرین نیك پارسا و [خود] پارسا ، مرد پاك و از برای دامو ئیش او پمن ، ایزد چیر دلیر پاك ، ردپا کی .

۸ نوید میدهم ، بجای میآورم از برای ائیریمن ایشیه[2] پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای فشوشو مانثر[3] پاك ، ردپا کی .

نویدمیدهم ، بجای میآورم از برای ردبزرگوار هادخت[4] پاك، ردپا کی.

۹ نوید میدهم ، بجای میآورم از برای پرسش[5] اهورایی پاك ، از برای کیش اهورایی ، از برای دخیوم اهورایی ، از برای زرتشتوم[6] اهورایی پاك ،

۱ ـ اردویسور اناهیتا (ناهید) ایزد آب است ، نگاه کنید به هات ۶۵ در جلد یسنا

۲ ـ برای ائیریمن ایشیه نگاه کنید به هات ۵۴ در جلد یسنا بخش دوم .

۳ ـ برای فشوشومانثر نگاه کنید به هات ۵۸ در جلد یسنا بخش دوم

۴ ـ هادخت بیستمین نسك اوستا بوده ، نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۶۵

۵ ـ نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱۲ ازهات ۷۱ درجلد یسنا بخش دوم

۶ ـ برای دخیوم و زرتشتوم بجلد ۱ یشتها ص ۳۲ ببعد ، نگاه کنید

ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ازبرای هدیش[1] کشتمند[2] وازبرای مرد پاك که بچارپای خوب کنش چراگاه بخشد و آنرا بپروراند .

۱ ـ هدیش hadiš در پارسی‌باستان نیز هدیش بمعنی‌خانه وکاخ و کوشك آمده، خشایارشا چهارمین شاهنشاه هخامنشی در سنگنبشتهای خود چندین بار آن را بکار برده . درتخت جمشید آورده : « گوید شاه بزرگ خشایارشا ، بخواست اهورامزدا ، این هدیش را پدرم داریوش ساخت » درجای دیگر آمده : « گویدشاه بزرك خشایارشا، بخواست اهورامزدا من این‌هدیش‌را ساختم » . در سنگنبشته‌شوش نیزخشایارشا گوید که من این هدیش را ساختم .

دراوستا سه‌بار باین واژه برمیخوریم : ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ۹ ، کردهٔ ۲ پاره۱۱، کردهٔ ۹ پارهٔ ۵ . دربن‌سه‌جا ازهدیش فرشتهٔ نگهبان خان ومان اراده شده وباصفت واستروئت‌آمده یعنی از کشتزار برخوردار یا ازخورش ومایهٔزندگی بهره‌مند ودر کردهٔ نهم ویسپرد پارهٔ ۵ باچند صفت دیگرآورده شده (نگاه کنید بآنجا) . درگزارش پهلوی اوستا (زند) همین واژه هدیش hadišبکار رفته . در سانسکریت سدس sadas بمعنی جای وسرای وخانه وزیستگاه است. این واژه ازریشه هد had درآمده که دراوستا وپارسی باستان بمعنی نشستن است ، بنا براین هدیش دراصل بمعنی نشستگاه یانشیمنگاه است . در بخش ششم دینکرت در فصل ۱ پاره ۱۳ ـ ۱۲ آمده : اهورامزدا هدیش را با گندم ونان نزد مشیا و مشیانه (آدم و حوا نزد ایرانیان) فرستاد و فراخ روزی و بخشایش پیام داد .

درلهجهٔ یزدی هدیش محل تابستانی است ، شك‌نیست که این واژه همان هدیش اوستایی وپارسی باستان است. نگاه کنید به فرهنگ بهدینان گرد آورده جمشید سروشیان و به پیشگفتار نگارنده در همان کتاب صفحهٔ بیست و یك و نیز نگاه کنید به :

Sacred Books of the East, Vol. 47 by West, p. 71.
Etudes iraniennes par Darmesteter, Tome II, p. 201 - 202.
Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 1759.
Old Persian by R. Kent, New Haven 1950, p. 214
The Foundation of the Iranian Religion by Gray · K. R. Cama Oriental Institute, Publication No. 5, Bombay, p. 147.

۲ ـ برای کشتمند یا خورشمند Vāstravant آمده ، نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۳۲ بیادداشت شمارهٔ ۶ .

کرده ۲

۱ بااین زور وبرسم ردان مینوی را خواستار ستاییدنم ، ردان جهانی را خواستار ستاییدنم . ردان (جانداران) آبی را خواستار ستاییدنم ، ردان (جانداران) زمینی را خواستارستاییدنم . ردان (جانداران) پرنده را خواستار ستاییدنم ، ردان (جانداران) دشتی را خواستار ستاییدنم . ردان (جانداران) چرنده را خواستار ستاییدنم .

۲ با این زور و برسم (ایزدان) گاهنبارهای پاك ، آن ردان پاکی را خواستارستاییدنم .میدیوزرم شیردهنده پاك ،آن ردپاکی‌را خواستارستاییدنم .

با این زور و برسم میدیوشهم پاك (هنگامی) که گیاهان درو شده ، آن ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم پتیه‌شهیم پاك (هنگامی) که خرمن بدست‌آمده ، آن ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم ایاسرم پاك (هنگامی) که گله جفتگیری کرده ، آن ردپاکی را خواستارستاییدنم .

با این زور وبرسم میدیارم پاك (هنگام) سرما ، ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور وبرسم همسپتمدم پاك (هنگامی) که بکارستایش‌پردازند ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم .

بچارپای خوب کنش چراگاه بخشد و آن را بپروراند .

۳ با این‌زور وبرسم جهان‌بارور پاك ، ردپاکی‌را که زایندگان خواهند زایید خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم همهٔ ردان را خواستار ستاییدنم : آنانی را که اهورامزدا بزرتشت درخورستایش ونیایش آگاهی داد ، ازروی‌بهترین راستی .

۴ با این زور وبرسم ، تو رد را خواستارستاییدنم، اهورامزدای مینوی ،

در میان مینویان برتر را ، آن اهو و رد آفرینش جهانی را .

۵ با این زور و برسم کسی که ردان را همیخواند خواستار ستاییدنم ، آن مرد پاکی که اندیشه نیك اندیشیده و گفتار نیك گفته شده و کردار نیك کرده‌شده‌بیاد دارد ،آنکه به‌آرمئیتی‌پاك (سپندارمذ) وبسخن سوشیانت پایدار است « از کردار وی جهان راستی برفزاید » [۱] .

۶ با این زور و برسم (فرشتگان) سال پاك ، ردان پاکی را خواستار ستاییدنم.

با این زور وبرسم سرایش اهون وئیریه (یثا اهو) پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم و درود اش وهیشت (اشم وهو) پاك ، ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم ینگه‌هاتام خوب ستاییده شده پاك ، ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

۷ با این زور وبرسم اهنودگات پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم ، زنان‌نیك بخت ، خوب‌نژاد (نجیب) ، خوب بالا را خواستارستاییدنم .

با این زور و برسم اهومند (و) رتومند پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم ، چه اوست اهو و رتو : او ، اهورا مزدا.

با این زور وبرسم یسنای‌توانا : هفت هات‌پاك ، رد پاکی‌را خواستار ستاییدنم،

اردویسور ناهید پاك ، رد پاکی‌را خواستارستاییدنم .

۸ با این زور و برسم اشتودگات پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم ، کوههای‌آسانی راستی‌بخشنده وبسیارآسانی‌بخش‌مزدا آفریده ، پاکان ، ردان پاکی را خواستار ستاییدنم .

با این‌زوروبرسم‌سپنتمدگات‌پاك ، ردپاکی‌راخواستارستاییدنم ،بهرام

۱ ـ جمله اخیر ازگاتها ، یسنا ۴۳ بند ٦ میباشد

اهوراآفریده را خواستار ستاییدنم و اوپرتات پیروزمند را خواستارستاییدنم .

۹ با این‌زور وبرسم وهوخشتر گات‌پاك ، ردپاکی‌را خواستارستاییدنم ، مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را خواستار ستاییدنم ، رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم وهیشتوایشت گات پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم ، آفرین نیك پارسا را خواستار ستاییدنم و (خود) پارسا ، رد پاك را خواستار ستاییدنم . ایزد چیر و دلیر داموئیش اوپمن را خواستار ستاییدنم .

۱۰ با این زور وبرسم ائیریمن ایشیه‌پاك ، ردپاکی‌را خواستارستاییدنم .

با این زور وبرسم فشوشومنتر پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم رد بزرگوار هادخت پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم .

۱۱ با این زور وبرسم پرسش‌اهورایی‌پاك ، ردپاکی‌را خواستارستاییدنم . کیش اهورایی پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور وبرسم هدیش خورشمند را خواستار ستاییدنم ، کسی که بچارپای (گاو) خوب کنش چراگاه بخشد خواستار ستاییدنم و مردی را که چارپای پرورد خواستار ستاییدنم .

کرده ۳

در این کرده از هفت پیشوایان و سه گروه مردمان : آترنان (= پیشوایان) و رزمیان و کشاورزان و چهار فرمانروایان ایران کهن یاد شده .

از نخستین پاره سومین کردهٔ ویسپرد چنانك از پارهٔ۵ ازیرینگاه و از پاره‌های ۵۷–۵۸ پنجمین فرگرد وندیداد و از پارهٔ ۱۵ ویشتاسپ یشت ، پیداست که درایران باستان از برای آیین دینی یـا یزشنه ، گذشته از زوت هفت پیشوای دینی دیگر در کار بودند .

این پیشوایـان در پاره‌های نامبرده چنین نامیده شده‌اند : زئوتر zaotar ، هاونن hāvanan ، آتروخش ātrəvaxš ، فربرتر frabərətar ، آبرت abərət ، آسنتر āsnatar ، رئثویشکر raēthwiškara ، سرئو شاورز sraošāvarəz .
از زئوتر که در سر پیشوایان جای دارد درجلد اول یشتها ص۱۰۳ سخن داشتیم ، از همه این پیشوایان در صفحه ٤٦٩ از همان کتاب یاد کردیم و معنی لفظی و وظیفه هر یك از آنان را در هنگام یزشنه نیز یاد کردیم . همچنین از روی نوشته فصل ۲۷ نیرنگستان ، در خـرده اوستا ص ۱۶۱ جـای هر یك از این پیشوایـان را در هنگام یزشنه معین کردیم . امروزه از برای یزشنه دو موبد مراسم را بجای میآورند : یکی زئوتر که اورا در پهلوی وپازند «زوت» یا «زود» گفتند و دیگری رئثویشکر که اورا راسپی خواندند . در یزشنه راسپی تنها وظـایف شش موبد دیگر را بجای میآورد و جایی که امروزه ازبرای هشت تن پیشوایان در یزشنگاه پنداشته میشود با آنچه در نیرنگستان یاد شده فرقی دارد باین معنی که آسنتر در سوی راست و راسپی درسوی چپ یزشنگاه تصور میشوند نه برعکس چنانك در نیرنگستان آمده .

آتشگاه یعنی‌جای‌آتشدان وچوب صندل ولبان وآنرا خوان‌آتش نیز گویند.
اورویسگاه نیز خوان آلات و آلانگاه نامیده میشود و آن تخت سنگی است که بروی آن ابزارهایی که از برای یزشنه بکار آید گذاشته میشود . اورویس در

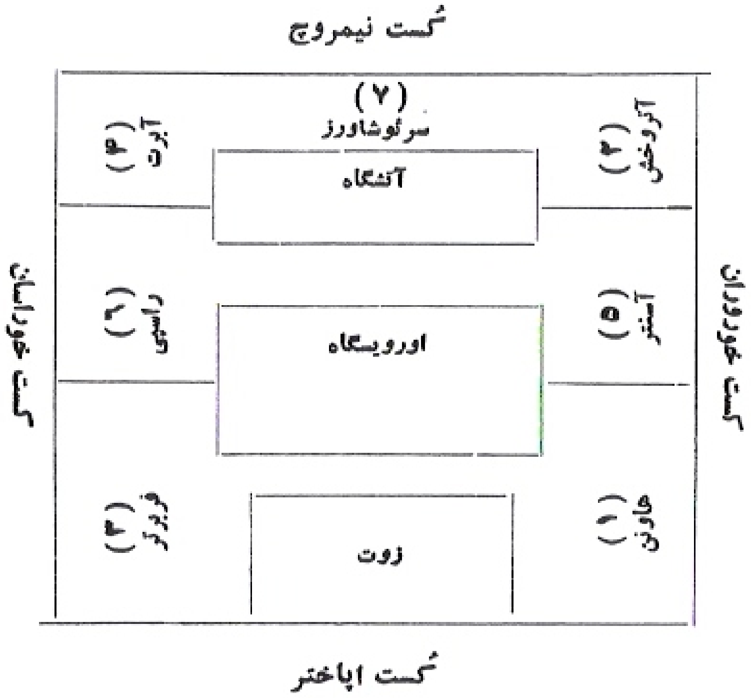
اوستا اوروئس urvaēsa بمعنی دوره و گردش است ، نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱٤ از هات۷۱ دریسنا بخش دوم . دربارهٔ پیشوایان نگاه کنید به گفتار «پیشوایان» دریسنا ، بخش دوم ، گزارش‌نگارنده ، تهران فروردین‌ماه۱۳۳۷ص۱٦–۲٤ ونیزنگاه کنید به:

Avesta von Geldner II Band S. 8

Zend-Avesta par Darmesteter vol. I. Intro. p. 70-71

The religious ceremonies and customs of the Parsees by J. Modi, p. 335-339.

Aerpatastān and Nīrangastān by J. Bulsara, Bombay 1915, P. 391 - 397



***

١ (زوت) هاونان را ایستاده خواهم .
(راسپی) من آماده‌ام[1] .
(زوت) آتروخش را ایستاده خواهم .
(راسپی) من آماده‌ام .
(زوت) فربرتار را ایستاده خواهم .
(راسپی) من آماده‌ام .
(زوت) آبرت را ایستاده خواهم .
(راسپی) من آماده‌ام .
(زوت) آسنتار را ایستاده خواهم .
(راسپی) من آماده‌ام .
(زوت) رائوی (راسپی) را ایستاده خواهم .
(راسپی) من آماده‌ام .
(زوت) سروشاورز را ایستاده خواهم ، آن داناتر [و] بگفتار [ایزدی] آگاه تر را .
(راسپی) من آماده‌ام .
«یثا اهو وئیریو» که زوت بمن بگوید .
(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید .

٢ (زوت و راسپی) آترنان را ایستاده خواهم ، ارتشتار را ایستاده خواهم ، و استریوش گله پرور را ایستاده خواهم ، خانخدای خانه را ایستاده خواهم ، دهخدای ده را ایستاده خواهم ، زندبت زند را ایستاده‌خواهم ، شهریار کشور

---

١ ـ واژه هایی که در این پاره بمعنی ایستادن و آماده‌بودن گردانیده‌شده نخستین در اوستا ستا stā آمده و با جزء آ = آستا āstā شده، همین واژه‌است که در فارسی ایستادن گوییم ، دومی وئس vaēs بمعنی آماده بودن و حاضر بودن و بخدمت ایستادن و پذیرفتن خدمت، از همین بنیان است واژهٔ وئس vaēsa بمعنی نوکر خانه زاد که از کلمهٔ ویس vis ، در پارسی باستان ویث vith در آمده بمعنی خان ومان بزرگان وآزادگان. نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1327 u. 1455 u. 1600

را ایستاده خواهم .

٣ پاک جوان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار بهدین را ایستاده خواهم، پاک جوان سخنگوی[1] ایستاده خواهم ، آنکه ختودت[2] بجای آورد ایستاده خواهم ، (موبدی) را که در کشور است ایستاده خواهم ، همایون (موبدی) را که در گردش است ایستاده خواهم[3] ، کدبانوی خانه را ایستاده خواهم .

٤ زنی را ایستاده‌خواهم که در اندیشهٔ نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد، در کردار نیک سرآمد ، خوب آموخته ، فرمانبردار شوهر (رد) ، پاک[4] (چون) آرمیتی پاک و (چون) آن زنانی که از تو هستند ، ای اهورا مزدا[5] و مرد پاکی را ایستاده خواهم که در اندیشه نیک سرآمد ، در گفتار نیک سرآمد ، در کردار نیک سرآمد ، از فروارنه آگاه[6] و از کیذ نادان[7] « از کردار وی جهان راستی برفزاید »[8] .

٥ اینک هر یک از شما مزدیسنان را رد همیخوانیم . رد بشمار آوریم امشاسپندان و سوشیانت ها را که داناتر ، راست گفتارتر ، یاری کننده تر ، خردمند تر (هستند) .

---

١ ـ سخنگوی = اوخذو وچنگه uxdhō vačanh .
٢ ـ در بارهٔ واژه ختودت بخرده اوستا ص ٧٤ بیادداشت شمارهٔ ٤ نگاه کنید .
٣ ـ دربارهٔ موبدانی که در داخل کشور در خدمت بودند و در خارج از برای تبلیغ دین مزدیسنا میرفتند ، بیادداشت پاره ٦ ازهات ٤٢ (هفت هات) دربخش دوم یسنا نگاه کنید .
٤ ـ در متن رتو = رد از برای شوهر بکار رفته بدپاره ١٨ از فرگرددوم هادخت نسک ، درجلد دوم یشتها ص ١٧١ نگاه کنید .
٥ ـ زنان نیک از زنان اهورایی شمرده شده‌اند چنانکه درهفت هات ، یسنا ٣٨ پارهٔ ١
٦ـ ویستوفرئورتی vistō fraorəti صفت‌است یعنی دارنده فروارنه یا باعتراف شناسا و باقرار دانا. چنانکه میدانیم فصل ١٢ از یسنا که بنام نخستین کلمهٔ خود فروارنه fravarānē نامیده شده در اعتراف بدین زرتشتی است ومقصود از ویستوفرئورتی (در نسخه بدل fraorəiti) همان اعتراف معروف است، نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ٨٥ وبجلد اول یسنا ص ١٨٤-١٨٨
٧ـ اویستوکیذ ǝvistō kayadha یعنی از گناه کیذ نادان ، کیذ نشناس ، ازین پاره چنین برمیآید که کیذ جرمی باشد چون شرک وانکار دین زرتشتی ، چیزی در مقابل و ضد اعتراف واقرار. دربارهٔ کیذ نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ١٥ از هات ٥٧ در بخش دوم یسنا .
٨ ـ جمله پسین از گاتها ، یسنا ٤٣ بند ٦ میباشد .

کرده ۵

۱ آماده‌ام ، ای امشاسپندان که شما را ، ستاینده ، زوت ، خواننده ، پرستنده ، گوینده ، درود گوی [باشم] .

اینك بشما امشاسپندان ، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین .

اینك بـه سوشیانتهای مـا ، زیست خوش و خشنودی رد و پاکی و پیروزی و خوشی روان [1]

۲ بشماپیشکش کنیم ، ای امشاسپندان ، ای شهریاران‌نیك‌خوب کنش جانِ تن خود را ، پیشکش کنیم ، همهٔ خوشی زندگی [خود] را .

۳ خستو (معترف) باشیم ازد تو باین دین ، ای اهورا مزدای پـاك ، مزدا پرست زرتشتی ، دشمن دیوها [و] اهورایی [هستیم] ، به هاونی پاك [و] ردپاکی ستایش ونیایش و خشنودی وآفرین ، به ساونگهی و به ویسیه پاك [و] رد پاکی ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین ، به ردان روز و گاهها و ماه و گهنبارها وسال ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین [2]

(زوت) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .

(راسپی) « یثا اهو وئیریو » که او زوت بمن‌بگوید .

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچیا » که مرد پاکدین دانا بگوید .

---

۱ – پاره‌های ۱–۲ جزچند واژه که بنخستین پاره افزوده شده، مانند پاره‌های ۱–۲ ازهات ۱۴ یسنا میباشد .

۲ – پارهٔ ۳ ، جز چند واژه نخستین آن ، برابر است باپاره‌های ٤–٥ از هات ۱٤ یسنا

کرده ۶

۱ (زوت وراسپی) با آموزش [زوت] و با درود و رامش و زورها ... [1] وسخنان درست گفته شده، امشا سپندان نیك را بنامهای زیبایشان همیخوانم، امشاسپندان‌نیك را بنامهای‌نیك اشا همیستایم ، بآیین نیكِ پاك پاكدین[و] بآیین دین نیك مزدیسنا .

کسی را که از برای من ، از روی راستی ، ستایشش بهترین است میشناسم : مزدا اهورا [و] آنانی که بوده و هستند . اینان را خواستارم که بنامشان بستایم و با درود بآنان نزدیك شوم « کشور نیك آرزو شده ، بهرهٔ برازنده » .

بشودفرمانبرداری دربنجاباشد ازبرای ستایش‌اهورامزدا ، تواناترین پاکی که‌پرستیده ماست، درآغازهمچنان که درانجام، ایدون‌بشودفرمانبرداری دراینجا باشد ازبرای ستایش اهورامزدا ، تواناترین پاکی که پرستیده ماست [2]

---

۱ – بجای‌نقطه‌ها ازبرای واژه ویثوش vīthuša معنی‌برازنده‌ای‌نیافتم. ازین‌واژه که صفت آبزورآمده ، شایدآبزوری اراده شده‌باشد که ازبرای‌آزمایش وره varah بکارآید و از آن در جلدیکم یشتها ص۵۶۷ سخن داشتیم . ویثوش بمعنی‌نماینده گناه ، اموداربزه، همچنان است صفت ویثوش ونت vīthušavant که در پارهٔ ٥٤ از فرکرد چهارم وندیدادآمده ، نگاه کنید به :

Altiran. Wört. Von Bartholo. Sp. 1446

Zand-Avesta par Darmesteter Vol. I, p. 460

۲ – کردهٔ ششم ویسپرد که همین یك پاره است، برابراست باپاره‌های ۲–۳ ازهات ۱۵ ، جز اینکه دربنجاچند واژه افزوده دارد.

کرده ۷

۱ سخنان درست گفته شده را میستاییم ، سروش پاك را میستاییم ، اشی نیاك را میستاییم ، نریوسنگ را میستاییم ، آشتی پیروز گـر را میستاییم ، نیفتادنی ونلغزیدنی را میستاییم[1] ، فرورهای پاکدینان را میستاییم ، چینودپل را میستاییم ، گر زمان اهورامزدا را میستاییم ، بهترین هستی (= بهشت) ، روشنایی همه گونه آسانی بخشنده را میستاییم (سه بار) .

۲ بهترین راه بسوی بهترین هستی (= بهشت) رامیستاییم ، ارشتاد نیاك را میستاییم که گیتی برفزاید [و] گیتی بپروراند وبگیتی سود رساند ، آن دین مزدیسنا را ، رشن راست ترین را میستاییم ، مهردارندهٔ چراگاه را میستاییم ، پارندی[2] چست را میستاییم ، آن چست (درمیان) چست اندیشان ، چست چست گویان ، چست چست کرداران را ، آن که تن را چست سازد .

۳ گردی مردانه رامیستاییم که بمردان گشایش دهد ، بهوش مردان گشایش

۱ـ واژه‌هایی که به «نیفتادنی ونلغزیدنی» گردانیدیم درمتن استرت a-stərəta (درنسخه بدل a-starət) وامویمن a-muyamna آمده . هردوصفت است که با حرف نفی a آمده . نخستین ازواژه ستر star بمعنی برافکندن ، بزمین زدن ، فروماندن ، درآمده وچندین بار دراوستا بکاررفته ، چنانك در زامیاد یشت پاره ۳٤ . ازهمین بنیاد است واژهٔ سترد درپازند که در مینوخرد کرده ۵۷ پارهٔ ۲۹ بمعنی سرگشته وسرگردان است و در گزارش پهلوی ازبرای پارهٔ ۲ از فرگرد نوزدهم وندیداد سترت strt ازبرای واژهٔ اوستایی سترت که صفت است (اسم مفعول ازمصدر star) آورده شده است .

واژهٔ امویمن در پاره‌های ۳۵ و ۱۳۲ فروردین یشت و در پارهٔ ۱۷ ارت یشت نیز آمده . چند تن از زنان تاریخی ایران باستان چنین خوانده میشدند ، از آنان است دختر اوخشتر Uvaxšatra = (Kyaxares) سومین پادشاه ماد که نزدتاریخ‌نویسان یونانی Amutis یاد شده ، این نام لفظاً بمعنی گزندنیافتنی ، نلغزیدنی ، نگاه کنید به :

Iranisches Namenbuch von Justi S. 15

درین پارهٔ ۱ ازویسپرد ۷ بی گمان ازین دوواژه فرشتگانی اراده شده که بدبختانه از آنان آگاه نیستیم .

۲ـ درباره پارندی بیاد داشت پارهٔ ۱ ازهات ۱۳ درجلد یکم یسناص ۱۸۹ نگاه کنید.

دهد[1] ، که تندتر ازتند ، دلیرتر ازدلیر [است] که همچون بهرهٔ ایزدی باو (بمرد) رسد ، که مردان را در گرفتاری رهانندهٔ از برای تن دهد[2] میستاییم ، خواب مزدا دادهٔ مایهٔ شادمانی جاندار و مردم را .

٤ آن آفریدگان پاك را میستاییم که هستند پیش آفریده شده ، پیش ساخته شده ، [پیش] از آسمان وآب وزمین و گیاهها وجانور خوب کنش[3] . دریای فراخکرت را میستاییم ، باد چالاك مزدا آفریده را میستاییم ، آسمان درخشان را میستاییم که پیش آفریده شده ، پیش‌ساخته شده ،از هستی جهان خاکی[4] .

۵ ترا ، ای‌آذر پسر اهورامزدا پاك [و] رد پاکی‌میستاییم ، نیز [آب] زور را ، نیز گستی ـ این برسم پاك از روی راستی گسترده [و] رد پاکی‌را .آپم نپات را میستاییم ، نریوسنگ را میستاییم .....[5]

(راسپی) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید .

۱ـ در متن واژه‌های فرمن‌ار framən. nar آمده ، از نخستین جزء آن که فرمن باشد معنی درستی برنمیآید . واژه گشایش = فراخی درهر دوجمله از گزارش پهلوی است : فراخوتر ، فراخو مرت وبر

۲ـ یعنی دلیری که بهرهٔ خداوندی است ، رزمیان وجنگاوران رادرهنگام گرفتاری وبردگی مایهٔ رهایی ورستگاری است.

۳ـ مقصود ایزدان هستند که پیش ازآسمان وآب وزمین وگیاه وچارپاآفریده شدند .

٤ـ چنانك میدانیم درمیان آفریدگان ، آسمان پیش ازهمه پیکر هستی یافت .

۵ـ پارهٔ ۵ از کردهفتم ویسپرد از پاره‌های ۲۳ـ ۲٤ از هات ۷۱ یسنا میباشد ، از برای پر کردن‌جای نقطه‌ها درپارهٔ بالا ، نگاه کنید بهپاره‌های نامبرده شدهٔ هات ۷۱ .

کرده ۸

۱ (راسپی) ازین گفتار خشنود باش ، این گفتار را بپذیر ، ای اهورا ـ مزدای پاک ، با ایزدان پاک ، آن امشاسپندان، شهریاران نیک خوب کنش ، که پنجاه وصد وهزار و ده هزار وبیشمار وفزونتر ازین هستند[1]

۲ براستی شهریاری را از آن کسی شمریم واز آن کسی دانیم و ازبرای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند : از برای مزدااهورا و اش وهیشت (اردیبهشت) . (سه بار)

۱ـ درین پاره ازواژهٔ امشاسپندان ، هفت امشاسپند یاهفت مهین ایزدان جاودانی پاک که سپند مینو ـ بهمن ـ اردیبهشت ـ شهریور ـ سپندارمذ ـ خرداد ـ امرداد باشند اراده نشده‌اند، بلکه مفهوم این واژه که پاکان جاودانی باشند، اراده شده است آنچنانکه دراین پاره آمده . ایزدان یا فرشتگان پاک جاودانی بیرون ازشماراند.

۲ـ این پاره، ازهفت‌هات ، یسنا ۳۵ پارهٔ ۵ میباشد ، نگاه کنید به یسنا بخش دوم ، تهران ۱۳۳۷ ص ۳۱

کرده ۹

۱ هومهای فراهم‌شده ، زورهای فراهم شده [آنچه] فراهم‌شده [وآنچه] فراهم خواهد شد . پیروزمندان آزارشکنان که از درمان اشی برخوردارند ، از درمان چیستی برخوردارند ، از درمان مزدا برخوردارند ، از درمان زرتشت برخوردارند ، از درمان زرتشتوم برخوردارند .

۲ آن درمانی که با کدین‌همایون (فرخنده) ، که همایون [موبد] گردش کننده[1] ، که دین نیک مزدیسنا ، که آفرین نیک پارسایی ، که پیمانشناسی پارسایی نیک ، که بی‌آزاری پارسایی نیک ، از آن برخوردارند[2].

۳ نوید میدهیم و آگاه میسازیم ودرهم میفشریم وپیش‌میآوریم ومیهاییم و میستاییم و ازبرمیخوانیم که هومهای توانای پاک ، بی‌آلایش‌هستند ، ازروی راستی فراهم شده [و] ازروی راستی فراهم خواهندشد ، از روی راستی [از آنها] آگاهی داده شده [و] از روی راستی آگاهی داده خواهند شد ، از روی راستی فشرد شده [و] از روی راستی فشرده خواهند شد .

۴ از برای نیروی نیرومند ، پیروزی نیرومند ، ارث نیرومند[3] اشی نیرومند ، چیستی نیرومند ، پئوروتات نیرومند[4] ، اوپرتات نیرومند ، ایزدان نیرومند ، آن امشاسپندان شهریاران نیک‌خوب کنش ، جاودان‌زنده ، جاودان

۱ـ درباره موبدانی که از برای‌دین گستری در گردش‌بودند ودر کشورها دین‌میگستردندنگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۶ ازهات ۴۲ (هفت هات) دربخش‌دوم‌یسنا ، وبیادداشت‌پارهٔ ۳ از کرده ۳۰ ویسپرد.

۲ـ بخش پسین این پاره به بخش پسین پارهٔ ۳ ازهات ۷۰ میماند؛ نگاه کنید بیاد داشت‌آن.

۳ـ درباره ارث ərəth بجلد دوم یشتها ص ۱۸۶ نگاه کنید .

۴ـ پئوروتات paurvatāt بمعنی پیشایی (پیشوایی) چندین‌بار در اوستابکار رفته؛ از آنهاست در پارهٔ ۲ از هات ۳۷ (هفت هات) و دربارهٔ ۲۰ ازهات ۵۷ . در گزارش پهلوی به پیش رفتار و پیشروی وپیشوایی گردانیده شده است . دربارهٔ بالا پئوروتات در ردیف ارث واشی وچیستی شخصیت یافته وفرشتهٔ پیشروی است ، نگاه کنید به :

The foundation of the iranian religion, P. 156

سود رسان که درمنش نیك بسر برند و (ماده‌های آنان) نیز [1]

۵ از برای خرداد ، امرداد و گئوش‌تشن و گوشورون و آذر بنام خوانده شده و هدیش پاکیمند ، خورشمند ، آسایشمند ، آمرزشمند [2]

۶ سرودهای ستایش و نیایش و آفرین‌خوانی بآن اهورامزدا [و] بآن امشاسپندان و روان پاك بزرگوار ، ستایش و نیایش به برترین رد و به اشی سرآمد و نماز رد پسند سر آمد .

۷ به منترسپند ، به‌دین مزدیسنا ، به ستئوت یسنیه ، بهمه ردان ، بهمه نمازهای رد پسند [3]

سراسر آفرینش‌پاك ازبرای‌ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین‌خوانی شنوا شوند ، در آغاز همچنانکه درانجام .

(زوت) « یثا اهو وئیریو » که‌آتروخش بمن بگوید

(راسپی) « آثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید « ینگهه هاتام » .

۱ــ جمله‌های یسن ، از امشا سپندان تا انجام پارهٔ ٤ ازهات ٢٤ پارهٔ ٩ میباشد ، در بارهٔ امشاسپندان ار وماده نگاه کنید به بخش نخست یسنا ص ۱۳۹ بیاد داشت شمارهٔ ۲ .

۲ ــ پاکیمند = ašavant ، خورشمند = vāstravant ، آسایشمند = xvāthravant ، آمرزشمند = marždikavant .

در پارهٔ ۹ از کردهٔ یکم ویسپرد از هدیش Hadiš که فرشتهٔ نگهبان خان و مان است سخن داشتیم و در آنجا هم بصفت خورشمند بر خوردیم .

صفت آسایشمند باید به خواربمند گردانیده شود زیرا در اوستا همین واژه‌آمده اما چون در فارسی واژهٔ خواربمعنی پست وزبون وذلیل گرفته میشود ، ازاینرو درهرجای اوستا که واژهٔ خوائر xvāthra و مشتقات آن آمده ، بمناسبت جمله‌ای که در آن بکار رفته به سهولت و رفاهیت و خوشی وآسایش گردانیده شده است .

۳ــ پاره‌های ٤ــ۷ از کردهٔ نهم ویسپرد بهم‌پیوسته است . معنی‌های واژه‌هایی که درین‌پاره‌ها بکار رفته ، همه دانسته و شناخته شده است ، گذشته از معنی‌های هریك از آنها ، ناگزیر آنها را مفهوم خاصی بوده که پیوستگی آنها را باآیین دینی میرسانیده اما امروزه ، پس از گذشتن سالهای بلند ، آنچنانکه باید بی‌باصل مقصود نمیبریم وپیوستگی جمله‌ها را بهمدیگر در نمی‌یابیم .

پاره‌های ٦ــ۷ از کردهٔ نهم برابراست با پاره‌های ٤ــ۵ از کرده یازدهم ویسپرد .

کردهٔ ۱۰

۱ (زوت) خواستار ستایبدنم ارزه ، سوه ، فردذفش ، ویدذفش ، وروبرشت ، وروجرشت ، و این کشور خونیرس را [1]

۲ خواستار ستایبدنم هاون سنگین ، هاون آهنین ، [2] تشت زور دارنده [3] ورس هوم پالا را [4] وترا ای برسم از روی راستی گسترده شده .

خواستار ستایبدنم . . . [5] اهون وئیریه و پایداری مزدیسنا را [6]

خواستار ستایبدنم فروهای چیر پیروزگر پاکدینان ، فرورهای نخستین . . . [7]

۱ــ از هفت کشور جداگانه در بخش اول یشتها ص ٤۳۱ سخن داشتیم .

۲ــ دربارهٔ هاون سنگین و هاون آهنین نگاه کنید به خرده اوستا ص ۱٦٦ .

۳ــ در متن اوستا نیز تشت tašta آمده و آن پیاله کوچکی است از برای آبزور .

٤ــ درمتن آمده: varəsāi. haomī. aṇharəzanāi نخستین واژهٔ ورس varəsa یعنی مو، در اوستا ازبرای موی مردم وجانور هردوآمده‌است، این‌واژه درلهجهٔ گیلکی‌بجای مانده، ورس‌ریسمانی است که ازکاه برنج تابند. در کردی گریس goris ریسمان ونخ است، درپهلوی ورس Vars . در فرهنگهای فارسی واژهٔ ورسن بمعنی رسن و ورس بمعنی مهار شتر یاد گردیده است . دومی هوم haoma همان گیاهی‌است که فشرده‌اش‌درآیین دینی‌بکارآید. سومی‌ازفعل هرز harəz که بمعنی هشتن است در آمده ، همین فعل نیز در گزارش پهلوی اوستا به پالاییدن گردانیده شده است . از واژه ورس در پارهٔ بالا غربال اراده شده زیرا کــه غربال از موی یال اسب ویا از دم گاو ساخته میشده ، این غربال از برای پالاییدن یا تصفیه کردن فشردهٔ هوم بکار میرفته ، امروزه در آیین دینی ورس‌چیزی است از سه یا چهار ویا هفت تارموی یك ورزاو (ورز گاو = گاو نر) سفید. این چند تار موی را به تنگینی پیوسته در میان پیالهٔ سوراخ دار که آنرا تشت نه سوراخ خوانند ، گذارند و فشردهٔ هوم را با آن بپالایند ، نگاه کنید به :

The religious ceremonies and customs of the Parsees ; Bombay 1922, P. 286

۵ــ بجای نقطه‌ها واژه‌های anahunāča. ratušča آمده دارمستتر آنها را ahu و ratu دانسته است . نگاه کنید به ترجمه اوستای او (Z. A. vol. I, P. 467)

٦ــ از برای واژهٔ پایداری و استواری ستیتات stitāt آمده .

۷ــ پاره‌های ٤ــ۵ از هات ۲۳ در اینجا میآید از برای پر کردن پارهٔ بالا بجلد یکم یسنا ص۲۲۰ــ۲۲۱ نگاه کنید .

دوپاره از کردهٔ دهم ویسپرد ، درپاره‌های ۱۷ــ۱۸ از کردهٔ یازدهم ویسپرد بازآورده میشود.

کرده ۱۱

۱ باهورامزدا این‌هوم را پیشکش کنیم ،آن [هوم] فراهم شده را به توانا‌ترین[1] پیروزمند گیتی پرور ، بشهریاران نیك پاك ، بشهریار ردان پاك . بامشاسپندان هوم‌را پیشکش کنیم ، بآبهای‌نیك هوم را پیشکش کنیم ، بروان خویش هوم را پیشکش کنیم ، بهمه آفرینش پاك هوم را پیشکش کنیم .

۲ این هوم ، این هومدان[2]، این [برسمهای] گسترده ، این میزدها ، این‌آسمان نخستین آفرینش ، این هاون سنگین باینجا آورده شده ، این‌هوم زرین رنگ ، این فشرده هوم ، این برسم از روی راستی گسترده شده[3].

۳ این پیکر واین توش (توان) ، این زورهای بکار افتاده ، این هوم پاك وچارپای (گاو) خوب کنش و مرد پاك ، منشهای‌کار گر پا کدینان و منشهای کار گر سوشیانتها ، و این شیردوان از روی راستی گذاشته شده و این گیاه هذانئپتا [ی] از روی راستی گذاشته شده .

٤ باآبهای نیك این زورهای‌آمیخته بهوم ، آمیخته بشیر ، آمیخته به هذانئپتا [ی][4] از روی راستی گذاشته شده وبا آبهای نیك ، آبهای هوم و هاون سنگین و هاون آهنین .

۵ این گیاه برسم وپیوستگی بخشنودی رد؛ آموختن وبکاربستن‌دین‌نیك

۱– توانا‌ترین = سوبشت savišta ، صفت‌تفضیلی است ازواژهٔ سود sūra ، در گزارش پهلوی باشتباه سوت خواستار (سود خواه) گردانیده شده است .

۲– هومدان = haomya ، این واژه صفت‌است یعنی‌هومی ودر گزارش‌پهلوی هومیاك شده، دربنجا هومدان مقصوداست ، پیاله‌ای که درآن هوم گذارند چنانك در گزارش پهلوی همین پارهٔ۲ از کرده یازدهم ویسپرد به هومین جامك (جام) گردانیده شده است .

۳– پاره‌های ۲–۵ درپاره‌های ۸–۱۱ ازهمین کرده باز گفته میشود.

دریادداشت پارهٔ٤ از کرده هفتم ویسپرد گفتیم که‌آسمان نخستین‌آفرینش ایزدی است . در پارهٔ بالا یادکردن آسمان در ردیف هوم وبرسم ومیزد و هاون سنگین باید بمناسبت هاون سنگین باشد ، چنانکه میدانیم واژه‌آسمان از واژه سنك (آسیا)آمده، نگاه کنیدبجلدخرده‌اوستا ص۱٦٦

٤– دربارهٔ گیاه هذانئپتا hadhānaēpata نگاه کنید به خرده اوستا ص۱۳۸

مزدیسنا وسرودن گاتها و بخشنودی ردپاك، [و] ردپاکی. این هیزم واین‌بوی (بخور) از برای تو ای‌آذر پسر اهورامزدا وسراسر مزداآفریدگان نیك نژاد پیش‌میآوریم وپیشکش میکنیم ، اینك‌آنها را پیشکش میکنیم .

۶ باهورامزدا و بسروش‌پاك و به‌رشن راست‌ترین وبمهر دارندهٔ دشتهای فراخ و باه‌شاسپندان و بفروهر پاکدینان و بروانهای پاکدینان و بآذر اهورا مزدا ، رد بزر گوار و به ردمیزد و به رد نماز ردان پسندوبسراسر آفرینش پاك ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین

۷ اینك آنها را پیشکش کنیم بفروهرهای زرتشت سپیتمان پاك که در دوجهان ، راستی درخواست ، باستایش ونیایش وخشنودی وآفرین.

با فروهرهای همه پاکان : آن پاکانی که مرده‌اند و آن پاکانی که زنده‌اند و آن مردانی که هنوز زاییده نشده ، سوشیانتهای نو کننده‌اند[1] .

۸–۱۱ این هوم ، این هومدان ، این (برسم‌های) گسترده . . .[2]

۱۲ امشاسپندان ، شهریاران‌نیك ، خوب کنشان، جاودان زنده ، جاودان سود دهنده ، آن‌نیکان[و] نیکی دهندگان ،آنانی که در منش‌نیك بسربرند، آری در منش نیك بسربرند آن امشاسپندان ، شهریاران نیك ، خوب کنشان که از منش نیك پیمان هستی گرفته وبوده[3]

۱۳ اینك‌آنها را پیشکش کنیم ازبرای افزایش این‌خان ومان ، از برای فزونی این‌خان ومان ، از برای سود این خان ومان ، از برای بالش (بالیدن) این‌خان و مان ، از برای بتنگی (نیاز) چیرشدن این خان ومان ، ازبرای بستیزگی چیرشدن این خان ومان ، ازبرای چارپایان ومردمان پاك که‌زاییده شده وزاییده خواهند شد آنانی که از آن [خانه] بودند ، آنانی که از آن

۱– مانند پارهٔ ۵ از‌هات ۲٤ ،نگاه کنید بجلدیکم یسنا ص۲۲۲–۲۲۳

۲– پاره‌های ۸–۱۱ مانند پاره‌های ۲–۵ همین کرده است

۳– مات māta ، بوت būta هر دو اسم مفعول‌است ازریشه‌های ما mā و بو bū یعنی اندازه گرفتن (پیمان کردن) و بودن . نگاه کنید بپارهٔ ۵ از هات ٤ دربخش‌یکم یسنا‌ص ۱۳۹

[خانه] هستند ، ازآنانی که ما هستیم ، ما سوشیانت های کشور .

۱۴ [خانه‌ای] که مردان نیك کردار ، که زنان نیك کردار، که مردان پیمان گزار ، که زنان پیمان گزار [1] ، که مردان کردار نیك ورزان ، که زنان کردار نیك ورزان [بسربرند] .

۱۵ اینك آنهارا پیشکش کنیم بفروره‌های نیك پاکدینان‌چیر پیروزگر تا که یاوری کنند پاکان را [2]

۱۶ اینك‌آنها را پیشکش کنیم‌به سروش‌پاك وبه اشی‌پاك وبه نریوسنگ و به‌آشتی پیروزگر ، به‌آذر اهورا مزدا و رد بزرگوار وبهمهٔ آفریدگان پاك ستایش و نیایش وخشنودی و آفرین .

اینك آنها را پیشکش کنیم به‌گئوش تشن ، به‌گوشورون [3] ، به آذر اهورا مزدا ، به تخشاترین امشاسپندان [4] .

اینك‌آنها را پیشکش کنیم به‌دادار اهورا مزدای رایومند، خرهمند، به مینویان مینوی ، به امشاسپندان ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین.

اینك آنها را پیشکش کنیم به [ایزدان] گاهها ، ردان پاکی ، به هاونی پاك [و] رد پاکی ستایش ونیایش و خشنودی وآفرین.

اینك‌آنها را پیشکش کنیم به‌ساونگهی و ویسیه پاك .... [5]

۱- از برای واژهٔ پیمانگزاریا وظیفه‌گزار و یا تکلیف شناس نگاه کنید بیاد داشت پارهٔ ۷ رپیتونگاه درجلد خرده اوستاص ۱۵۹

۲- مانندپارهٔ۶ازهات۴ یسناست. درآنجاینگارنده سهوی‌روی‌داده،خواهشمنداست‌ازروی‌پارهٔ ۱۵ازکردهٔ ۱۱ ویسپرد درست شود ، نگاه کنید بجلد یکم یسناص ۱۳۹

۳- دربارهٔ گئوش‌تشن gə̄uš-tašan و گئوش‌اوروَن (= گوشورون) gə̄uš-urvan نگاه کنید به‌یادداشتهای گاتها ص۱۱۲

۴- مانندپارهٔ ۲ازهات۱ است‌بااین‌تفاوت که‌درآنجانوید دادن وبجای‌آوردن‌آمده ودراینجا پیشکش کردن یانذر کردن .

۵- همهٔ پاره‌های ۷-۲۲ ازهات چهارم یسنادراینجامیآید ، ازبرای‌پرکردن‌آن بجلدیکم یسناص۱۳۹نگاه کنید .

دربارهٔ هاونی ، ساونگهی، ویسیه که ایزدان پاسبان بامداد وچارپایان بزرك سودمند و ده (ده) هستند نگاه کنید به خرده اوستا ص۱۱۱ یادداشت شمارهٔ ۱

اینك‌آنها راپیشکش کنیم به اهورامزدای رایومند، خرهمند، ازبرای ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین .

۱۷-۱۸ اینك آنها را پیشکش کنیم به‌ارزه ، سوه ، فردذفش ، ویدذفش ... [1]

۱۹ آنچه‌پیشکش‌شده ، آنچه‌نوید داده‌شده،آنچنان که اهورامزدای‌پاك آنهارا پیشکشی ساخت ، آنچنانکه زرتشت پاك پیشکشی ساخت، آنچنانکه من زوت‌آنها را پیشکش کنم ، من که ازین‌ستایش ونیایش‌آگاهم ، من که‌از پیشکشی آنچنانکه باید آگاهم ، من که از پیشکشی در آن هنگامی که باید، آگاهم .

۲۰ بشما امشاسپندان ستایش‌ونیایش‌وخشنودی وآفرین، به سوشیانتهای ما زیست خوش و خشنودی رد و پاکی و پیروزی وآسایش روان .

۲۱ اینك‌آن بزرگترازهمه را اهو و رتو استواردارم ،آن اهورامزدا را، از برای ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین .

[2]آنها را پیشکش کنیم بفروره‌های چیرپیروزگرپاکدینان ،بفروره‌های نخستین آموزگاران کیش ، بفروره‌های نیاگان ستایش و نیایش و خشنودی وآفرین .

اینك‌آنها را پیشکش کنیم ، بهمهٔ ردان پاکی ستایش و نیایش و خشنودی وآفرین .

اینك‌آنها را پیشکش کنیم ، بهمهٔ نیکی کنندگان ، ایزدان مینوی وجهانی که بستایش و نیایش [برازنده] هستند ازروی بهترین راستی .

امشاسپندان ، شهریاران نیك خوب کنش را میستاییم .

۱- دوپاره از دهمین کردهٔ ویسپرد در اینجامیآید

۲- ازاینجا تاپایان، برابراست باپاره‌های ۲۴-۲۵ازهات‌چهارم یسنا

کرده ۱۲

۱ بکسی که هوم پالاییده و کسی که خواهد پالایید از برای رد بزرگوار اهورامزدای پاك و زرتشت سپیتمان ، دارایی چارپایان بسیار و مردان [رسد] [1] سروش نیك « آنکه با ارت کنجور همراه است » میباید در اینجا کوشا باشد [2] .

۲ ما میآموزانیم . . . [3] همایون اهون وئیریه از روی راستی سروده شده [و] سروده گردیدنی را و هاونی که هوم را در همفشرد ، از روی راستی بکار انداخته شده و بکار انداخته گردیدنی را [4] .

۳ و سخن راست گفته شده و سرودهای زرتشتی و کردارهای نیك کرده شده و برسمهای از روی راستی گسترده شده و هوم از روی راستی در همفشرده شده و ستئوت یسنیه [5] و دین مزدیسنا با اندیشه و گفتار و کردار .

۴ اینچنین آنها همایون تر (فرخنده تر) کردند ، همایون برشمریم ، همایون دانیم ، همایون اندیشیم آفریدگانی را که اهورا مزدای پاك بیافرید ، بمیانجی وهومن بپروراند ، بمیانجی اشا بپالاید ، آن مهترین و بهترین و زیباترین آفریدگان . بشود که ما همایونتر و کامیاب تر گردیم در میان آفریدگان سپند مینو ، آن (آفریدگانی) که ما بفرخندگی و کامیابی رهنمونیم .

۱ ـ یعنی هرخاندانی که از برای ستایش مزدا و دیو و زرتشت آیین هوم بجای آورد ، آن خاندان از گله و رمه و فرزندان بهره ور گردد . پالاییده از ریشه harez است که در یادداشت پارهٔ ۲ از کرده دهم ویسپرد آمده بمعنی هشتن ، گذرانیدن .

۲ . جمله های پسین مانند جمله های پسین از پاره ٦ هات ۲۷ یسنا میباشد ، بجلد یکم یسنا ص ۲۳۱ نگاه کنید .

۳ ـ بجای نقطه ها از واژه upanha معنی درستی بر نمیآید . همین واژه در پارهٔ ۷ از هات ۲۷ که باستثنای چند واژه همانند پاره ۲ از کردهٔ دوازدهم ویسپرد است ، نیز آمده است ، در گزارش پهلوی به « پناه » گردانیده شده است ، بارتولومه چنین گردانیده : Sichbeschäftigem mit نگاه کنید به : Altir. Wört. Sp. 391

٤ ـ نگاه کنید بجلد یکم یسنا ص ۲۳۱ .

۵ ـ در بارهٔ ستئوت یسنیه staota. yasnya نگاه کنید بجلد یکم یسنا ص ۳۰-۳۱ .

۵ همایون باشید از برای ما ، هاون سنگین ، هاون آهنین که آورده شده و بکار انداخته شده اید در خانه و در دیه و در شهر و در کشور : در این خانه ، در این دیه ، در این شهر ، در این کشور و از برای ما مزدیسنان که ستایش بجای میآوریم با هیزم و بوی خوش (بخور) و نماز خشنودی رد .

اینچنین آنها همایونتر کردند

(زوت) « یثا اهو وئیریو » که آترخش بمن بگوید

(راسپی) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت ، هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید

« اشم وهو . . . »

کرده ۱۲

(زوت) اهورامزدای پاک ، ردپاکی را میستاییم ؛ زرتشت پاک ، رد پاکی را میستاییم ؛ فروهر زرتشت را میستاییم ؛ امشاسپندان پاک را میستاییم ؛ فروهرهای نیك توانای بی آلایش پاکدینان جهانی و مینوی را میستاییم ؛ کارگرترین رد ، چالاك ترین ایزد را که در میان ردان پاکی سزاوارتر [وبستایش] فرا رسنده‌تر است میستاییم ، خشنودی ردپاك [و] رد پاکی را که کامرواتر است میستاییم [1] .

۱ براستی اهورامزدا را میستاییم ؛ براستی امشاسپندان را میستاییم ؛ براستی گفتار راست را میستاییم ؛ براستی سراسر گفتار پاك را میستاییم ؛ زرتشت آراسته بگفتارپاك را میستاییم[2] ؛ سود پاکان رامیستاییم ؛ کام (آرزوی) امشاسپندان را میستاییم ؛ نخستین از سه تا را میستاییم [3] که بی بریدگی ، بی لغزش (سروده شود) [4] .

۱ ـ سرآغاز کردهٔ ۱۳ ، در سرآغاز کردهٔ ۱٤ و کردهٔ ۱٦ و کردهٔ ۱۸ و کردهٔ ۱۹ و کردهٔ ۲۰ وکردهٔ ۲۳ و کردهٔ ۲٤ ویسپرد نیز بازگفته شده . این سرآغاز از پاره‌های ۲ـ۳ از هات ۷۱ برداشته شده و درپاره های ۳ ـ ٤ از هاونگاه هم دیده میشود.

۲ ـ آراسته بگفتار پاك ، در متن هذ ماثر hadha mathra آمده‌است،نگاه کنید به : Altir. Wört. von Bartholomae SP. 1758

۳ ـ سه تای نخستین یاسه‌تای پیشین در متن‌تیشروپئوئیریو tišrō.paoiryō آمده است . چنانکه میدانیم در وندیداد ساده که از آن درگزارش وندیداد سخن خواهیم داشت ، کردهٔ سیزدهم ویسپرد پس از هات سی‌ام یسنا میآید ، پس از سه‌هات نخستین از اهنودگات . دربارهٔ ۱ این کرده واژه‌های « نخستین از سه » بهیئت‌مفرد ، اشاره است به‌هات یکم از گاتها . دربارهٔ ۲این کرده که همان پارهٔ یکم، بازگو شده‌است ، واژه‌های « دوتـای پیشین از سه » تیشر پئوئیریه tišra . paoirya بهیئت تثنیه اشاره است به دو هات نخستین از گاتها .
دربارهٔ سوم این کرده علاوه بر یاد شدن واژه‌های نامبرده ، بهیئت مفرد و تثنیه، واژه های « هریك از سه تای پیشین » tišra. Paurva. Paoirya بهیئت جمع اشاره است به سه هات‌نخستین‌از گاتها نگاه‌کنیدبه: Zend. Avesta Par Darmesteter Vol.I P. 475

٤ ـ در بارهٔ واژه‌های بی‌بریدگی یا بدون انقطاع‌وبی‌لغزش ، بیادداشت پارهٔ ٥ از هات ۱۹ (جلد یکم یسنا) ص ۲۰۸ نگاه کنید .

۲ براستی اهورامزدا را میستاییم ؛ براستی امشاسپندان را میستاییم...[1] دو تـای پیشین از سه تا را میستاییم که بی بریـدگی ، بی لغزش (سروده شود) .

۳ براستی‌اهورامزدا را میستاییم ؛ براستی امشاسپندان را میستاییم ...[2] نخستین‌از سه‌تا را میستاییم که بی‌بریدگی، بی لغزش [سروده شود] دوتای پیشین‌ازسه‌را میستاییم که بی‌بریدگی، بی‌لغزش[سروده شود] هر یك از سه‌تای پیشین را که بی‌بریدگی، بی‌لغزش [سروده شود] از هر یك از سه تای پیشین را که بی بریدگی ، بی لغزش [سروده شود] ، ما میستاییم هاتها و پتمانها و واژه‌ها وبندها را[3]، چه خوانده شده،چه

۱ ـ مانند نخستین پاره از همین کردهٔ ۱۳ .

۲ ـ مانند نخستین پاره ازهمین کرده

۳ ـ واژه های هات وپتمان وواژه وبندرا که‌بجای کلمات فصل وبیت وکلمه وقطعه آوردیم از روی ترتیب درمتن‌هائیتی، افسمن، وچ، وچس‌تشتی‌آمده ودر کرده های‌دیگر ویسپردنیزباز گفته شده است . در جاهای دیگراین گزارش از آنهاسخن داشتیم؛ اینك دراینجا گوییم : در بخش هشتم از نامهٔ پهلوی دینکرد در فرگرد یکم پارهٔ ۲۰ آمده : « بیست و یك‌تـك (نامه) اوستادارای هزارهات و فرگردبوده ». در جلدیکم یسنا ص ۲٥ گفتیم هائیتی hāiti بمعنی باب وفصل است ودر نوشتهای پهلوی وپازند ها یا هات خوانند . به فصل یسنا،هات (= ها)گفته میشود و به فصل وندیداد وهمه بخشهای دیگراوستا فرگرد گفته میشود . هریك ازفصلهای ویسپرد را کرده خوانند.
افسمن afsman گذشته از کرده های ویسپرد ، در پارهٔ ۱٦ از هات ۱۹ یسنا وپارهٔ۸ ازهات۵۷ یسنا ودر پارهٔ ٤ از هات ۷۱ یسنا و بسا در جاهای دیگر اوستا نیز آمده ، درگزارش پهلوی اوستا گاهی به پتمان patmān وگاهی به‌گاس gas گردانیده شده و آن یك مصراع یا یك لنگه‌شعراست . وچ vač بمعنی واژه یا کلمه ، نگاه کنیدبخرده اوستا ص۸۳ . وچس‌تشتی vačastašti ساخته شده از وچ vač وتش taš ، تش بمعنی بریدن و باندازه برش کردن وساختن‌است، از وچس تشتی که‌بمعنی گفتار موزون است ، یك بند یا یك قطعه منظوم‌اراده‌میشود. نگاه کنید بپارهٔ ۸ از هات ٥۷ .

در میان هفتاد ودوهات یسنا که امروزه دردست داریم ، هفده هات (= فصل) از پنج گاتهاست که از سرود های خود وخشور زرتشت است . پنج گاتها چنانك در نامه پهلوی شایست نه شایست‌درفرگرد (= باب) ۱۳ درپاره‌های ٥۰ ـ ٥۱ آمده ، رویهمرفته ۲۷۸ وچس تشت (بند ـ قطعه) و ۱۰۱٦ گاس (= افسمن = پتمان = یك شعر) و ٥٥٦۷ واچك (= واژه = کلمه) میباشد . درنامه دیگرپهلوی که زاد سپرم خوانده شده ، نیز از ۱۰۰۰ ها (= هات)

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

باز گرفته شده ، چه سراییده شده ، چه ستاییده شده

ترا ای آذر پسر اهورا مزدا ، پاک ، رد پاکی میستاییم . . . [۱]

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

وفر گرداوستا و از ۱۰۱۶ شعر گاتها وباعتباری‌از۶۶۶۶واژه گاتهایاد گردیده است. نگاه کنید به:
The sacred books of the east Vol. v, P. 369 and vol XXXVII, P. 404.

از برای واژه های خوانده شده ، باز گرفته شده ، سراییده شده ، ستاییده شده ، بیادداشت پارهٔ ۷ از کردهٔ سوم ویسپرد نگاه کنید .

۱ ـ مانند پارهٔ ۵ از کردهٔ ۷ ویسپرد .

کرده ۱٤

اهورا مزدای پاک ، رد پاکی را میستاییم ؛ زرتشت پاک ، رد پاکی را میستاییم . . . [۱]

اهنود گات پاک ، رد پاکی را میستاییم .

۱ با افسمن‌ها ، با بندها ، با زند (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها و با دو بـاز گفت سخنان[۲] [با] خواندن خوب از برخوانده ، [با] ستایش خوب ستاییده .

۲ بدانش خویش، به بینش خویش، بشهریاری خویش، به ردی خویش، بخواست (آیفت)[۳] خویش ، اهورامزدا . . . [۴]

۳ اهون وئیریه پاک ، رد پـاکی را میستاییم ؛ اهومند ، رتومند پاک ، رد پاکی را میستاییم ، چه‌آنکه اهو و رتو [خود] اهورامزداست. (چهاربار)[۵]

---

۱ ـ مانند سر آغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد است

۲ ـ در پارهٔ ۸ از هات ۵۷ بواژه‌های افسمن ، و چس نشتی ، زند ، پرسش برخوردیم، در اینجا از برای واژه های پرسش و پاسخ مت پرسو mat pərəsva ، مت پئیتی پرسو mat. paiti. pərəsva آمده، در اینجاچنانک در پارهٔ ۸ از هات ۵۷ همه این واژه‌ها صفت است و با واژهٔ مت mat (=با)ترکیب یافته است. بجای‌دو باز گو یا تکرار کلمات آمده : مت وغژی بیاچ پت‌بیسچ mat vaghžibyāča . patbyasča این جمله روشن نیست اما چنین مینماید که از دو بار تکرار ، نخستین بند از پنج سرود گاتها مراد باشد ، زیرا آنچنانک میدانیم نخستین بند هریک از پنج گات دوبار بازگفته میشود وهمان نخستین بند در پایان هریک از پنج گات تکرار میگردد .

۳ ـ واژه آیفت در فارسی بمعنی درخواست گرفته شده و در لغت اسدی بیک فرد شعر از دقیقی گواه آورده شده :

ناسزا را مکن آیفت که آبت بشوذ   بسزاوار کن آیفت که ارجت دارذ

در اوستا آیپت āyapta بسیار بکاررفته، از آنهاست در پارهٔ بالا . آیفت بمعنی پاداش ونیک بختی است .

٤ ـ بجای‌نقطه‌ها هفت واژه‌آمده که باآینکه‌معنی‌جدا گانهٔ‌هریک‌از آنها دانسته‌شده، ازهمه آنها رویهم معنی‌درستی که با جمله پیش پیوستگی داشته باشد ، برنمیآید .

۵ ـ ۵ اهون وئیریه‌همان دیثا اهو وئیریه‌میباشد.دربارهٔ واژه‌های اهو و رتوبجلدیکم‌یسنا ص ۲۰۶ وبگفتار ویسپرد درهمین جلد نگاه کنید.

۴ پارهٔ اهنودگات را میستاییم[1] : از اهنودگات میستاییم هاتهـا را و پتمانها را و واژه‌ها را و بندها را چه خوانده شده ، چه باز گرفته شده ، چه سرایبده شده ، چه ستاییده شده. ترا ، ای آذر پسراهورامزدا ، پاك ، رد پاکی میستاییم . . .[2]

« ینگهه ها تام . . . »

« اشم و هو . . . »

کسی که‌ازبرای‌من، از روی‌راستی،ستایشش‌بهترین‌است‌میشناسم...[3]

۱ ــ واژه‌ای که‌به« پاره » گردانیده شده در متن هندات handāta آمد ودر اوستابسیار بکار رفته : پاره (= فقره) ۱ از هات ۴۲ (هفت هات)؛پارهٔ ۸ از هات ۵۸ ؛ پارهٔ۱ از کردهٔ سوم ویسپرد ؛ درسرآغاز کردهٔ ۲۱ ویسپرد ؛ پارهٔ ۲ از کرده ۲۴ ویسپرد و جزاینها. ازین واژه مفهوم جزوه نیز برمیآید .

۲ ــ مانند پارهٔ ۵ از کردهٔ هفتم ویسپرد است.

۳ ــ مانند پاره‌های ۲ ــ ۳ازهات ۱۵ یسناست. بیادداشت پارهٔ ۱۶ از هات ۶۵ وبیادداشت پارهٔ۱ازهات ۶۹ نیز نگاه کنید .

کرده ۱۵

۱ (راسپی) پاها را ، دستها را ، هوش را داشته باش ، ای مزدا پرست زرتشتی ، از برای ورزیدن بکارهای نیك کرداری داد [و] درستی، از برای پرهیختن از کارهای زشت کرداری بیداد [و] نادرستی . برزیگری خوب باید درینجا ورزیده شود تا نارسا ، رسا گردد .

۲ بشود فرمانبرداری در اینجا باشد از برای ستایش اهورامزدا ، تواناترین پاکی که پرستیده ماست ، از برای از بر خواندن و بازگو کردن و بیاد سپردن و بدل گرفتن و برشمردن و سرودن یسنا ، هفت هات پیروزمند پاك ، بی بریدگی [و] بی لغزش .

۳ آن کسی که بزرگ، نیرومند پیروز گراست. آن کسی که دشمنی (ستیزه) بدونرسد خوانده‌شده [و]خوانده‌خواهدشد[بشود فرمانبرداری دراینجا باشد] از برای از بر خواندن سخنان پیروزگر و [ستودن] آذر اهورامزدا .

۴-۵ سرودهای ستایش و نیایش و آفرین‌خوانی بآن اهورامزدا . . .[1]

(زوت) « یثا اهو وئیریو » که آتروخش بمن بگوید .

(راسپی) «اثا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید .

بشود فرمانبرداری دراینجا باشد ازبرای‌ستایش‌اهورامزدا ، تواناترین پاکی که پرستیدهٔ ماست . پاها را ، دستها را ، هوش را داشته باش ، ای مزدا پرست زرتشتی . . .[2]

سروش پاك را میستاییم ، رد بزرگوار ، آن اهورامزدا را میستاییم ، کسی که در پاکی برترین ، کسی که در پاکی سرآمدترین [است] . . .[3]

۱ ــ همه پاره‌های ۶ ــ ۷ از کرده نهم ویسپرد در اینجا میآید .

۲ ــ سراسر کردهٔ پانزدهم در اینجا بازگفته میشود .

۳ ــ پارهٔ ۴ از هات ۵۷ یسنا در اینجا میآید .

کرده ۱۶

اهورامزدای پاک ، رد پاکی را میستاییم ، زرتشت پاک ، رد پاکی را میستاییم . . . [1]

یسنا ، هفت هات توانای پاک ، رد پاکی را میستاییم با افسن‌ها ، با بندها ، با زند (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها ، . . . [2]

بدانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریاری خویش . . . [3]

۱ اینک آذر پسر اهورامزدا را میستاییم و ایزدان آذر نژاد را میستاییم و درستکرداران آذر نژاد را میستاییم و فروهرهای پاکدینان را میستاییم و آن سروش پیروزگر را میستاییم و آن مرد پاک را میستاییم و سراسر آفرینش پاک را میستاییم .

۲ اینک پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان پاک را میستاییم و اینک پاداش و فروهر همهٔ پاکدینان را میستاییم ، فروهرهای همه پاکدینان را میستاییم و فروهرهای پاکانی که در کشورند میستاییم و فروهرهای پاکانی که بیرون از کشورند میستاییم و فروهرهای مردان پاک را میستاییم و فروهرهای زنان پاک را میستاییم [4] .

۳ بما کسانی که اهورامزدای پاک ، از ستایش نیکمان آگاه است ، زرتشت اهو و رتو است . آنچه از مرز و بوم است : آبها و زمینها و گیاهها را میستاییم .

اینک آذر پسر اهورا مزدا را میستاییم . . . (دوبار) [5] .

۱ ـ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم .
۲ ـ مانند پارهٔ ۱۱ از کردهٔ چهاردهم .
۳ ـ مانند پارهٔ ۱۲ از کردهٔ چهاردهم.
۴ ـ بپارهٔ ۹ ازهات ۲۶ یسنا نگاه کنید .
۵ ـ پاره های ۱ ـ ۳ دوبار باز گفته میشود.

۴ پارهٔ یسنا ، هفت هات را میستاییم ؛ از یسناهفت‌هات ، فرگردها و افسن‌ها و واژه‌ها و بندها را ، چه خوانده شده . . . [1]

« ینگهه هاتام . . . »

۱ ـ مانند پارهٔ ٤ از کردهٔ چهاردهم .

کرده ۱۷

۱ «اشم وهو . . .» (سه بار)

ما میپذیریم اندیشه‌های نیك و گفتار های نیك و کردارهای نیك
یسنای‌هفت هات‌را، ما میپذیریم «اشم وهو» را
ما میپذیریم اندیشه ها و گفتار ها و کردارهای نیك . . . (سه‌بار)[1]

---

۱ – همین یك پاره از هفدهمین کردهٔ ویسپرد سه بار بازگفته میشود .

کرده ۱۸

اهورامزدای پاك، رد پاکی را میستاییم؛ زرتشت پاك، رد پاکی را میستاییم . . .[1]

اشتودگات پاك، رد پاکی‌را میستاییم، باافسمن‌ها، با بندها، بازند (گزارش)، با پرسشها، باپاسخها . . .[2]

بدانش خویش، به بینش خویش، بشهریاری خویش . . .[3]

اهون وئیریه پاك، رد پاکی‌رامی‌ستاییم، اهومند و رتومند، رد پاکی رامیستاییم، چه‌آن کس که اهو و رتو است، اهورامزدا [است]. (چهار بار)[4]

۱ به‌نیکویی اهورامزدا رامیستاییم، به‌نیکویی‌امشاسپندان‌رامیستاییم، به‌نیکوبی مرد پاك را میستاییم، به‌نیکویی آفرینش [دادار] پاك را میستاییم و اشتود را از برای [خشنودی] مرد پاك میستاییم[5]

۲ کامروایی جاودانی را میستاییم که رنج مرد دروغپرست [است][6]
کامروایی بیکرانه را میستاییم و با اشتود ما میستاییم هر آن مرد پاکی که هست و بوده و خواهدبود.

---

۱ – مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم‌ویسپرد .

۲ – مانند پارهٔ ۱ از کرده چهاردهم‌ویسپرد .

۳ – مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

٤ – مانند پارهٔ ۳ از کردهٔ چهاردهم‌ویسپرد .

ه – واژه‌ای که به‌نیکویی گردانیده شده‌در متن اوشت ušta آمده واز واژهٔ اشتود که در متن uštatāt آمده نخستین بند از اشتودگات، اراده شده‌است. درپارهٔ دوم از کردهٔ هجدهم ویسپرد، واژه‌ای که‌به‌کامروایی گردانیده‌شده نیز درمتن ارشتات uštatāt آمده‌است، نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ١٦ ازهات ٧١ یسنا .

٦ – جملهٔ «که رنج مرد دروغپرست است» از گاتها، یسنا ٤٥، بند ٧ میباشد .
واژه‌ای که‌به رنج گردانیده شده در متن سادر sādra آمده، درادبیات فارسی بهرشت سار بجای مانده وبمعنی رنج ومحنت است . خسروانی گفت :

جانم بلب آمد از غم و سار مردم ز جفا و جور بسیار

به‌نیکویی‌اهورامزدا رامیستاییم، به‌نیکویی‌امشاسپندان را... (دوبار)[1]

۳ پارهٔ اشتودگات را میستاییم؛ از اشتودگات ما میستاییم فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها راچه خوانده شده . . .[2]

« ینگهه هاتام . . . »

۱ ـ پاره‌های ۱ ـ ۲ ازهمین کرده‌دوبار گفته‌میشود .

۲ ـ مانند پارهٔ ٤ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

کرده ۱۹

اهورا مزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم ، زرتشت پاك ، رد پاکی را میستاییم . . .[1]

سپنتمدگات ، رد پاکی رامیستاییم، با افسمن‌ها ، بابندها، با زندها (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها . . .[2]

به دانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریاری خویش. . .[3]

۱ اهورا مزدای پاك را میستاییم ، امشاسپندان پاك را میستاییم ، مرد پاك را میستاییم ، پیش اندیشی[4] پـاك را میستاییم، آرمیتی پاك را میستاییم ، آفریدگان پاك [آفریدگار] پاك رامیستاییم ، آفریدگان پاك، نخست‌اندیش را میستاییم[5]،خرد بهمه‌چیزآگاه ، آن اهورامزدا را میستاییم .

۲ روشنایی خورشید را میستاییم ، خورشید در میان بلندها بلندترین را میستاییم ، خورشیدو امشاسپندان را میستاییم، فرمان [ایزدی] نیك‌بجای آورده شده را میستاییم[6]. برزن درخشان را میستاییم[7]. این فر رامیستاییم ، رمهٔ دادهٔ آذر را میستاییم ، پاك سودگستر را میستاییم ، دهنده (بخشاینده) آن سپندارمذ رامیستاییم ، که دهشش با اشا ازنخستین‌آفریدگان‌پاك‌است ؟[8]

۱ ـ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم‌ویسپرد.

۲ ـ مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم‌ویسپرد.

۳ ـ مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

٤ ـ پیش اندیشی درمتن پرس خرثو Paras . xrathwa آمده،درگزارش پهلوی به پیش خردی گردانیده شده است .

٥ ـ درستتر ازین نخست اندیش، کیومرث اراده شده ، اوست کسی که در میان آفریدگان نخست بهستی اهورامزدا اندیشید .

٦ ـ بپارهٔ ٤ از هات ۳ یسنا نگاه کنید .

۷ ـ برزن‌آفتابی= ایستگاه درخشان . درپارهٔ ۷ ازهات ۱٦ یسنا نیزباین جمله‌برخوردیم، جز اینکه در آنجاآمده : « برزن درخشان اشارا میستاییم » .در یسنا جلد یکم، گزارش نگارنده درصفحه ۹٤ بدبختانه واژهٔ اشا در هنگام چاپ افتاده است ، خواهشمند است اگر در زیر دست دارید ، درست کنید .

۸ ـ این جمله روشن نیست .

اهورامزدای پاک رامیستاییم، امشاسپندان پاک رامیستاییم... (دوبار)[1]

۳ سپنتمد گات را میستاییم : از سپنتمد گات ، ما میستاییم فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها وبندها را ، چه خوانده شده . . .[2]

«ینگهه هاتام . . .»

۱ ــ پاره‌های ۱ ــ ۲ از همین کرده دوبار بازگو میشود .

۲ ــ مانند پارهٔ ٤ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

کرده ۲۰

اهورامزدای پاک ، رد پاکی را میستاییم : زرتشت پاک ، رد پاکی را میستاییم . . .[1]

و هوخشتر گات پاک ، رد پاکی را میستاییم . با افسمن‌ها ، بندها ، یزند (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها . . .[2]

به دانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریاری خویش . . .[3]

۱ وهوخشتر را میستاییم ، شهریور را میستاییم ، فلز را میستاییم[4] . گفتار راست گفته شده پیروزمند دیوکش را میستاییم ، این‌مزد را میستاییم ، این درستی را میستاییم ، این درمان رامیستاییم ، این فزایندگی رامیستاییم ، این بالندگی را میستاییم . .

۲ این پیروزی را میستاییم که در میان « گاتها » وهوخشتر [و] وهیشتوایشت[5] گویای اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است ، از برای ایستادن ستیزهٔ پندار بد و گفتار بد و کردار بد ، از برای جبران کردن پندار نادرست و کردار نادرست[6] .

۱ ــ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد .

۲ ــ مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۳ ــ مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم‌ویسپرد.

٤ ــ وهوخشتر vohu xšathra یعنی شهر نیک یا کشور نیک و آن کشور جاودانی ایزدی است.شهریور که سومین امشاسپنداست در اوستا خشتر وئیریه xšathra - vairya آمده یعنی کشور آرزو شده ، همان کشور جاودانی اهوراست که آرزوی همه دینداران است . یاد کردن فلز [illegible] ayō. xšusta در اینجا ازینرو است که شهریور در جهان خاکی [illegible] است. بجلد یکم یشتها ص۹۲ وبه خرده اوستا ص۱۹۱ نگاه کنید.

۵ ــ [illegible] که درمیان وهوخشتر گات ووهیشتوایشت گات است یعنی ۵۲ یسنامیباشد. نگاه کنید به [illegible] گاتها ص [illegible] و به جلد دوم یسنا ص ٤٦

۶ ــ به پارهٔ ۱ از کردهٔ ۲۲ ویسپرد نگاه کنید.

وهوخشتر را میستاییم ، شهریور را میستاییم . . . (دوبار)[1]

۳ پارهٔ وهوخشترگات را میستاییم ؛ از وهوخشترگات ما میستاییم فرکردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را چه، خوانده شده . . .[2]

« ینگهه هاتام . . . »

۱ ـ پاره‌های ۱ ـ ۲ از همین کرده ویسپرد دوبار بازگو میشود .
۲ ـ مانند پارهٔ ٤ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

کرده ۲۱

« اشم وهو . . . » (سه بار)

کسی را کـه از برای من ، از روی راستی ستایشش بهترین است میشناسم . . .[1]

(راسپی) بشود فرمانبرداری در اینجا باشد از برای ستایش اهورامزدا ...[2]

پاها را ، دستها را ، هوش را داشته باش ، ای مزدا پرست زرتشتی...[3]

« اشم وهو . . . » (سه بار)

از برای خشنودیِ یسنا ، هفت هات دیگر ، ستایش و نیایش و خشنودی وآفرین .

(زوت) « یثا اهو وئیریو» که آثروخش بمن بگوید .

(راسپی) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید .

(زوت) اهورامزدای پاك [و] رد پاکی را میستاییم ...[4]

یسنا ، هفت هات پسین ، توانای پاك رامیستاییم.

« ینگهه هاتام . . . »

ما میستاییم ، ای امشاسپندان ، پاره‌های یسنا ، هفت هات را ...[5]

(زوت) اهـورامزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم ، زرتشت پاك ، رد پاکی را میستاییم . . .[6]

۱ ـ مانند پاره‌های ۲ ـ ٤ از هات ۱۵ .
۲ ـ پارهٔ ۳ از هات ۱۵ در اینجا میآید .
۳ ـ پاره‌های ۱ ـ ۵ ازکرده پانزدهم ویسپرد در اینجا میآید ، جز اینکه در اینجا باید یسنا ، « هفت هات دیگر » باشد ومقصود از هفت هات دیگر یا هفت‌هات‌پسین، هات ۵۲ یسناست که در یادداشت پارهٔ ۲ از کردهٔ بیستم ویسپردیاد کردیم . در کردهٔ پانزدهم ویسپردپارهٔ ۲ آمده ، یسنا ، هفت هات ، درآنجا همان هفت هات معروف مقصود است که یسنا ۳۵ - ٤۲ باشد .
٤ ـ هفت هات در اینجا میآید یعنی از پارهٔ ۱ از هات ۲۵ تا خود پارهٔ ۷ از هات ٤۱
۵ ـ سراسر هات ٤۲ از پارهٔ ۱ تا انجام پارهٔ ٦ در اینجامیآید.
٦ ـ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد .

یسنا، هفت‌هات پسین ، توانای پاك ، رد پا کی‌رامیستاییم باافسمن‌ها،

با بندها ، بازند (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها . . .[۱]

بدانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریاری خویش . . .[۲]

۱ از برای آبهای نیك و از برای گیاههای بارور و از برای فروهرهای پاکان ستایش و نیایش میپذیرم ؛ از برای همهٔ نیکها ، آن آبها وآن گیاهها وآن فروهرهای پاکان ستایش و نیایش میپذیرم .

۲ از برای گاو (نخستین جانور)، ازبرای کیو (کیومرث = نخستین بشر)، ازبرای مانثر(گفتار) پاك بی‌آلایش‌کارگر، ستایش ونیایش میپذیرم ؛ از برای تو ، ای اهورامزدا ستایش و نیایش میپذیرم ؛ از برای‌تو، ای‌زرتشت ستایش ونیایش میپذیرم ؛ از برای‌تو، ای‌رد بزرگوارستایش ونیایش‌میپذیرم؛ از برای امشاسپندان ستایش و نیایش میپذیرم .

۳ شنوایی وآمرزش را میستاییم ،شنوایی نیاینده (نیایش کننده) را، آمرزش نیاینده را میستاییم ، رادی [و] دهش که در میان همدینان است میستاییم ، نمازنیك نفریبنده [و] نیازارنده را میستاییم ، از برای آبهای نیك و از برای گیاهان بارور ... (دوبار)[۴]

٤ یسنا [هفت هات] پسین را میستاییم ، ستایش یسنا [هفت هات] پسین را میستاییم، ازیسنا [هفت‌هات] پسین ، ما میستاییم فرگردها و واژه‌ها و بندها را ، چه‌خوانده‌شده . . .[۵]

۱ ــ مانند پاره ۱ از کرده چهاردهم ویسپرد .
۲ ــ مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .
۳ ــ بجای واژه‌های‌شنوایی‌وآمرزش، درمتن سراوت sraota ومرژدیك marždika آمده ، از نخستین واژه درفارسی سرود و از دومین، آمرزش بجای مانده است . در گزارش پهلوی نخستین واژه به نیکوشنن (نیوشیدن) گردانیده شده است .
٤ ــ پاره‌های ۱ ــ ۳ از همین کرده دوبار بازگو میشود .
٥ ــ مانند پارهٔ ٤ از کرده سیزدهم ویسپرد .

کرده ۲۲

۱ (زوت و راسپی) « اشم وهو » (سه بار)

با این ستایش [و] با این درود امشاسپندان و سوشیانتهای پاك همی گوییم : که از پی پاداش پسین، ازبرای بهترین کنش (کردار) بجارپا (رامش و خورش دهند)[۱]

۲ آنچه مرد پاك از راستی‌نیك می‌داند ، آن مرد ناپاك نمیداند. نکند که ما از پی او رویم : نه در اندیشه ، نه در گفتار، نه در کردار، که او راه خود پیش گیرد . نکند که هیچگاه باو رسیم .

« اشم وهو . . . »

با این ستایش [و] با این درود امشاسپندان ... (دوبار)[۲]

« اشم وهو. . . » (سه بار)

۱ ــ این جمله از هفت هات ، یسنا ۳۵ پارهٔ ٤ برداشته شده و دربارهٔ ۲٥ از هات ۷۱ نیز آمده است.

۲ ــ پاره های ۱ ــ ۲ از همین کرده دوبار بازگو میشود .

کرده ۲۳

(زوت) اهورامزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم ؛ زرتشت پاك ، رد پاکی را میستاییم. . . [1]

وهیشتوایشت پاك ، رد پاکی را میستاییم با افسمن‌ها ، با بندها ، با زند (گزارش) ، با پرسشها ، باپاسخها . . . [2]

۱ اهورامزدای بهتر را میستاییم ؛ امشاسپندان بهتر رامیستاییم ؛ مرد پاك بهتر را میستاییم ؛ بهترین اشا را میستاییم؛ بهترین‌پیدایش ، آن‌سنئوت یسنیه‌رامیستاییم؛ خواستهٔ بهترین‌اشا را (راستی‌را) میستاییم ؛ پاکان [و] آن روشنی‌همه گونه آسانی بخشنده را میستاییم؛ بهترین راه‌بسوی بهترین هستی (بهشت) رامیستاییم [3].

اهورامزدای بهتر را میستاییم ، امشاسپندان بهتر را میستاییم . . . (دو بار) [4]

۲ پارهٔ وهیشتوایشت گات را میستاییم ؛ از وهیشتو ایشت گات، ما میستاییم فرگردها وافسمن‌ها و واژه‌ها وبندهارا، چه خوانده . . . [5]

« ینگهه هاتام . . . » [6]

---

۱ ـ مانند سرآغاز کرده سیزدهم ویسپرد .

۲ ـ مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۳ ـ بجای واژهٔ پیدایش چیثر čithra آمده که در اوستا بدو معنی بکار رفته ، نخست بمعنی پیدایش ، دوم بمعنی نژاد. همین واژه در فارسی « چهر » شده است . بجای واژهٔ خواسته (ثروت ، دولت) ایشتی īšti آمده است .

ازبهترین هستی بهشت مراد است ودرپاره‌های ۱ـ۲ از کردهٔ هفتم ویسپرد ایزیاد شده‌است .

٤ ـ پارهٔ ۱ ازهمین کرده‌دوباربازگو میشود .

٥ ـ مانند پارهٔ ٤ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

٦ ـ پنج سرود گاتها: اهنود ـ اشتود ـ سپنتمد ـ وهوخشتر ـ وهیشتوایشت وهفت هات که‌در میان اهنودگات و اشتودگات است ، هریك از اینها ، از کرده چهاردهم ویسپرد گرفته تا کرده بیست وسوم ، یادگردیده است .

کرده ۲٤

اهورا مزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم ؛ زرتشت رد پاکی را میستاییم . . . [1]

ائیریمن پاك ، رد پاکی را میستاییم ، با افسمن‌ها ، بندها ، با زند (گزارش) ، با پرسشها،با پاسخها . . . [2]

به دانش خویش ، به بینش خویش ، به شهریاری خویش . . . [3]

اینك آذرپسر اهورامزدا رامیستاییم وایزدان‌آذرنژادرا میستاییم [4] . . .

۱ این مزد را میستاییم ، این درستی را میستاییم ، این درمان را میستاییم ، این‌فزایندگی رامیستاییم ، این بالندگی را میستاییم، این پیروزی را میستاییم که در میان اهنودگات [و] ائیریمن (ایشیه) گوبای اندیشه‌نیك‌و گفتار نیك و کردار نیك است ، از برای ایستادن بستیزه پندار بد و گفتار بد و کردار بد ، از برای جبران کردن پندار نادرست و گفتار نادرست و کردار نادرست (چهاربار) [5]

۲ پارهٔ ائیریمن ایشیه را میستاییم ؛ از ائیریمن ایشیه ما میستاییم فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را ، چه خوانده . . . [6]

« ینگهه هاتام ... » .

---

۱ ـ مانند سرآغاز کرده سیزدهم ویسپرد .

۲ ـ مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۳ ـ مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

٤ ـ پاره های ۱ ـ ۳ از کردهٔ شانزدهم ویسپرد در اینجا میآید .

٥ ـ پارهٔ ۱ مانند نیمهٔ نخستین پاره از کردهٔ بیستم و مانند دومین پاره از کردهٔ بیستم ویسپرد است . جز اینکه در اینجا از اهنودگات واز ائیریمن ایشیه یادشده‌است . چنانکه‌میدانیم گاتها با هات بیست وهشتم از یسنا آغاز میشود و با هات پنجاه و سوم که وهیشتوایشت گات باشد انجام‌میپذیرد . پس از گاتها، هات پنجاه و چهارم ازیسنا ، ائیریمن ایشیه airyaman .išya خوانده شده است ، اینچنین دربارهٔ بالا ، از اهنودگات تا ائیریمن ایشیه ، سراسر گاتها اراده‌شده است . نگاه کنید به هات ٥٤ ص ٤۹ـ٥۱ ازیسنا بخش دوم (گزارش نگارنده)، تهران ۱۳۳۷

۳ من نماز راستی (اشا) میگزارم : « اشم وهو» راستی بهترین نیکی است [وهم مایه] رستگاری‌است، رستگاری کسی راست که راست [وخواستار] بهترین راستی است[۱]

نکوهش کنم‌دیوها را، من‌خستو (مقر) هستم که مزداپرست زرتشتی ، دشمن دیوها[و]اهورایی کیشم، ستایندهٔ امشاسپندان ، پرستندهٔ امشاسپندان ، باهورا مزدای نیك [و] خداوند نیکی ، پاك شکوهندهٔ فرهمند همهٔ نیکی را سزاوار دانم، زیراازاوست، هرآنچه‌نیکواست، ازاوست چارپایان ، ازاوست راستی،ازاوست روشنایی ، ازروشنی‌اوست که [جهان] پوشش خرمی‌یافت[۲].

راه یکی (است) ، آن راه راستی (است) ، همه (راههای) دیگر بیراهه (است)[۳]

✿✿✿

پایان ویسپرد

۱ ــ برابر است با پارهٔ ٦ از سر آغاز یسنا . نگاه کنید به یسنا ، هات بیستم (گزارش نگارنده) ص ۲۱۳ــ۲۱٤

۲ ــ برابر است با پارهٔ ۱ ازهات ۱۲، در بارهٔ اعتراف بدین زرتشتی نگاه کنید بجلدنخست یسنا ص ۱۸٤ - ۱۸۸ .

۳ ــ جملهٔ « راه یکی است » درپایان یسنا که هات ۷۲ باشد نیز آمده است . نگاه کنید بجلد دوم یسنا (گزارش نگارنده) ص ۱۲۰

آفرین پیغمبر زرتشت [به‌گشتاسپ]

درمتن اوستای گلدنر Geldner[۱] بمتن اوستایی آفرین پیغمبر زرتشت برنمیخوریم، گزارش‌اوستای‌نگارنده‌ازروی همین‌متن‌است . درمتن اوستای وستر گارد Westergaard[۲]، فقط از روی‌دونسخهٔ‌خطی، متن اوستایی‌آفرین پیغمبرزرتشت‌آمده وپاره‌ای از یشتها دانسته شده ، یشت بیست وسوم برشمرده شده است ،آنچنان که در همان‌متن‌اوستای وستر گارد، ویشتاسپ(گشتاسب) یشت، یشت‌بیست وچهارم‌برشمرده شده است . چنانکه از نامهای‌آنها پیداست ، این دو پاره اوستایی ، درودی است ، از زبان پیغمبر زرتشت به پادشاه همزمانش گشتاسپ . شك نیست که در پارینه یشتها بیش ازبیست ویك یشت بوده ، ازبخت بد مانند پخش بزرگ اوستا ، ازدست رفته و جزهمین‌بیست ویك‌یشت که میتوان‌آنهارا یشت‌نامید ، امروزه چیزی در دست‌نداریم. درمتن اوستای گلدنر بیست ویك یشت آمده وهمان است که گزارش آنها در دوجلد گزارش اوستای نگارنده دیده میشود . در نخستین جلد یشتها (ص ۱۸ــ۲۷) گفتیم که بگفته نامهٔ پهلوی دینکرد ، یشتها از چهاردهمین نسك اوستاست و این نسك « بغان یشت » خوانده میشده ، یعنی ستایش بغان یا ستایش ایزدان . بیست و یك یشتی که امروزه در دست داریم چنین‌چیزی است ، ازستایش اهورامزدا آغاز گردیده وبا نیایش فرشتهٔ ستاره « وَنَند » انجام یافته است .

« آفرین پیغمبرزرتشت بگشتاسپ» که دارای هشت پاره و« ویشتاسپ یشت» که دارای شصت وپنج پاره‌است ، از پخشهای نسبةً متأخر اوستاست و درست بما نرسیده است . چون دراین سالها دیده شده که چند جمله پارسی کم و بیش درست را بهم پیوسته و خواسته‌اند وانمود کنند که این درودی است از روزگاران پیش به پادشاه

۱ــ نگاه کنید به:

Avesta die Heiligen Bücher der Parsen von Geldner. Stuttgart 1895.

۲ــ نگاه کنید به:

Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrian. by N. L. Westergaard, vol. I, Copenhagen 1852-54

وقت، این‌است که لازم‌آمد از آفرین‌پیغمبر زرتشت یاد کنم تا ازخوانندگان‌اشتباهی بر کنارشود، گرچه از آن جمله‌های پارسی بسیارسست بخوبی پیداست که ساخته و پرداخته همین‌چند سال گذشته است وسازنده آن کسی است کم مایه. گذشته ازمتن اوستایی «آفرین پیغمبر زرتشت» متن گزارش پهلوی (= زند) آن را نیز در دست داریم[1].

همچنین متن پازند آفرین پیغمبر زرتشت به ویشتاسپ از برای ما بجای مانده است[2].

در کتاب «روایات» متن اوستایی «آفرین زرتشت سپیتمان» به دین دبیری (خط اوستایی) وترجمه آن به پازند، بخط فارسی آمده است[3]:

ترجمه‌های زیراز «آفرین پیغمبرزرتشت» اکنون درزیر دست نگارنده‌است:

Zend – Avesta. Zoroasters Lebendiges. Wort. von J. F. Kleuker, Riga 1777. S. 156–157.

Avesta, die heiligen schriften der parsen von F. Spiegel. Band III, Leipzig 1863, S. 191–2

Commentar über das Avesta von F. Spiegel, Band II, Wien 1868, S. 683–7.

Avesta. Livre Sacré du Zoroastrisme traduit par de Harlez, Paris 1881, P. 556–7.

گزارش ویشتاسپ یشت نیز در همان کتاب صفحه 663-683 دیده میشود.

Le Zend-Avesta par J. Darmesteter, vol. II, Paris, 1892, P. 659-661.

گزارش ویشتاسپ یشت نیز در همان کتاب صفحهٔ 663-683 دیده میشود.

گفتیم متن گزارش پهلوی (زند) «آفرین پیغمبر زرتشت» نیز بجای مانده است. این متن پهلوی بانگلیسی ترجمه شده است:

۱ـ نگاه کنید به:

Zand-i Khūrtak Avistāk, by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1927, P. 29

۲ـ نگاه کنید به:

Pâzend Texts, Collected by Ervad F. K. Antiâ, Bombay 1909, P. 107-110

۳ ـ نگاه کنید به روایات داراب هرمزدیار، جلد یکم، بمبئی ۱۹۲۲ ص ۳۹۹-۴۰۱

Pahlavi version of yašts, Translated... by Ervad M. F. Kanga, Bombay 1941, P. 105–108.

دربارهٔ «آفرین پیغمبر زرتشت» نگاه کنید به:

Essays on the sacred Language,... by Martin Haug, second edition, London 1878, P. 223-4.

The Religious Ceremonies... by J. J. Modi, Bombay 1922. P. 389.

آنچنان که مدی Modi نوشته، «آفرین پیغمبر زرتشت» که درودی است از سوی زرتشت به شاه گشتاسپ، امروزه دستوران و موبدان پارسی آن را در موقع مناسب، از برای دعا و درود به شاهزاده و شهریاری بکار برند. همچنین دارمستتر Darmesteter آن را Salvum fac regnem مزدیسنا دانسته گوید: شاید روزی آفرین پیغمبر زرتشت در سر «ویشتاسپ یشت» جای داشته، پس از آن جدا شده وجداگانه بکار رفته است.

ویشتاسپ یشت که گفتیم دارای ۶۵ پاره است بههشت فرگرد پخش‌شده‌است، متن اوستایی آنهم درست بجای نمانده است.

نخستین فرگرد ویشتاسپ یشت که دارای پنج پاره است، مانند «آفرین پیغمبر زرتشت» درودی است به کی گشتاسپ، اینچنین:

۱ منم زرتشت پاک که بتو آفرین همیخوانم، ای پسرم کی گشتاسپ. بکند که تو از زندگی‌خوب واز زندگی بلند برخوردار شوی ومردان وزنان تو دیر زیند. بکند که ازپشت تو پسرانی بجای مانند.

۲ بکند که تومانند زرتشت پاک شوی، بکندکه تومانند خاندان‌آتبین ازگله ورمه‌توانگر گردی، بکند که مانندپورشسپ از اسبها بهره ور شوی، بکند که تو مانند کیخسرو پیرو آیین راستی باشی، بکند که توهمانند پسر توانای نواز Navāza به «ارنگ» دور کرانه، گرایی.

۳ بکند که از تن و پیکرت ده فرزند آیند: سه تن از آنان چون آتوربانان و سه تن چون ارتشتاران و سه تن چون کشاورزان (واستریوشان) شوند و دهمی از آن پسران همانند جاماسپ گردد، آنکه داند بکشور

گشتاسپ آفرین خواندن .

۴ بکند که تو از بیماری و آسیب بر کنارمانی ، مانند پشوتن ، بکند که تو تند و چالاك باشی چون مهر (میترا) وسودبخش باشیچون ماه وروشن باشیچون آتش . بکند که‌تو مانند یکی‌از توانگرترین، از زر بهره‌ور باشی.

۵ بکند که تو پس از بسر آوردن هزار سال ، به بهشت پاکان ، بآن سرای درخشان وآسایش بخش ، درآیی .

« اشم وهو . . . »

فرگرد دوم ویشتاسپ یشت که هفت پاره دربر دارد ، دو پاره از آن در درود و آفرین است به‌کی گشتاسپ، پنج پارهٔ دیگر آن درپند واندرز است به کی گشتاسپ، همچنین است فرگردسوم ، یا ازپارهٔ ۱۳تاپایان آن که پارهٔ ۶۵باشد دربیشتراز آنها ، آیین‌دینی یادشده‌است ، گاهی‌هم درود وآفرینی است از زبان زرتشت‌به‌شاه گشتاسپ.

آفرین پیغمبرزرتشت، چنانکه ویشتاسپ یشت ، بگفته دینکرد، بازمانده‌ای است ازهمین نسك اوستا که ویشتاسپ ساست Vištāsp - sāst خوانده شده وآن آموزش وپند واندرزی است به گشتاسپ[1] .

در اوستا واژه های‌آفرین āfrina و آفریتی āfriti و آفریون āfrivana بسیار بکار رفته و همه بمعنی آفرین است . بنیاد این واژه ها فری fri میباشد که بمعنی دوست داشتن ، خشنود کردن ، بخشایش درخواست کردن ، آمرزش خواستار بودن ، ستودن ، ستایدن ، نیاییدن است . فریه frya یعنی دوست .

در سانسکریت پری pri و پریه prya درست بهمان معنیهای فری و فریه اوستایی است . نخستین جزء واژهٔ آفرین که «آ» باشد پرفیکس‌یا آنچنانکه امروزه گویند پیشوند است . آفرین بمعنی دعای نیك و نفرین بمعنی دعای بد است

رو زبان از هردوان کوتاه کن چون همی نفرین ندانی زآفرین

(ناصرخسرو)

۱ــ نگاه کنید به :

Sacred Books of the East, Edited by M. Müller, vol. XXXVII, Oxford 1992, p. 23-25

در عربی هم کلمهٔ دعاء بمعنی خوب و بد بکار میرود : دعا له و دعا علیه نفرین‌باید بفتح نون باشد، نه بکسر آنچنانکه دربرخی فرهنگها یاد گردیده، زیرا این واژه مرکب است از نه و آفرین مانند واژه‌های نشناس و نستوه و نسپاس و جز اینها . در نوشتهای دینی مزدیسنا چندین درود و نماز داریم که همه بـا آفرین ترکیب یافته ، از آنهاست آفرین بزرگان، آفرین میزد ، آفرین هفت امشاسپندان و جز اینها که برخی از آنها بزبان پهلوی است و برخی دیگر بزبان پازند[1]

کی گشتاسپ

پادشاه همزمان زرتشت ، کسی که پیغمبرایران درسرزمین سیستان‌بدو پناه‌برد، در اوستا کوی ویشتاسپ Kavi Vištāspa خوانده شده‌است . زرتشت در سرودهای خود گاتها، چهار بار ازین دوست وپشتیبان نام میبرد ، سه‌بار با عنوان کوی = کی که بمعنی شاه است . کی ، نـام کسی نبوده که خاندانی بدو باز خوانده شود چون هخامنشیان واشکانیان وساسانیان[2] . چون درجلدهای دیگر گزارش اوستا از گشتاسپ و زرتشت یاد کردیم درینجا بیش ازین نباید[3]

۱ــ نگاه کنید به:

The Religious Ceremonies by Modi, p. 387-391.
Grundriss der Iranischen Philologie, 2 Band. S. 90

دربارهٔ گشتاسپ یشت نگاه کنید بگزارش اوستای‌نگارنده، جلد دوم یشتها ص ۲۷۱ و نگاه کنید بجلد خرده اوستا به گفتار «آفرینگان» ص۲۲۴ـ۲۲۸

۲ــ نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ص ۳۸۹ـ۳۹۲

۳ــ نگاه کنید به جلد دوم یشتها ص ۲۶۷ ــ ۲۸۴ و به‌جلد یکم یسنا ص ۷۵ـ۱۱۰ وبه یادداشتهای گاتها ص ۳۹۶ـ۴۱۹

آفرین پیغمبر زرتشت

۱ منم پارسایی که بتو آفرین همیخوانم ، بتو که مرا از فرّ [ایزدی] برخوردار مینمایی .

آنگاه گفت زرتشت به کی گشتاسپ: بتو آفرین‌خوانم ، ای مردی که تراست پادشاهی ، بکند که از زندگی‌خوب ، از زندگی‌برتر ، از زندگی‌بلند بهره ور شوی ، بکند که تو و مردان تو [دیر] زیند و زنان تو [دیر] زیند و فرزندان تنی تو [دیر] زیند .

۲ بکند که یکی از فرزندان تو مانند جاماسپ[1] شود که بشاه کشوری چون تو گشتاسپ آفرین خواند ، بکند تو چون مزدا سودبخش شوی ، چون فریدون پیروزمند شوی ، چون جاماسپ نیرومندشوی ، چون کیکاوس زورمند شوی ، چون اوشنر[2] پرهوش شوی ، چون‌تهمورث زیناوند[3] شوی .

۳ بکند مانند جمشید از گله و رمه برخور دار ، دارندهٔ فرّ [ایزدی] شوی، مانند اژی‌دهاك بددین[4] از هزارچستی برخوردار شوی ، مانند گرشاسپ بسیار توانا شوی ، مانند اورواخشیه[5] دادگستر نیك و سرور انجمن شوی ، مانند سیاوخش زیبا پیکر، بی‌آلایش شوی .

۱- جاماسپ از خاندان هوگو Hvōgva که درنوشتهای پهلوی وپازند وپارسی ، بخرد و فرزانه و دانا یا حکیم خوانده شده ، وزیر کی گشتاسپ است . نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۴۲۰-۴۲۴

۲- اوشنر که در اوستا اوشنر Aošnara آمده ودر فروردین یشت پارهٔ ۱۳۱یاد گردیده وبا صفت زیرك یا باهوش‌آورده شده ، وزیر کیکاوس دانسته شده است . نگاه کنید بجلد دوم‌یشتها ص ۱۰۳ و ص ۲۳۶

۳- در باره تهمورث وصفت زیناوند که بمعنی‌مسلح است یا از ابزارهای جنگی برخوردار، نگاه‌کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۴۰ - ۱۴۴ و یادداشتهای گاتها ص۴۱۲

۴- اژی دهاك همان کسی‌است که درنوشتهای پارسی وتازی ضحاك خوانده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۱۸۸- ۱۹۱ . امید است درکتاب سوشیانت بتفصیل ازاو یاد کنیم .

۵- اورواخشیه Urvāxšaya برادرگرشاسپ است ، در بارهٔ آنان نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص ۱۹۹ . ازگرشاسپ نیز بتفصیل در نامهٔ سوشیانت یاد خواهیم کرد.

۴ مانند خاندان آتبین[1] از گلـه و رمهٔ بسیار بهره ور شوی ، مانند پوروشسپ[2] دارندهٔ اسبهای بسیار شوی ، مانند زرتشت سپیتمان پاك شوی .

بکند همانند نواز[3] زبر دست‌بدان سوی رنگها (= ارنگ)[4] گرایی، بکند دوست داشته شده ایزدان شوی ، آنچنانکه زر دوست داشته شده مردمان است .

۵ بکند که از تو ده پسر آیند که سه تن از آنان پیشوایان دینی (آتوربانان) ، سه تن از آنان رزمیان (ارتشتاران) ، سه تن از آنان مانند کشاورزان گله پرور (واستریوشان) شوند[6] ، بکند یکی از آنان همانند تو گشتاسپ شود.

۱- آتبین در اوستا آتویه Athwya پدرفریدون است ، این‌نام‌باید درفارسی آتبین ātbin باشد نه‌آبتین ābtin . دربارهٔ این‌پدر وپسرنگاه کنید بجلد یکم یشتها ص۱۹۱-۱۹۵

۲ - پوروشسپ Pourušaspa نام پدر پیغمبر زرتشت است واین نام لفظاً بمعنی «دارندهٔ اسب پیر» است، باین میماند که دربارهٔ ۴ ازآفرین پیغمبرزرتشت معنی‌لفظی‌این‌نام پراسب گرفته شده است که آورده شده Pouru-aspəm . نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۴۰۰ - ۴۰۱

۳- بنام نواز Navāza و رود رنگها Ranhā (ارنگ) درپارهٔ ۲ ویشتاسپ یشت ابز برخوردیم ، دراوستا چندین بار نام این رود یاد گردیده : آبان یشت پارهٔ ۶۳وپارهٔ ۸۱، مهریشت پارهٔ ۱۰۴ ، رشن یشت پارهٔ ۱۸-۱۹ ، بهرام یشت پارهٔ ۲۹، رام یشت پارهٔ ۲۷، وندیداد فرگرد یکم پارهٔ ۱۹ .

دربارهٔ ۶۱ از آبان یشت واژهٔ نواز Navāza بکار رفته ، نگارنده آن را مانند بارتولومه (Altir.Wört., S. 1047) بمعنی لفظی گرفته، به کشتی ران = Schiffer گردانیده‌ام .

۴- دربارهٔرود رنگها که درپهلوی ارنگ خوانده شده وآن رودی است در سرزمین خاوری کشورهای ایرانی،نگاه کنیدبه‌جلدیکم یشتها بگفتار «رود رنگها = ارنگ» ص۲۲۲-۲۲۷ وبه :
Wehrot und Arang von J. Markwart, Leiden 1938, S.133-140
دربندهش یا دبن‌آگاسیه (آگاهی) درفرگرد بیستم که از رودها یاد شده ، ازرود ارنگ هم یاد گردیده‌است (ترجمهٔ وست) . دربندهش‌بزرگ که ازین رود و رودهای دیگر در فرگرد‌یازدهم یاد گردیده است:

Zand-ākāsīh, Iranian or Greater Bundahišn, Transliter. and Translat. by B. T. Anklesaria, Bombay 1956, p. 105.

۵- دربارهٔ پسران گشتاسپ نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱۰۲ از فروردین یشت، جلددوم یشتها ص۸۵- ۸۷

۶- در اینجا از سه گروه مردم ایران یاد گردیده : آثهرون (= آثرون) āthravan ، رثیشتر rathaēštar ، واستریه vāstrya . نگاه کنید به گاتها ، دومین گزارش نگارنده ، بمبئی۱۹۳۱ ، بگفتار پیشه‌وران ص یم - یت.

۶ بکند چون خورشید از اسبهای تیزتك برخوردار شوی ، بکند چون ماه روشن شوی ، بکند چون آذر فروزان شوی ، بکند چون مهر تند و چالاك شوی، بکند چون سروش پاك ، خوب بالا و پیروز گر شوی[1].

۷ بکند مانند رشن درست آیین شوی ، بکند مانند بهرام اهورا آفریده[2]، براندازندهٔ بدمنشان شوی ، بکند مانند رام خواستر پر بخشایش شوی[3]، بکند مانند کیخسرو از بیماری بر کنار و بیمرگ شوی[4].

۸ در پایان این آفرین به بهشت روشن پاکان رساد ، در آنجایی که از همه گونه بخشایش [ایزدی] برخوردارند .

اثه جمیات یث آفرینامی

بشود چنان پیش آید ، آنچنان که من خواستارم

۱ـ درباره ایزدان خورشید وماه وآذر و مهر وسروش نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص۳۰۴-۳۱۵، ص۳۱۶-۳۱۹، ص۵۰۴ - ۵۱۵، ص۳۹۲- ۵۰۳، ص ۵۱۶ - ۵۵۴

۲ـ دربارهٔ ایزدان رشن و بهرام نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص۵۶۱- ۵۸۱ و بجلد دوم یشتها ص۱۱۲-۱۳۳

۳ـ در بارهٔ ایزد رام و صفت آن «خواستر» xvästra که بمعنی خوب چراگاه دارنده است، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۱۳۴-۱۳۵

۴ـ کیخسرو در آیین ایران آنچنانکه در داستان ایران از جاودانیهاست ، در هنگام پدید آمدن سوشیانت ، در نو کردن جهان، از یاران وی خواهد بود. نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۲۳۷-۲۶۱ . درنامهٔ سوشیانت از کیخسرو بیشتر سخن خواهیم داشت .

آتش

در دومین پخش یسنا (صفحه ۱۲۲ - ۱۹۶) نیمی از گفتار آتش یاد گردیده ، اینك در اینجا نیمی دیگر از این گفتار می آید .

در آنجا در آغاز سخن گفتیم ، آتش نزد همه مردم جهان ستوده است و در همه دینهای بزرگ و کوچك گرامی داشته شده است .

در اینجا از بزرگداشت آتش در دینهای دیگر و نزد همه مردم گیتی یاد میکنیم . برای اینکه سخن دراز نگردد بناچار دامنه سخن را کوتاه میگیریم .

هم چنین برخی آتشکده‌ها را که در نوشتهای جغرافیا و تاریخ نویسان پیشین آمده یاد میکنیم تا دانسته شود چگونه با گسترش تعصب رفته‌رفته ره و رسم نیاگان در بزرگداشت این آخشیج ازمیان رفت . دریغ است در آغاز این گفتار سخنان دلپذیر چندتن از گویندگان پیشین ما دربارهٔ آتش یاد نگردد، چه این نمونه کوچك گویاست که ایرانیان قبلهٔ نیاگان پاك وپارسای خود را یکسره ازیاد نداده‌اند .

یکی پاك پیدا شد اندر جهان   بدست اندرش مجمر عودیان

خجسته پی و نام او زرتهشت   که اهریمن بدکنش را بکشت

بشاه جهان گفت پیغمبرم   ترا سوی یزدان همی رهبرم

یکی مجمر آتش بیاورد باز   بگفت از بهشت آوریدم فراز

جهان آفرین گفت بپذیر این   نگه کن بدین آسمان و زمین

دقیقی[1]

برخیز و برافروز هلا قبلهٔ زردشت   بنشین و برافکن شکم قاقم بر پشت

بس کس که ز زردشت بگردیده دگربار   ناچار کند روی سوی قبلهٔ زردشت

۱ـ دقیقی در شاهنامه ، نگاه کنید به شاهنامه چاپ بمبئی ۱۲۷۲ ، از روی نگارش اولیا سمیع شیرازی، جلد سوم صفحه۳ . درشاهنامه بروخیم چاپ تهران، جلد ششم صفحه ۱۴۹۷ شعر «یکی پاك پیدا...» را ندارد وبدون این فرد شعر، ابیات پیش و پس آن پیوستگی بهمدیگر ندارد.

من سرد نیایم کـه مرا ز آتش هجران — آتشکده گشته‌است‌دل‌و‌دیده‌چو‌چرخشت
گـر دست بدل برنهم از سوختن دل — انگشت شود بیشك دردست من انگشت

دقیقی[۱]

بفروز و بسوز پیش خویش امشب — چندان که توان ز عود و ازچندن
ز آن آتش کز بلندی بالا — مر ابر بلند را کند روزن
وز ابر چو سـر برون زند نورش — چون ماه برآسمان زند خرمن
ماند تن او به بسدین ابری — زو قطره چکان چو ذره گون ارزن
باز از حرکات چون بیاساید — از لاله ستانش بر دمد سوسن

عسجدی[۲]

ز آتشگاه لختی آتش آورد — بمیدان‌آتشی چون کوه بر کرد
بسی ازصندل وعودش‌خورش‌داد — بکافور و بمشکش پرورش داد
زمیدان آتشی چون که برآمد — که‌با گردون سر وی همبرآمد
چوزرین گنبدی برچرخ یازان — شده ارزان و زرش پاك ریزان

فخرالدین گرگانی[۳]

۱ـ این اشعار هم باید ازدقیقی باشد. دربرخی ازجنگها (سفینه‌ها) بنام عسجدی‌آمده است.
نگاه کنید به «گنج بازیافته» گردآوردهٔ دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۳٤
۲ـ دیوان عسجدی باهتمام طاهری شهاب ص۳۱
۳ـ فخرالدین گرگانی درداستان ویس و رامین‌باهتمام محمدجعفرمحجوب ، تهران۱۳۳۷،
ص ۱٤٦

آتش نزد بنی‌اسرائیل

در دین یهود ، آتش پایه بسیار بلند و ارجمندی دارد چه درین آیین کهنسال خدای یگانه یهوه Yahve با پیغمبر خود موسی بازبانه‌آتش درگفتگو است . باید بیاد داشت که بنیاد دین یهود مانند دین مزدیسنا دریکتا پرستی است وهردو درتاریخ ادیان ، از دینهای الهامی بشمارمیروند . دراین‌یك، دادار یگانه اهورامزدا بدستیاری زرتشت ، بمردم آیین فرو میفرستد و درآن دیگر ، خدای یکتا یهوه بمیانجی موسی بقوم بنی‌اسرائیل ، دین الهام میکند .

خروج موسی از مصر نزد برخی از دانشمندان در روزگار فرعون رامسس دوم Ramses II (۱۲۹۲-۱۲۲۵ پیش از مسیح) و نزد برخی دیگر در روزگار پسرش مرنپته Merneptah (۱۲۲۵-۱۲۱۰) بوده . درکیش این پیامبر سالخورده که مادر همهٔ دینهای سامی شمرده می‌شود ، زبانهٔ آتش ، زبان خداوندگار است . در سراسر نامهٔ آسمانی تورات ، درقربانگاهان ، آتش جاودانی برافروخته است و درهمه جااین اخشیج ستوده است. برای اینکه سخن بدرازا نکشد بیادکردن چند پاره از آن نامه بسنده میکنیم .

درسفرخروج (Exodus) ، باب سوم‌آمده:

« ۱ـ واما موسی گلهٔ پدرزن خود یثرون Yethron را که درمدیان Midian کاهن بود ، شبانی می‌کرد و گوسفندان را بدان سوی بیابان میراند که بکوه ایزدی حوریب (Hureb) رسید .

۲ـ آنگاه فرشتهٔ خداوند درزبانهٔ آتش ، از بیشه‌ای خود را بدو نمود . او دید که بیشه درآتش می‌سوزد ، اما نابود نمی‌گردد .

۳ـ با خود گفت بدان سوی روم و این شگفتی بزرگ را از نزدیك بنگرم که چگونه بیشه سوخته نمی‌شود .

٤ـ چون خداوند اورا دید که بدان سوی همیرود ، از آن بیشه بدوبانگ زد و او پاسخ داد .

۵ـ او گفت بدان سوی مرو، کفش از پاهای خویش بیرون کن ، چه آن سرزمین که بر آن ایستاده‌ای ، مقدس است .

۶ـ پس آنگاه گفت، منم خداوندگار پدرتو، خداوندگار ابراهیم، خداوندگار اسحق ، خداوندگار یعقوب ، آنگاه موسی روی خود بپوشانید ، زیرا بترسید که خداوندگار را بنگرد .

۷ـ وخداوندگار گفت ، من بیچارگی قوم خود را درمصر دیدم وفریاد آنان را از بیداد کسانی که در تنگنا بودند شنیدم و رنج آنان را دریافتم .

۸ـ این است که بدان سوی شتافتم تا آنان را ازچنگال مصریان برهانم وبمرز وبوم نیکو وفراخناکشان برسانم . . . »

باز در سفر خروج درباب نوزدهم باشور وهیجانی از آتش یاد شده، آنچنان که، بایدآن را فروغ خدایی وجلوهٔ آفریدگار خواند :

«۱ـ درماه سوم پس از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل از مصر ، درین روز به بیابان سینا رسیدند .

۲ ـ اینان از رفیدیم Raphidim کوچیده ، بـه بیابان سینا در برابر کوه فرود آمدند .

۳ـ وموسی بر زبر کوه بنزدیك خداوند گرایید ، خداوند از آن کوه بدو آواز در داد : بخاندان یعقوب وبنی‌اسرائیل بگو .

۴ـ دیدید که من درمصر چه کردم، وچگونه شمارا بربالهای شاهین نشانده بسوی خود آوردم .

۵ـ اگر آوای مرا بشنوید و درپیمان خود پایدار مانید ، هرآینه در میان همهٔ مردمان از آنِ من خواهید بود ، چه سراسرزمین ازآنِ من است .

۶ـ شما نزد من مردمی پاك (مقدس) واز مرز و بوم کاهنان خواهید بود . این است آنچه تو باید به بنی‌اسرائیل بگویی .

۷ـ پس آنگاه موسی از فراز کوه فرود آمد و سالخوردگان قوم را از سخنان خداوندگار آگاه ساخت .

۸ـ همهٔ مردم گفتند آنچه خداوندگار فرمود، بجای آوریم وموسی هم فرمانبری مردم را بدرگاه خداوندگار رسانید .

۹ـ از آن پس خداوندگار بموسی گفت ، بنگر من درمیان یك ابر تیره ، بسوی تو خواهم آمد و آنچه بتو خواهم گفت ، قوم تو خواهند شنید و ترا همواره باور خواهند داشت .

۱۰ـ پس خداوند بموسی گفت ، بسوی پیروان خود رو، امروز و فردا آنان را تقدیس کن و اینکه جامه‌های خویش بشویند .

۱۱ـ واز برای سومین روز آماده شوند، زیرا درین سومین روزاست که خداوندگار دربرابر همهٔ مردم ، بر زبر طور سینا ، بدر آید .

۱۲ـ پیرامون کوه را از هرسوی بروی مردم به بند ، بآنان بگو ، زینهار بر فراز کوه برنیایند و بهیچ گوشه‌ای از آن دست نزنند ، هرآنکه بکوه دست یازد ، بمرگ ارزانی گردد .

۱۳ـ دست هیچکس بدان نرسد ، جز اینکه سنگسار شود ویا به تیر کشته گردد، خواه جانور وخواه آدمی، هیچیك زنده نمانند . آنگاه که خروش کرنای بگوش رسد باید بسوی کوه روی آورند .

۱۴ـ موسی از کوه فرود آمد وقوم خود را تقدیس کرد، همه رختهای خود بشستند.

۱۵ـ پس موسی بآنان گفت ، خود را برای روزسوم آماده کنید وبزنان خود در نیامیزید .

۱۶ـ آنگاه که بامدادان سومین روز فرا رسید ، تندر بغرید و آذرخش بدرخشید وابرانبوهی از سرهٔ کوه برخاست و کرنای سخت برخروشید ، آنچنانکه همه مردم را درآرامگاهان بیم و هراس فرا گرفت .

۱۸ـ ازسراسر طور سینا دود برخاست، خداوندگار با آتش برآن کوه فرود آمد، دود از آن کوه مانند دود کوره‌ای بسوی آسمان بالا رفت ، همه کوه بلرزید .

۱۹ـ چـون کرنای تند تر بخروشید ، موسی سخن می گفت و خداوندگار پاسخ می‌داد .

۲۰ـ آنگاه که خداوندگار برفراز کوه برآمد ، از موسی خواست که بدانجا برآید .

۲۱ـ پس از آن خداوند بدو گفت ، پایین رو و بمردم بگو که از برای دیدار من گام فراتر نگذارند که مبادا بسیاری از آنان برافتند .

۲۲ـ کاهنانی نیز که خواهند بخداوند نزدیك شوند ، باید تقدیس شده باشند تا مبادا خداوندگار آنان را براندازد .

۲۳ـ پس آنگاه موسی بخداوند گفت که مردم نتوانند بطورسینا برآمدن، چه تو ما را از آن بازداشتی و فرمودی که از مرز کوه نگذرند و آن را از دور تقدیس کنند

۲٤ـ از آن پس خداوند بدو گفت پایین رو، تو و هرون می‌توانید [بکوه] برآیید اما کاهنان و مردم از مرز [کوه] گام فراتر نه نهند ، مبادا درهم شکسته شوند .

۲۵ـ موسی بسوی مردم فرود آمد و گفت : »

باب بیستم :

«۱ـ آنگاه خداوند همه این سخنان را فرمود .

۲ـ منم یهوه ، خدای تو که ترا از خاك مصر بیرون آوردم و از زندگی ننگین بندگی آزاد ساختم .

۳ـ ترا جز از من خدای دیگری نیست .

٤ـ ترا نشاید از آنچه در آسمان و در روی زمین و در تك آب است ، از برای خوب پیکر [بت] بتراشی .

۵ـ بر آنها نماز بری و بندگی کنی ، چه من یهوه خدای تو ، خدایی هستم غیرتمند، از گناه پدرانی که مرا دشمن دارند، از فرزندان پشت سیم و چهارم آنان کیفر خواهم کشید .

۶ـ و تا هزار پشت آنانی که مرا دوست دارند و دستورم بکار بندند ، از بخشایش خویش برخوردار دارم .

۷ـ نام یهوه خدای خود را بیهوده برزبان مران، چه خداوند کسی را که نام او را بیهوده برزبان راند ، بی‌سزا نخواهد گذاشت .

۸ـ روز شنبه را یاد دار و گرامی شمار .

۹ـ شش روز درکار باش و همه کارهای خود را بساز .

۱۰ـ اما در روز هفتم که شنبه باشد و روز خدای تست ، هیچ کار مکن ، نه تو و نه پسرت و نه دخترت و نه بنده‌ات و نه کنیزت و نه چهارپایت و نه مهمانت که درسرای تو بسر برند .

۱۱ـ زیرا خداوند، آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست ، همه را در شش روز بساخت و در روز هفتم بیاسود . این است که خداوند روز شنبه را خجسته داشت و فرخنده خواند [1] .

۱۲ـ پدر و مادر خود را بزرگ دار تا زندگی تو در روی زمینی کـه خدا بتو بخشیده ، بلند گردد .

۱۳ـ کسی را مکش .

۱٤ـ زنا مکن .

۱۵ـ دزدی مکن .

۱۶ـ بزیان همسایه خود ، گواهی بدروغ مده .

۱۷ـ بخانه همسایه‌ات چشم مدار، نه بزن و نه ببنده و نه کنیز و نه گاو و نه خر و نه بهیچ چیز دیگر همسایه‌ات آز مبر .

۱۸ـ و همهٔ مردم تندرها و آذرخشها و آوای کرنا و دود کوه را دیدند ، چون آن بدیدند ، بگریختند و بدور ایستادند .

۱۹ـ و بموسی گفتند تو با ما سخن گوی ، بتو گوش فرادهیم ، خداوندگار با ما سخن نگوید ، مبادا جان بسپریم .

۱ـ در تورات' سفر پیدایش در بابهای یکم و دوم گفته شده که خداوندگار در شش روز همه جهان زبرین و زیرین را بیافرید و در روز هفتم بیاسود. نزد ایرانیان اهورامزدا درهنگام یك سال در شش بار، آسمان و آنچه در آن است و زمین با آنچه برآن است بیافرید. نگاه کنید به «خرده‌اوستا» گزارش اوستای نگارنده به گفتار گهنبار (= گاهنبار) صفحه ۲۱۵ـ۲۲۳

دربارهٔ واژهٔ شنبه یا شنبد که با عربها بایران رسیده در عبری شبات و در عربی سبت گویند، نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده' یشتها جلد یکم . صفحه ۷۹

۲۰– موسی گفت بمردم، مهراسید، چه خدای از برای آزمایش شما آمده‌است . تا بیمی ازاو درپیش دیدگان شما باشد و گناه نورزید . . .[1]»

چنانکه دیده می‌شود درین چندپاره از تورات ، گفت و شنود میان یهوه خدای بنی اسرائیل و پیغمبر موسی بمیانجی آتش است یا زبان خداوندگار همان زبانهٔ آتش است. ازین گذشته درهمه‌جای تورات از زنده وروشن داشتن آتش درقربانگاهان، یاد شده است[2] .

۱– نگاه کنید به:

Bible Hand book by H. Hally, Chicago, P. 110-122

۲– نگاه کنید به:

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen 1920, S. 126

آتش نزد هندوان

هندوان برادران آریایی و هم نژادان ایرانیان، آتش را مانند همه مردمانی که از خاندان بزرگ هند و اروپایی خوانده شده‌اند، بزرگ میدارند . اگنی Agni پروردگار آتش در ریگ‌ودا Rigveda که کهنترین بخش از نامهٔ آسمانی برهمنان است همانند پروردگار بزرگ ایندرا Indra بسیار یاد گردیده و ستوده شده است ومانند ایندرا خدای خدایان است وسرودهای ریگ‌ودا با ستایش آگنی آغازمیگردد . آنچنان که آتر ātar نزد ایرانیان میانجی است و بدستیاری وی ستایش و نیایش مزدیسنان به پیشگاه اهورا مزدا آورده میشود ، اگنی نیز پیشکش پرستندگان را پذیرفته به بارگاه خدایان میرساند . بی‌او هیچ گونه فدیه انجام نمیگیرد، اومرکز قربانیهاست . در سانسکریت آتش ، اگنی خوانده شده و آن را نیز اگ ag گویند و در بسیاری از زبانهای هند و اروپایی بهمین واژه برمیخوریم : در لاتین ایگنیس ignis آمده و در لیتوانیا (Lithuania) اوگنیس ugnis و در اسلاو باستانی اوگنی ogni گفته‌اند .

در سرزمین پروس و لیتوانیا خداوندگار آتش ، اوگنیس پایه بسیار ارجمندی داشت وستایش وی با آیین ویژه‌ای انجام میگرفت اورا با صفت سونتا szwentā میخواندند[1] و این صفت همان است که در اوستا سپنت spenta آمده و درفارسی سپند گوییم و بمعنی پاك و مقدس است . در زبان فارسی واژه‌ای که یادآور اگنی سانسکریت باشد ، دیده نشده اما در زبان کردی که یکی از لهجه‌های پرمایه‌ایرانی بشمار میرود « آگر » بمعنی آتش است . پارسیان هند که زبان گجراتی دارند ، آتشکده خودرا اگیاری agiāry خوانند یعنی جایگاه اگ ag = آتشگاه[2] .

۱– اورا Szwentā ponyke یعنی بانوی مقدس نیز میخواندند، نگاه کنید به :

Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by J. Hastings Vol. II, p. 34 b

۲– نگاه کنید به :

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by J. Modi, Bombay 1922, p. 262

آنچنانکه نزد یونانیان پرومتئوس Prometheus آتش را از آسمان بروی زمین آورده، نزد هندوان نیز میهن آتش آسمان است و از آنجا بدستیاری ماتریشون Mātarishvan بروی زمین آورده شده است و گفته شده که نخست آتش را از برای بجای آوردن آیین فدیه به ویوسوت Vivasvat سپرد [1].

اگنی پرورد گار همه گونه آتشهاست خواه آتش آسمانی (خورشید) و خواه آتش هوایی (آذرخش، برق) و خواه آتش زمینی. چون اگنی پرورد گار خاندان هم هست (اجاق) یك پیك آسمانی است که بسیار بآدمی نزدیك است و میانجی است میان آفریدگان خاکی و مینویان آسمانی.

گفته شده که آتش (اگنی) سه بنیاد دارد: نخست از خود زاییده شده: تنونپات tanu-napāt، دوم که از ابرومیغ پدیدآمده چون آذرخش، زاده آب است که اپم نپات apam-napāt خوانده شده، سوم از پسودن دو چوب بهمدیگر که در سانسکریت ارنی arani نامیده میشود که آتشزنه باشد.

دو چوب آتشزنه یا ارنی arani که یکی سخت است و دیگری نرم و از پسودن آنها بهمدیگر آتش پدید میگردد، پدر و مادر آتش دانسته شده است. چوب نرم مادری است که در سراچهٔ تاریك شکم او، آتش نهفته است و با پسودن چوب سخت بآن، ناگهان آتش پدیدار گردد.

در ریگ‌ودا پخش ۱ فرگرد ۹۳ که اگنی و خداوندگار سوم Soma [2] با هم ستوده شده‌اند، در پارهٔ ٦ آمده: «یکی از آن دورا (اگنی را) ماتریشون Mātarishvan از آسمان آورد، آن دیگری را (سوم soma را) شاهین از کوهسار بر کند»

۱ – ویوسوت، در اوستا ویونگهونت Vīvanhvant پدر جمشید است. در ریگ‌ودا ویوسونت پدر آدمی دانسته شده است، لفظاً این واژه بمعنی درخشان است. نگاه کنید به یادداشتهای گاثها صفحه ۴۲۵ و نگاه کنید به:

Sanskrit Dictionary by Monier-William, p. 987

۲ – دربارهٔ سوم soma که در اوستا هوم haoma خوانده شده نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده: یشتها جلد یکم صفحه ۴۷۱–۴۷۳، یشتها جلد دوم صفحه ۳۵۲، یادداشتهای گاثها صفحه ۱٦۷–۱٦۸

در بارهٔ پیوستگی اگنی و آتر (آذر) بهمدیگر نگاه کنید به:

Zoroastre par Duchesne- Guillemin, Paris 1948, p. 27-28

در جای دیگر ریك‌ودا گفته شده: اگنی در آسمان پنهان بود، ماتریشون آنرا از آنجا برگرفته بروی زمین آورد و بمردمان هویدا ساخت.

آنچنان که در آغاز گفتیم، اگنی در ریگ‌ودا پس از ایندرا، بیش از خدایان دیگر ستوده شده است.

یاد کردن همه آنچه که درستایش او آمده و یا برخی از آنها، ناگزیر این گفتار را بدرازا خواهد کشانید، این است که تا باین اندازه بسنده کردیم [1]

۱ــ در ریگ‌ودا برخی از پاره‌ها در بارهٔ آگنی کم و بیش مطلبی بدست میدهد:

I, 31, 3; I, 71, 4; I, 93, 6; I, 96; I, 128, 4; I, 143, 2; III, 2, 13; III, 9, 5; VI, 8, 4

نگاه کنید به:

Der Rig-veda von Geldner Harvard University press 1951

آتش نزد چینیان

مردم چین پروردگـار آتش را تسئو وانگ Tsaowang خـوانند و ستایش او در آن سرزمین بسیـار رواج دارد. هیچ خـانه‌ای نیست که نمـاینده‌ای ازین خداوندگار نگهبان و پشتیبان درآن نبـاشد. این نمـاینده، تندیس (= پیکر) کوچکی و یا تصویری است از او.

آنچنانکه در داستان ایرانی، هـوشنگ پیشدادی، نخستین کسی است که آتش‌را پدیدآورد، نزد چینیان نیز، چون یونگ Chung yung درافسانه، پادشاهی است که آتش را پیدا کرد و از آن پس خود او پروردگاری دانسته شده و در شمار خدایان دیگر در خور ستایش و نیایش گردید.

یکی از جشنهای همگانی چین که بویژه در هر خـانه و سرای برپا میشود، جشن همین پروردگار آتش است که نگهبان دودمان و خاندان است. این جشن در پایان سال، در بیست و چهارمین روز از دوازدهمین ماه گرفته میشود.

سال نو چینیان تقریباً درآغاز ماه فوریه میباشد واین آغازبهارچینی است.[1]

جشن خشنودی پروردگار آتش، تسئووانگ، در هنگامی برپا میشود که او بمیهن آسمانی خود میرود و گزارشی از کردار و رفتار سال سپری شدهٔ خاندانی که آتش بدو سپرده گردیده، به پیشگاه خدایان میرساند.

درین جشن از برای او فدیه و نذر میآورند و یك دسته علف هم ازبرای اسبی که باید او را بجهان زبرین مینوی برساند، پیشکش میشود. مبلغی پـول کاغذی (چاو) هم درآتش میسوزند،کاغذهایی که روی آنها اسب وتخت روان نگاشته شده در

۱ـ نگاه کنید به:
Das Alte China von V. Erdberg Consten, Stuttgart, 1958, S. 52

آتش میافکنند، همچنین مقداری شیرینی درآتش میاندازند تا اینکه او درآسمان از آن خان و مان شیرین سخن بدارد و چیزی تلخ و ناخوش بر زبان نیاورد و بروی لبهای‌آن‌تندیس چوبی کمی انگبین یا یك شیره چسبناك دیگر میمالند تا پروردگار آتش‌نتواند درآسمان‌بگله‌لب گشاید وآن خاندان را به‌بدی‌یاد کند ومایه‌آزردگی و نا خشنودی خدایان دیگر گردد.[1]

۱ ـ نگاه کنید به:
Religion und Kultur der Chinesen von W. Grub, Leipzig 1910, S. 163

آتش نزد یونانیان

در داستان آفرینش آدمی نزد یونانیان سه روایت است : نخست که کهنترین است ، این است که آدمی از سنگ‌های خارا و درختها آفریده شده ، دوم اینکه زاوش Zeus [1] و خدایان دیگر او را بیافریدند ، سوم اینکه پرومتئوس Prometheus سازنده آدمی است از گل و آب ، و آتنا Athena باو روان بدمید. درروایتی که گویند پرومتئوس سازنده آدمی است ، او پس از ساختن کالبد آدمی ، بر آن شد که از آتش بدو جان در دمد ، اما آتش را از بارگاه خدای بزرگ ، زاوش برگرفتن و بزمین آوردن بسیار دشوار بود ، چه پاسبانان سهمگین برای نگهداری آن گماشته بودند، پرومتئوس گستاخ ودلیر پنهانی بآن دست یافته آذر را بزمین رسانید. زاوش پس از ربوده شدن آتش خشم گرفته پرومتئوس را در سرزمین سکاها Skyths درقفقاز بسنك خارا میخکوب کرد یا بزنجیر بست و هرروز شاهینی جگر او را با نوك (منقار) پاره پاره کرده میخورد اما هرشب آن جگر دیگرباره میروبید . اینچنین پرومتئوس در هنگام سی سال (بروایتی سی

۱ — خدای بزرگ یونانیان زئوس Zeus خوانده شده ، همان است که نزد رومیان Jupiter شده است . این واژه دیرگاهی است که نزد ایرانیان زاوش یا زواش و زوش شده و در ادبیات بکار رفته‌است . درلغت فرس اسدی آمده : زاوش و زواش ، نام مشتری‌است ، اورمزدی گوید:

حسودانت را داده بهرام نحس   ترا بهره کرده سعادت زواش

در صحاح الفرس که هندوشاه درسال ۷۲۸ هجری گرد آورده وپس از لغت اسدی کهنترین لغت نامه فارسی است آمده : زاوش وزواش نامهای مشتری‌است رودکی گفت :

حسودانت را داده بهرام نحس   ترا بهره کرده سعادت زواش

این شعر را بسیاری از نویسندگان دیگر بنام اورمزدی یاد کرده‌اند.

درمعیارجمالی آمده : زاوش عطارد است

به درگه تو توسل همی کند کیوان   بمدحت تو تفاخر همی کند زاوش

در واژه بهرام آورده : بهرام سه معنی دارد اول نام مریخ است...

کهترین منشیی ورا زاوش   کمترین چاوشی ورا بهرام

در برهان قاطع آمده : زاوش بضم واو نام کوکب مشتری باشد . . . وبروزن خاموش کوکب عطارد را نیز گویند .

آنچه ازین نوشته ها پیداست این است که Zeus یونانی بیش از هزار سال است که در فارسی «زاوش» شده است.

هزار سال) در رنج و شکنج بود تا اینکه هراکلس Herakles اورا آزاد کرد و آن شاهین را با تیری بکشت . [1]

بسنت دیگر ، خشم زاوش به پرومتئوس ازینرو بود که او آتش را از آسمان دزدیده بزمین آورد و مردم آن را از برای نیازمندی زندگی روزانه خود بکار بردند و آن آخشیج پاك مینوی را بیالودند .

پروردگار آتش نزد یونانیان هفستوس Hephaistos نام دارد : او را پسر زاوش Zeus و هرا Hera دانند . چون او لنگ وزشت بود مادرش ازچنین فرزندی شرم و ننگ داشت ، او را از آسمان بدریا انداخت ، او را اورینوم Eurynome و تتیس Thetis از اقیانوس رهانیده در تك دریای ژرف در میان غاری نگهداری کردند ، پس از نه سال از آن غار دریایی بدر آمده بمیانجی دیونیسوس Dionysos با مادرش آشتی کرده به بارگاه خدایان به اولمپوس Olympos برگشت .

بگفتهٔ هومر Homer بار دوم خود زاوش بر او خشم گرفته او را از اولمپ به‌آبخست (جزیره) لمنوس Lemnos افکند . این خشم از اینجا برخاست که میان زاوش و زنش هرا ستیزه‌ای روی‌داد وپرومتئوس خواست ازمادرخویش طرفداری کند. از همهٔ این داستانهای گوناگون برمیآید که یونانیان عقیده داشتند که نخستین بار مردم روی زمین بهیئت آذرخش (برق) باآتش آشنا شدند .

چون با آتش میتوان آهن را گداخته و نرم کرد و از آن همه گونه ابزار که از برای زندگی بکارآید،ساخت ، این است که هفستوس پروردگار ، آهنگر نیرومند و هنرور زبردست دانسته شده است .

بگفتهٔ افلاطون فیلسوف نامور یونانی ، پرومتئوس آتش را از پیشگاه خدای بزرگ زاوش نربوده بلکه آن را از کارگاه هفستوس بدر برد . آنگاه که خدایان در زیر زمین همهٔ آفریدگان را ، از مردم و جانور بساختند ، کالبد آدمی را از خاك

۱- دیودروس از غار پرومتئوس درقفقاز یاد میکند، نگاه کنید به :

Diodore de Sicile traduit par Hoffer, Paris 1851 , Tome 3 , P. 269 (Livre XVII F 83)

ونگاه کنید به : Strabo (XV, 8)

و آتش پرداختند. چون هنگـام نمودار شدن این نوآفریدگان بروی زمین نزدیك شد، خدایان پرومتئوس Prometheus و برادرش اپی متئوس Epimetheus [1] را برآن گماشتند که هر یك از مردمان و جانوران را بکاری بگمارند و هر یك را از نیرویی بهره‌ور کنند. اپی متئوس تن‌پرور از برادر دانای خواست که انجام این‌کاررا بدو برگذارد. اپی‌متئوس این‌کاررا بخوبی‌انجام نداد، چه اوبهترین بخشایش آسمانی را بجانوران داد و آدمی را برهنه و ناتوان رها کرد. پرومتئوس که دوستار تخمه و نژاد آدمی بود از کار برادر خود اندیشناك شد و با خود گفت چگونه این کم‌وکاست را چاره توانم کرد، بویژه که روز بدرآمدن آدمی از تاك خاك و بروی زمین پدید گشتن، نزدیك بود، جز این چـاره ندید که آدمیزاد را ازین بیچارگی برهاند و او را از بخشایش آتش برخوردار سازد؛ زیرا دانست که آتش در کارگـاه آدمی، پاداش برازنده‌ایست دربرابر آنچه برادرش بجانور بخشیده است. چون پرومتئوس بآتشی که در جهان زبرین در پیشگـاه زاوش بود نتوانست رسید زیـرا پاسبانان به نگهداری آن گماشته بودند، ناگزیر به‌آبخست لمنوس روی آورد و از آن‌کارگاه که هفستوس و آتنا Athena با هم کار میکردند، در پنهـانی آتش را ربوده بآدمی رسانید و این‌آتش همان است که در هنگام پرتاب شدن از آسمان، باوی به‌آبخست لمنوس افتاد و درکارگـاه آهنگری وی بکار رفت. در داستانهای یونانی در همه جا، پرومتئوس آتش را از آسمان بزمین آورد، فقط افلاطون آن را فرا آورده هفستوس دانسته است [2]

آتش مقدس خاندان و نگهبان مردمـان و کشور، هستیا Hestia خوانده شده و او دختر کرونوس Kronos و رها Rhea دانسته شده است و چون پشتیبان کشور است نباید هیچگاه خاموش شود بویژه در دلفی Delphi که یونانیان آنجارا امفالوس Omphalos نافزمین (مرکز زمین) خوانده‌اند، آتش جاودانی‌هستیا هماره زبانه میکشید، خاموش شدن‌آتش مقدس گویای پیش‌آمدآسیب وشکست کشوربود.

۱ – پرومتئوس(پرومته Prométhée) لفظاً یعنی پیش‌اندیش؛ اپی‌متئوس یعنی پس‌اندیش.

۲ – نگاه کنید به: Mythes sur l'origine du Feu par Frazer, p.235-243

از برای زنده نگهداشتن‌آتش، زنان پاك و پارسا و یا دخترانی گماشته بودند، آنان بایستی مانند خود آتش بی آلایش باشند. گفته شده که پروردگارانی چون پوسیدون Poseidon و اپولون Apollon خواستند هستیا را بهمسری برگزینند، او نپذیرفت.

اگر یونانیان از مرز و بوم خود کوچ کـرده، بسرزمین دیگر میرفتند، آتش هستیا را با خود برگرفته بدانجا میبردند تا یادآور پیوند و دلبستگی آنان بمیهن باشد و در کولونی Colonia بمهرزادگاه خـود هلاس Hellas دلگـرم باشند. آنچنانکه ایرانیانی که پس ازتاخت وتاز تازیان بناچار بچین وهند پناه‌بردند، آتش مقدس خود را از آتشکده‌های ایران برگرفته بدان سرزمینها بردند و میتوان گفت آتشی که امروزه درآتشکده‌های پارسیان هند روشن‌است، همان است که در روزگار ساسانیان درایران برافروخته بود ونگذاشتند هیچگاه خاموش شود. آتش جاودانی پروردگار هستیا، دخترزمانه بیکرانه (Kronos) در شهرداری (Prytaneum) هر شهری هماره روشن بود وزنده نگهداشتن بدست پرستاران ازآیین دین بشمار میرفت وهر بزهکاری که بدان آتش پناه میبرد درامان بود. همچنین آتشی راکـه از برای نیازمندی درخان ومان برافروخته، روزانه بکار میآمد، گرامی و بزرگ میداشتند و آلودن‌آن روا نبود. در اتیکا Attika برای نامگزاری نوزاد، درپنجمین روز زایش وی او را در بر گرفته، گرداگردآتش میگردانیدند و پس از آن نامی باوی دادند.

درتاریخ و داستان یونان، درستایش‌آتش سخن بسیار رفته، برای اینکه سخن بدرازا نکشد باید بهمین اندازه درستایش‌آتش درین کشوربسنده کنیم وازستایش‌آن در سرزمین رم یادکنیم. آنچنانکه میدانیم رم وارث فرهنگ یونان است، ستایش و نیایش‌آتش هم ازمیراث مقدس‌آن خاك است [1].

۱ـ نگاه کنید به: Mythologie-Götter und Heroen, von Stoll, (Fünfte Auflage), Leipzig 1875, S. 147– 150; S. 114

درپایان باید یادآورشویم که روایات گوناگون دریونان دربارهٔ آتش وپرورد گار آن،همه‌آویزش مردم آنجا را باین آخشیج میرساند که چگونه هر گروهی میکوشید پیدایش آن را بخود بازخواند ، از اینرو است که پوسانیاس Pausanias جغرافیا و تاریخ‌نویس یونانی که درسدهٔ دوم‌میلادی میزیست مینویسد : «مردم اگروس Agros گویند که پادشاه باستانی آنان فورونئوس Phoroneus آتش را پیدا کرده و این سرافرازی او راست نه پرومتئوس را که پنداشته‌اند پدیدآورندهٔ آتش اوست»[1]

۱ـ نگاه کنید به: Pausanias II, 19,5 übersetzt von Schubart, Berlin, I Band, S. 147

آتش نزد رومیان

پرورد گار آتش در روم (رم) وستا Vesta خوانده شده ، این واژه در لاتین همان واژه یونانی هستیا Hestia میباشد و ستایش وی در رم همانند ستایش وی دریونان است. گویند که کهنترین‌پرستشگاه وستا را دومین پادشاه داستانی‌رم ، نوماپومپیلیوس Numapompilius در نشیب پشتهٔ پلاتین Palatin که یکی از هفت پشته‌های شهررم است ، بنیاد گذارد . این پادشاه داستانی را نویسند گان لاتین نوشته‌اند که از سال ۷۱٤ تا ۶۷۱ پیش ازمیلاد پادشاهی داشت .

آتش جاودانی که پشتبان کشور دانسته شده هماره در پرستشگاه وستا روشن بود . ازبرای‌نگهداری این آتش‌در آغازچهاردختر، پس‌از آن شش‌دختر گماشته‌بودند. این دختران نبایستی ازشش سال کمتر و از ده سال بیشترداشته باشند . اینان بایستی ازبهترین خاندان باشند و ازآزاد گان باشند وازخانواده بنده و برده نباشند ، مادر و پدرشان زنده واز باشند گان کشورایتالیا باشند و درین دختران هیچگونه کم وکاستی و شکستگی اندام یا بعبارت دیگرعیب و نقصی نباشد . این دختران را بیست تن از پیشوایان (Pontifex) بقرعه برمیگزیدند وآنان‌بیدرنگ بخدمت‌پرورد گار آتش‌در آمده در سرای‌آتریوم وستائه Atrium vestae جای میگرفتند . دراینجا مویهای آنان را میبریدند ورختهای پرستاران‌آتش‌بر آنان میپوشانیدند . هنگام خدمت‌آنان سی‌سال بود ، ده سال ازبرای‌آموختن وده سال‌آموخته را بکار بستن وده سال دیگررا آموزانیدن . اینان بایستی‌هماره‌آتش را روشن دارند وبپاکیزگی‌پرستشگاه‌بکوشند وبآنچه ازآن پرستشگاه است‌پاسبانی کنند وآیین فدیه بیارایند و روزانه نمازبجای آرند وازخداوند خوشی‌وپایداری امپراتوری رم راخواستارشوند.آبی که درپرستشگاه بکار میرفته بایستی آب چشمه باشد وخود این دختران پرستشگاه که وستالیس Vestālis خوانده میشدند ، هر روز با مدادان ، سبوی سفالین بر گرفته ازسرچشمهٔ

اگر یا Egeria آب میآوردند ، بویژه وستالیسها بایستی پاك و بی‌آلایش بسر برند . اگر گناه بی‌عصمتی به یك وستالیس روی میداد، بفرمان پیشوای بزرگ (Pontifex Maximus) بسزای سخت رسیده بلای دیوار گذاشته میشد ، همچنین مردی که او را فریفته و گمراه کرده بود بزیرتازیانه جان میسپرد . اگروستالیس غفلت کرده ، آتش مقدس خاموش میشد ، سزای اوتازیانه بود .

تندیسهایی که ازین دختران پارسا بجای مانده ، نمودارشرم وآزرم آنان است، همه‌اندام آنان ازسرتاپای‌پوشیده‌است . گردن وسینه وبازوان وپاها در زیررخت سفید بلندوفراخ پنهان‌است وپیشانی‌بندی که از آن‌نوارها فروهشته‌بود ، بایستی سفیدباشد.

وستالیسها میتوانستند باگردونه بشهر بروند و اگر بنمایشگاه میرفتند ، جای افتخاری داشتند .یك گناهکاردربرخورد با آنان در امان‌بود وسزایش بخشوده میشد ، آنچنانکه هرجا که‌آتش وستا زبانه میکشیدپناهگاه‌بود و بزهکاران درآنجا در امان بودند. وستالیسها میتوانستندپس‌ازانجام خدمت سی‌ساله، شوهربر گزینند وماننددزنان دیگر زندگی کنند اما برتری میدادند که تا پایان زندگی خود درآستانه وستا بمانند و از سرافرازی خدمت بآتش مقدس بی‌بهره نگردند . اگراز پك پیش آمد ناخوشی آتش خاموش میشد ، دیگر باره برافروختن آن ، بآیین دیرین بـا پسودن دو چوب آتشزنه از درخت میوه بهمدیگر ، آتش فراهم میکردند . خاموش شدن آتش وستا گویای شوربختی بزرگ و گزندی بامپراتوری رم بشمار میرفت .

گذشته از آتشگاهان وستا یا پرستشگاهان آن ، آتشدانهای خاندان را هم که بکارنیازمندی روزانه میآمد ، بزرگ وارجمند میداشتند .

واژهٔ وستیبول vestibule که در بسیاری از زبانهای کنونی اروپایی بجای مانده وبمعنی دالان یا دهلیز و رواق وسرسرا گرفته میشود ، یادگاری است ازستایش وستا Vesta وآن از واژه وستیبولوم Vestibulum درآمده است و این جایگاه آتشی بوده که درهرخانه نگهداری میشد و اجاق خانوادگی‌بود .

روزنهم ماه ژوئن جشن آتش مقدس وستا برپا میشد وبویژه روز زیارتی بشمار میرفت ، زنان رم پای برهنه بزیارت پرستشگاهان پرورد گارآتش میشتافتند و نذرها پیشکش میکردند[1] . آنچنانکه در کنشت یهودیان ، جایی بوده کـه « پاك پاکان » Sanctum sanctorum دانسته شده و جز خاخام کسی نبایستی درآن در آید و مانند آتشکدهٔ زرتشتیان که جزموبد کسی نبایستی درجایی که‌آتشدان است درآید ، درپرستشگاه وستانیز درجایی که بویژه مقدس و گنجینهٔ یادگاریهای مقدس‌بوده ، جز پیشوای دینی Pontifex و وستالیس Vestalis کسی را درآنجا راه نبود .

۱ــ نگاه کنید به: Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann, Leipzig 1910, S. 68-76.

Encyclopaedia of Religion and Ethics, vol. 6, P. 562 B-563 B.

Hellas von W. Baumgarten, Leipzig 1902, S. 179.

Le feu par Jean-Pierre Bayard, Paris 1958, P. 154.

La religion de La Grèce antique par O. Habert, Paris, P. 169,

Mythologisches Lexikon von H. Jens, Munchen 1958, S. 43, 47, 81,82 ;

Handbuch der Religionsgeschichte von P. Wurm, Calw und Stuttgart 1908, S. 332 ;

Meyers Lexikon (Vesta-Vestalinnen)

Histoire du Peuple Romain par Seignobos, Paris 1909, P. 22.

آتشزنه

گفتیم در داستان ما، آنچنانکه در شاهنامه‌آمده،آتش پدید آورده هوشنگ پیشدادی است و آن چنین بود که او روزی در سر راه خود ماری دید، سنگی بر گرفته بسوی آن افکند. آن سنگ بسنگ بزرگتر رسیده، آتشی برجست

برآمد بسنگ گران سنگ خرد   هم‌آن وهم‌آن سنگ بشکست خرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ   دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

اینچنین با پسودن دو سنگ بهمدیگر پارهٔ آتش بجهید

فردوسی در همان داستان گوید که مردم با پسودن سنگ و آهن بهمدیگر آتش پدید آوردند.

هرآنکس که بر سنگ آهن زدی   ازو روشنایی پدید آمدی

آتشزنه یا آتشگیره‌ابزاری که‌در پارینه باآن‌آتش پدیدمیآوردند، سه گونه بوده: سنگین،آهنین، چوبین، یاآتشزنه سنگین وآهنین، آهنین وچوبین، سنگین و چوبین.

چون روزگاری که از سنگ ابزارهای زندگی مردم فراهم میشد (paléolitique - néolitique) پیش‌ازروزگاری است که‌آهن بکارمیرفته، میتوان گفت‌آتشزنه سنگین‌یعنی پدید آوردن‌آتش با پسودن سنگی بسنگ دیگر، پیش از آتشزنهای دیگر بکار برده شد. آنچنان که میدانیم آدمی در آغاز ابزارها وهرآنچه از برای زندگی خود بدان نیازمند بود، از چوب و استخوان وشاخ وبویژه ازسنگ میساخت، در همین روزگاران است که با تراشیدن سنگها در ساختن ابزارهای شکار وجز این، بشرارهٔ آتش‌برخوردند.اینگونه ابزارهای سنگی فزون وفراوان درمغاکها که آشیان مردم پیشین بوده، بجای مانده است.ازین روزگاران که بگذریم،میرسیم بروزگاری که توانستند آهن را بکار برند. از همان آتشی که در پسودن دو سنگ بهمدیگر، فراهم آوردند، بگداختن و نرم کردن آهن کامیاب شدند. ازین پس از ابزارهای بهترآهنین برخوردار شدند. پیشرفت‌آدمی در زندگی از همان روزی‌است

که توانست بدستیاری آتش بآهن دست یابد.

در همه سنگها کم وبیش‌آتش نهفته‌است، چخماخ (silex) بیش از سنگهای دیگر از آن بهره‌ور است.

در میان این آتشزنهای گوناگون آتشزنه‌چوبین بیشتر بکارمیرفت. بآزمایش دریافته‌بودند که‌بامالیدن دوچوب‌بهمدیگرآسانترمیتوان‌بآتش رسید. مته آتشزنه یا برماهه‌چوبی (= پرماه، پرمهه، پرمه، برما، ماهه) نزدبسیاری ازمردم جهان‌بکارمیرفت. گفتیم[1] نزد هندوان دو چوب آتشزنه ارنی arani خوانده میشود و امروزه هم درپرستشگاه درهنگام ستایش اگنیAgni پروردگارآتش، از برای برافروختن آتش بکار میرود. این دو پاره چوب که یکی‌نرم و دیگری سخت‌تر است، مادر وپدر آتش دانسته شده وازدرخت پیپل (Ficus religiosa) گرفته میشود.

یکی ازین دو پاره چوب، تاك زبرین (Adharārani) و دیگری تاك زبرین uttarārani خوانده شده یا آتشزنه مادینه و آتشزنه نرینه[2]

گذشته ازینکه درریك ودا گفته‌شده که ماتریشون Mātarishvan خداوند آذرخش، آتش را از آسمان از جای دور و از بارگاه خداوندان بر گرفته بمردم رسانید[3]، در جای دیگر ریگ ودا آمده که ایندرا Indra آتش را ازمیان‌دوسنگ پدیدآورد[4]. در اتروودا Atharva - veda گفته‌شده که یك برهمن بنام اترون Atharvan با پسودن دوچوب بهمدیگربآتش‌رسید[5].در داستان یونانی آتشزنه‌ساخته وپرداخته هرمس Hermes (= Mercurius) دانسته شده، اما آنچنان که یاد کردیم پرومتئوس آن را ازبارگاه خداوند بزرگ زاوش ربوده بزمین رسانید و بگفتهٔ دیودر یونانی که درمیان سالهای ۶۰ـ۳۰ پیش از مسیح تاریخ خودرا نوشت، اختراع آتشزنه

۱ـ نگاه کنید بصفحه ۹۲ همین کتاب

۲ـ نگاه کنید به، Sanskrit-English Dictionary by Monier Williams, Oxford 1956, p. 86.

۳ـ Rigveda 1, 93, 6

۴ـ Rigveda 2, 12, 3

۵ـ Atharva – veda 6, 16, 15

از خود پرومتئوس است[1]

در داستان دیرین یونان یادشده که پرومتئوس آتش را پس از ربودن از آسمان در یك ساقهٔ رازیانه پنهان کرده بزمین آورد.

رازیانج، آنچنان که گیاه شناس فرانسوی تورن فور Tournefort که در سال ۱۶۵۶ میلادی زاییده شده و در ۱۷۰۸ درگذشت، در سفر خود به یونان، نوشته، رازیانه (رازیانج fenouil) در یونان به‌بزرگی درختی است.

این گیاه را که در یونانی Marathon خوانند در همه جای یونان بسیار برومند میشود و بویژه در فالر Phaler نزدیك آتن فزون وفراوان دیده‌میشود. وی گوید این درختچه از یك پوست سخت پوشیده شده و ساقه آن پر است از مغز سفیدی که اگر خوب خشك شود، مانند یك فتیله میسوزد و دیرگاهی آتش را نگاه میدارد. آن مغز بآرامی میسوزد بی‌اینکه به پوست گزندی برسد، این است که ساقه این گیاه از برای بردن آتش از جایی بجای دیگر بکار آید. دریانوردان ما از آن ساقه‌ها اندوخته، بکار برند آنچنانکه در روزگاران پیش هم چنین میکردند.

پس از دانستن اینکه ایـن گیاه در خاك یونان چون درختی پرورش میشود، میتوان دریافت که چرا در داستان یونانی گفته‌شده: پرومتئوس آتش را از آسمان ربوده در یك شاخه رازیانه پنهان کرده بروی زمین آورد[2].

پلینیوس نیز از پسودن دو چوب بهمدیگر وپدیدآوردن آتش یاد کرده‌است[3].

گذشته از آتشزنه که واژهٔ رایج فارسی است، زند نام چوب زبرین و زنـده

۱ - نگاه‌کنید به: Diodore de Sicile Traduit par F. Hoffer, Tome II(V,67), Paris 1951, p. 66 ;

Mythes sur l'origine du feu , par J. O. Frazer, traduit par M. Drucker, Paris 1931 , p. 235-240 ;

Le feu, par Jean - pierre bayard, Paris 1958, p. 154

۲ـ دربارهٔ رازیانه که درگیاه شناسی از تیرهٔ Foeniculum شناخته شده وبلندی آن تا دو متر میرسدو در آشوری شمارو Shamaru خوانده شده و در عربی شمار گردیده ، نگاه کنید به شرح اسماءالعقار باهتمام ماکس مایرهوف Max Meyerhof ، قاهره ۱۹۴۰ ص ۳۸ و ۱۷۵ شمارهٔ ۳۵۱ و به مخزن الادویه چاپ بمبئی ۱۲۷۴،ص ۲۸۴

و نیز نگاه‌کنید به:

Flore de l'Iran, par Parsa, vol. II Téhéran 1948, p. 794

۳ـ نگاه‌کنید به : Pline II, 111,1

نام چوب زیرین است که ازمالیدن آنها بهمدیگر آتش پدید آورند، این دو نام در فرهنگها یاد گردیده است. در پزشکی نیز دواستخوان دست را که روی هم افتاده، مانند دوابزار آتشزنه، زنداعلی(Cubitus)و زنداسفل(Radius)خوانند[1]. درباره این واژه که عربی دانسته شده[2] باید گفت که پیوستگی با «زند و پازند» ندارد.

هم‌چنین واژه خف (بفتح اول) در فرهنگها آتشگیره یاد شده و در لغت اسدی آمده، خف رکوی سوخته بود. عنصری گوید :

کزو بتکده گشت هامون چو کف   بآتش همه سوخته همچو خف

باز در لغت اسدی آمده: پود بتازی خف بود [آن] که آتش از سنگ برآید و درو گیرد و بترکی قاو گویند وپده نیز گویند. منجیك گوید:

گر برفکنم گرم دل خویش بگوگرد   بی‌پود زگوگرد زبانه زند آتش

در صحاح الفرس آمده: پده بمعنی بده ، رودکی گفت:

آتش هجرانت را هیزم منم .   و آتش دیگرت را هیزم پده

در ادبیات ما نیز واژه‌های تازی مرخ و عفار که یکی چوب آتشزنه نر و دیگری چوب آتشزنه ماده دانسته شده بسیار بکار رفته . منوچهری گوید :

جشن سده امیرا رسم کبار باشد   این آین کیومرث و اسفندیار باشد

زان برفروزکامشب اندر حصار باشد   او را حصار میرا مرخ و عفار باشد

و هشت شعر دیگر این قصیده دروصف آتش است.

جلال‌الدین بلخی (رومی) درمثنوی آورده:

تا نمانی صفر و سرگردان چوچرخ   تا نسوزی تو زبی‌مغزی چو مرخ[3]

زمخشری در مقدمةالادب واژه مرخ را به بید دشتی ، بیدمرغزاری و عفار را به بید سرخ گردانیده‌است[4].

۱ـ در بحرالجواهر، چاپ طهران ۱۲۸۸ آمده است: ساعد مرکب است از دو استخوانی که پهلوی هر دو بهم نهاده شده. آنکه آخر آن سوی انگشت نر است زند اعلی گویند ودیگری که آخر وی سوی انگشت کلیك (کوچك) است زند اسفل گویند .

۲ـ نگاه کنید به جمهرة اللغة ابن‌درید ، چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۴۵، جلد ۲، ص ۲۶۰، ستون ۲. سطر ۲۲

۳ـ مثنوی چاپ علاءالدوله ، طهران ۱۲۹۹، ص ۲۲ شعر ۲۸

۴ـ مقدمةالادب طبع لبسیا ۱۸۴۳، ص ۱۷

ابن درید در جمهرةاللغة آورده: والمرخ نبت معروف الواحدةمرخة و هوشجر بسرعقدح النار . . . والعفار شجر کثیرالنار یتخذمنه الزناد الواحدة عفارة . . .[۱]

*

چنانکه میدانیم گروهی ازجغرافیا و تاریخ نویسان در سخن از شهرهای‌ایران بسیاری از آتشکده‌ها را که در روزگاران آنان هنوز روشن بود یاد کرده‌اند و از بسیاری از آنان چون یعقوبی (در البلدان) و ابن‌الفقیه و ابن خردادبه و ابن رسته و اصطخری و ابن حوقل و ابن‌البلخی ومسعودی و یاقوت وابوالفدا (در تقویم البلدان) وحمدالله مستوفی (در نزهةالقلوب) و زکریا قزوینی (درآثارالبلاد)، هم‌چنین ازتاریخ سیستان و حمزه اصفهانی و فتوح البلدان بلاذری و مجمل التواریخ و جز اینها یادداشتهای‌فراوانی گردآورده‌ام. امیداست آنها رابا آثار فروریخته آتشکده‌ها که در سراسر ایران دیده میشود و برخی از مسجدهای کنونی که آتشکده بوده، در گفتاری جداگانه یاد کنم.

۱ ــ نگاه کنید به جمهرةاللغة جلد۲، ص ۲۱۵، ستون۱ سطر۵ ؛ ص۳۸۰ ستون۲ سطر ۱۳
درباره مته آتشزنه یا برماهٔ آتشگیره (Fire drill) نگاه کنید به :
Encyclopaedia of Religion and Ethics edited by James Hastings. Edinburg 1955.Vol. VI, P. 27 a
Harmsworth, History of the world, London 1914, Vol. I, P. 188
Silex, briquet, allumettes, dans la Revue Miroir de l' Histoire, No 160, avril 1963

هفت کشور

در جلد یکم یشتها از هفت کشور و نامهای آنها در اوستا یاد کردیم[۱]. اینك دیگر باره دربن گفتار نامهای آنها را در سانسکریت و نامهای آنها را در پارسی آنچنانکه در مقدمه‌قدیم‌شاهنامه که ازنیمهٔ سدهٔ سوم‌هجری‌بجای مانده یاد میکنیم.

واژهٔ کشور در فرهنگها به اقلیم گردانیده شده است. زمخشری نیز در مقدمة الادب‌آورده: «اقلیم، کشور ازهفت حصهٔ زمین‌یك‌حصه اقالیم»[۲]

یاقوت حموی در معجم‌البلدان در ذکر اقالیم آورده: «قال ابوالریحان، قسم ــ الفرس الممالك المطیفة بایرانشهر فی سبع کشورات وخطوا حول کل مملکة دائرة و سموها کشوراً و کشخراً اشتقاقهما علی‌ماقیل من کشسته وهو اسم‌الخط فی‌لغتهم...»[۳]

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم از هفت اقلیم یاد میکند[۴] واژه اقلیم که در زبان‌مانیز راه‌یافته بجای کشوربکارمیرود، دراصل‌یونانی‌است: کلیمه klima در لاتین clima

کشور از واژه های بسیار کهنسال ایرانی است :

زبانگ‌بوق‌وهول کوس‌هزمان	درافتد زلزله درهفت کشور(عنصری)
اگر شاه هر هفت کشور بود	چوآمیزه‌موشد مکدر بود (دقیقی)[۵]

در اوستا هفت کشور و نامهای هریك از آن هفت پارهٔ زمین بسیار یاد گردیده است.

در گاتها سرودهای زرتشت که کهن‌ترین بخش اوستاست بجای‌هفت کشور،هفت بوم (بومی bumi) آمده است[۶]. درهمین‌ویسپرد،در کرده ۱۰پارهٔ ۱ نامهای‌هفت کشور چنین آمده :

۱ــ یشتها جلد یکم صفحه ۷۵ و ص ۴۳۱ـ۴۳۳
۲ــ مقدمةالادب لجارالله الزمخشری لیبسیا ۱۸۴۳،ص۸
۳ــ معجم‌البلدان المجلدالاول ، مصر ۱۳۲۳ ص ۲۵
۴ــ کتاب‌التفهیم بکوشش جلال همایی،تهران ۱۳۱۸ص ۱۹۶ـ۲۰۰
۵ــ آمیزه مو = مردم دومو،نگاه کنید به‌گنج بازیافته ، گردآورده‌دبیرسیاقی ص ۷۹
۶ــ نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ،گرد آورده نگارنده ص ۱۴۷

ارزهی Arezahi، سوهی Savahi ، فرد ذفشو Frada-dhafšu ، وید ذفشو Vīda-dhafšu ، وئورو برشتی Vōuru-barešti ، و ئوروجرشتی Vōuru-Ĵarešti ، خونیرث Xvaniratha . این کشورها را بارتولومه بترتیب کشورغربی- کشور شرقی - کشور جنوب شرقی - کشور جنوب غربی- کشور شمال غربی- کشور شمال شرقی- کشورمرکزی دانسته است[1].

در اوستا این کشورها با هم هپتو کرشور Haptō-karšvar یا کرشون karšvan خوانده‌شده‌است . درسنگنبشتهای‌پارسی‌باستان که‌ازروزگارهخامنشیان بما رسیده این واژه بجای نمانده ، بیشك اگر بجای مانده بود، بایستی همانند واژهٔ اوستایی «کرشور» باشد[2] .

کشور از ریشهٔ کرش Karš درآمده که در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ باجزء پئیری pairi بکار رفته بمعنی‌شیار کردن وشخم‌زدن.همین واژه در گزارش پهلوی اوستابه کیشتن kištan = کشتن گردانیده شده است . کشتن یعنی شیار کردن یا با خیش (= گاوآهن) خط کشیدن. ازهمین بنیاد است واژهٔ کرش karša که چندین بار در اوستا آمده ، چنانکه در فرگردنهم وندیداد پارهٔ ۱۰ و پارهٔ ۱۱ و فرگرد ۲۲ پارهٔ ۲۰ و جزاینها ودرگزارش پهلوی گردانیده شده به کیش kiš . اسم مفعول کرشته karšta درفارسی کشته شده است .

ازواژه‌های کرشو karšu که دریسنا۱۱ پارهٔ۲آمده و کرشیونت karšivant که در فرگرد ۳ و ندیداد پاره ۲٤ و کرشا karšā که درفرگرد ۹ و ندیداد پارهٔ

۱ـ نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Strassburg 1904

۲ـ واژه‌هایی که در اوستابدو هیئت‌آمده بسیاراست ، اوروثور uruthvar = اوروثون uruthvan روده ؛ ثنور thanvar = ثنون thanvan کمان؛ ایر ayar = این ayan روز که‌درواژه پریربجای مانده؛ پریررفت سحرچون نسیم بادشمال همی رساند بارواح‌بوی عنبرتر (انوری) ؛ زفر zafar = زفن zafan زفر، پوزه ؛

خدای خوانندآن سنگ راهمی‌شمنان چه‌بیهده‌سخن‌است‌این که‌خاکشان‌بزفر(فرخی).

از اینکه حرف «ر» از واژه اوستایی‌کرشور افتاده، در فارسی کشور شده مثالهای فراوان داریم که از زبانهای باستانی «ر» پیش‌ازشین» افتاده است؛ ارشتات Arštāt = اشتاد؛ ارشاك Aršāka = اشك؛ ترشن Taršna = تشنه وجز اینها، نگاه‌کنید به یسنا بخش دوم ص ۱۲۶ .

۱۲آمده، درهمه‌این‌پاره‌هاجایی‌اراده‌شده که‌برآن کشت کنندیازمینی که‌پیرامون آن راشیار کشند ، چنین جایی‌است که در پهلوی کیش ویچار kish vičār و در پارسی کشتزار گوییم. یئو کرش yao - karš که درفرگرد۳ وندیداد پاره۳۰آمده یعنی کشت گندم (کشت جو و دانه).

در سانسکریت نیز کرش Karsh بمعنی شیار کردن است .

نظر بااین‌ریشه وبنیاد، «کشور» پاره‌ایست از کرهٔ زمین که گرداگرد آن شیار کشیده یابعبارت‌دیگر،خاکی‌است که دورآن‌خطی کشیده‌شده وآن‌را مرزشناخته واز پارهٔ دیگر زمین‌جداساخته‌اند. این‌چنین، کشور پاره‌ایست‌از زمین‌پهناور، فراخناك‌تر از مفهومی که در فارسی بااین واژه میدهیم و بمعنی مملکت‌میگیریم :

اگر سر بسر تن‌بکشتن دهیم ازآن‌به که کشوربدشمن‌دهیم (فردوسی)

همانند واژهٔ کشور چندین واژه‌دیگرهست که درفارسی مفهوم آنها تنگترازمفهومی‌است که درروزگاران گذشته درزبانهای باستانی ایران داشتند ، از آنهاست خشثر ، Xšathra که درپارسی‌باستان واوستا بمعنی پادشاهی‌وشهریاری یا مملکت است و در فارسی شهر شده بجای بلدهٔ عربی بکار میرود چون شهر تهران . در پارینه سراسر مرز وبوم‌ایران زمین بزرگ‌را ایرانشهرمی گفتند . در واژه شهریار که بمعنی پادشاه است ، مفهوم دیرینهٔ آن‌بجای مانده‌است . دخیو Dahyu = دنگهو Danhu = دئینگهو dainhu ، درپارسی‌باستان‌دهیو Dahyu بمعنی کشور(بمفهوم‌امروزی)و مملکت است . دهیو سرزمینی بوده که بر آن یك خشترپاون Xšatrapāvan = شهربان (Satrapes) گماشته‌بود چون دهیو مصر و دهیو بابل و جزاینها . روستاك (معرب آن رستاق و رزداق) در پارینه‌نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشتزار، امروزه ازآن دیه (= ده) اراده کنند :

روستایی گاو در آخر ببست شیر گاوش خورد وبرجایش نشست (مثنوی) .[1]

درپارسی‌باستان وردن Vardana ، دراوستا ورزن Verezena[2] ، درسانسکریت

۱ـ نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۱۲۹

۲ـ نگاه کنید بگاتها (گزارش دوم) صفحهٔ پس =

Vrjana بمفهوم واژهٔ شهر کنونی است ، در فارسی برزن شده ، بمعنی کوی و محله گرفته میشود .

آمد این نوبهار توبه شکن ✿ پرنیان گشت باغ‌وبرزن‌و کوی (رود کی)

در نامهٔ پهلوی « دین‌آکاسیه » که بندهشن‌خوانده میشود در فرگرد هشتم در بارهٔ هفت کشور چنین آمده[1] :

در چگونگی زمین

۱ اندر دین گوید که زمین سی وسه سرتك (گونه) است

۲ آنگاه که تیشتر[2] باران‌فروبارید ، از آن دریا پدیدآمد' زمین درهمه‌جا نم بگرفت و هفت‌پاره گردید' آن پاره که در میان جای داده شده ، دربزرگی باندازهٔ شش پارهٔ دیگراست که گرداگرد آن‌را فرا گرفته ، آن شش پاره باهم باندازه یك پاره میانکی است که خونیرس است . بآن پاره‌ها « کشور» نام نهادند زیراهریك را کشی‌است[3].

۳ پاره‌ای که‌به کست خراسان است، کشور «ارزه» است[4].

پاره‌ای که به کست خورووران است، کشور«سوه» است.

وآن دو پاره که به کست نیمروز است کشور « فردتپش » Fradatapš و کشور« ویدتپش » Vidatapš است وآن دو پاره که‌به کست اپاختراست کشور«وئورو برشت» Vourubaršt وکشور«وئوروجرشت» Vourujaršt

۱ ــ دردین‌آکاسیه که بندهشن‌بزرگ ایرانی‌خوانده‌میشود، درفصل(= فرگرد)هشتم‌ازهفت کشور یادگردیده، اما دربندهشن Justi در فرگرد یازدهم ودر بندهشن West نیز درفرگرد یازدهم‌است،نگاه‌کنید به : Zand-ākāsīh by Behramgore Anklesaria, Bombay 1956, p. 90

Bundehesh von Fer. Justi, Leipzig 1868,S. 12 und S. 20

Sacred Books of the East, vol. V, edited by Müller, Oxford 1880 p. 32 - 33

۲ ــ دربارهٔ تیشتر= تشتر = تیر = فرشتهٔ باران نگاه‌کنید به‌جلدیك‌یشهاص۳۲۴ تا ۳۷۱

۳ ــ کش که در متن پهلوی آمده ودرزبانهای اروپایی‌به Circumference, kreis گردانیده‌شده‌باید همان واژه‌ای باشدکه گفتیم واژهٔ‌کشوراز‌آن درآمده وآن شیار وخطی‌است که گرداگرد هریك از هفت پارهٔ زمین‌کشیده شده است .

۴ ــ در بارهٔ کست (سوی ، طرف) و خراسان = خوراسان (مشرق) وخروران = خورووران (مغرب) و نیمروز (جنوب) و اپاختر (شمال) نگاه کنید بگفتار « چارسو » در هرمزدنامه، نگارش نگارنده ص ۳۸۹ ـ ۴۰۲

است وآن که در میان آنهاست ، خونیرس‌خوانند.

٤ از کشوری بکشور دیگر نتوان شدن جز برهنمایی و یاری‌یزدان .

٥ گفته‌شده‌درمیان «ارزه» و «سوه» و«خونیرس» دریایی‌است ، بهری ازدریای فراخکرت[1] پیرامون آن است‌ودرمیان«فردتپش» بیشه‌ای(جنگلی) است و در میان « وروبرشت » و« وروجرشت » کوه بلندی برخاسته آنچنانکه کشوری‌را بکشور دیگر پیوسته (اما) ازاینجای بجای دیگر نتوان‌شدن .

٦ خونیرس ازهمه نیکوییهای شش کشور دیگر بهره‌ور است واهریمن‌چون این برتری که‌خونیرس راست، [بستیزه] درآنجا آسیب بسیار پدیدآورد ، چه او دید که خونیرس از کیانیان و مردان برخوردار است و دین نیك مزدیسنا به خونیرس داده‌شده وازاینجاست که دین بکشورهای دیگربرند وسوشیانت[2] در خونیرس زاییده خواهد شد ، کسی که اهریمن را براندازد و تن پسین برانگیزد و رستاخیز برپا کند .

٧ گفته شده ، بسا مردان نیرومند از خونیرس بدر آیند ، سرانجام دیو دروغ زشت از کشور خونیرس و از کشورهای دیگر رانده شود .

هم‌چنین درفرگرد۲۹ «بندهشن» ازهفت کشوریاد گردیده و گفته شده ، هریك ازین کشورها را « ردی » است و نامهای این ردان نیز یاد شده ، زرتشت « رد » کشور خونیرس و همه کشورهای دیگر خوانده شده ، اوست «رد» سراسر جهان پاکان ، از اوست که همه دین پذیرفتند . . .[3]

در نوشتهای دیگر پهلوی نیز بنامهای هر هفت کشور برمیخوریم ، از آنهاست نامهٔ «زند وهومن یشت»[4]. در«داتستان دینیك»آمده:درهنگام پدیدآمدن‌سوشیانت،از هریك ازین کشورها ، یکی از پاکان (از آنان نیز نام برده شده) بیاری خواهند برخاست و از یاوران جاودانی سوشیانت خواهند بود[5] در « مینوخرد » گفته شده که

۱ ــ فراخکرت، دراوستا وئوروکش Vouru kasha دریای‌گرگان (خزر) است.

۲ ــ سوشیانت موعودی است که در پایان زندگی این جهان ظهور خواهد کرد .

۳ ــ Zand - Akāsih (بندهشن بزرگ) p. 253

۴ ــ بهمن یشت فرگرد۳پارهٔ ۴۷ . نگاه‌کنید‌به:
Sacred Books of the East vol. XVIII , p.223

۵ ــ داتستان دینیك فرگرد ۳۶ پارهٔ۵، S.B.E vol. XVIII, p. 79

خورش‌مردم ارزهی وسوهی وفردذفش وویدذفش وورو برشت وورو‌زرشت vouru zaršt شیر است ' چیز دیگر نخورند ، هرآنکه شیرخورد تندرست‌تر و نیرومند تر است و زنانی که شیرخورند آسان‌تر بچه‌آورند[1] .

در اوستا و نوشتهای پهلوی ازخونیرس بیش ازشش کشور دیگر یاد گردیده ، زیرا این کشور که در میان کشورهای دیگر است ، جایگاه ایرانیان شناخته شده است .

در اوستا این کشور میانکی ، خوانیرث Xvaniratha خوانده شده ، شاید معنی لفظی آن «از گردونهای خوب برخوردار ؟» باشد[2].

بنا در اوستا خوانیرث با صفت بامیه bāmya آورده شده یعنی بامی یا درخشان و فروزان و روشن و تابناك[6] چنانك در مهریشت پارهٔ ۱۵' رشن یشت پارهٔ ۵، یسنا ، هات ۵۷ پارهٔ ۳۱ ، وندیداد فر گرد ۱۹ پارهٔ ۳۹ وجز اینها . آنچنانکه بزودی خواهیم دید در دیباچهٔ شاهنامه ، خنرس بامی آمده است[3]

درتاریخ طبری و تاریخ حمزهٔ اصفهانی و کتاب‌التنبیه مسعودی و معجم‌البلدان یاقوت‌خنرس ـ خنیرث ـ خنیارث ـ هنیره یاد گردیده‌است[4] .

در نوشتهای فارسی در جایی که نامهای هرهفت کشور یاد شده ، درمقدمهٔ قدیم شاهنامه است و این مقدمه کهنترین نمونهٔ فارسی است که ازنیمهٔ سومین سدهٔ هجری بجای مانده است . آنچنان که میدانیم ابن‌المقفع درحدود سال ۱۴۲ تاریخ پادشاهان ایران را که خدای نامه نام داشت از پهلوی بعربی گردانید و این ترجمهٔ ابن‌المقفع که بدبختانه از میان رفته است نزد قدماءِ مؤلفین عرب‌نیز همچنان معروف بوده‌است بخداینامه یا سیر‌الملوك .

---

۱ ـ مینوخرد فرگرد ۱۶ پارهٔ ۹ ـ ۱۲، نگاه کنید به:

Mainyo-i-Kharad by West, London 1871

۲ ـ نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartolomae, S. p. 1864

۳ ـ در بارهٔ واژه بامی نگاه کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده ص ۹۹

۴ ـ تاریخ طبری جلد ۱ ص ۵۲۹ و نگاه کنید به بیست مقاله قزوینی بکوشش اقبال ص ۲۵ . تاریخ حمزه اصفهانی چاپ برلین ص۲۴ . کتاب التنبیه والاشراف چاپ قاهره سال۱۳۵۷ ص ۶۹ . معجم‌البلدان چاپ مصر جلد ۱ سال ۱۳۲۳ ص۲۵

چند تن دیگر پس از ابن المقفع سیرالملوك هایی بعربی ترتیب داده‌اند ، از آنهاست شاهنامهٔ ابومنصوری بفارسی . فردوسی شاهنامهٔ خـود را از روی شاهنامهٔ ابومنصوری بنظم کشیده نه‌ازشاهنامهٔ دیگری . پس ازشاهنامهٔ منظوم‌فردوسی وتوجه مردم بدان شاهنامهٔ ابومنصوری از میان رفت . این ابومنصور ، کسی که شاهنامهٔ فردوسی از روی شاهنامهٔ منثور اوست ، ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی‌است . او از اعیان دولت سامانیان و چندی حاکم طوس و نیشابور بوده و سپس درسال ۳۴۹ و ۳۵۰ دو مرتبه بسپهسالاری کل ولایات خراسان کـه از اعظم مناصب دولت سامانیه بوده نایل گردیده و بالاخره در سال ۳۵۱ مسموم و مقتول شده‌است. شاهنامه معروف بابومنصوری ، بفرمان همین ابو منصور گردآوری شده‌است . تاریخ‌اتمام تألیف مقدمه واصل‌خود شاهنامه‌ابومنصوری بطور تحقیق چنانکه در خود مقدمه مذکوراست درماه محرم سال سیصد وچهل وشش هجری بوده است .

این‌مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری که در دیباچه برخی ازشاهنامه‌ها بجای مانده ، قدیمترین یادگارنثری است که از زبان فارسی‌پس ازاسلام تا کنون بما رسیده ومقدمه ایست که پیش ازسلطان محمود غزنوی وفردوسی وجود داشت . اینك چند سطری‌از آن مقدمه که در آن نامهای هفت کشور بجای مانده :

«اکنون یاد کنیم ازکارشاهان وداستان ایشان ازآغاز کار ' آغازداستان ، هر کجا آرام گاه مردمان بوذ بچهارسوی جهان از کران‌تا کران این‌زمین‌را ببخشیدند و بهفت بهر کردند و هـربهری را یکی کشور خواندند . نخستین را ارزه خواندند ، دوم را شبه خواندند، سوم را فرددفش‌خواندند، چهارم‌را ویددفش‌خواندند ، پنجم را وورببرست خواندند ، ششم را وورجرست‌خواندند، هفتم را که میان‌جهان است خنرس بامی خواندند . و خنرس بامی‌این است که ما بذو اندریم و شاهان او را ایران شهر خواندندی . . .[1]

هپتو کرشور Haptō karšvar دراوستا و سپت دویپ Sapta dvipa در

---

۱ ـ نگاه کنید به مقدمه قدیم شاهنامه بقلم میرزا محمدخان قزوینی، دربیست‌مقاله باهتمام عباس اقبال ، طهران ۱۳۱۳ صفحه ۱ ـ ۶۴

سانسکریت بخوبی گویاست که پخش شدن زمین بهفت بهر نزد ایرانیان ونزدهندوان هردوازیك آبشخوراست. آنچه دربارهٔ هفت کشورازفرگرد یازدهم ودوازدهم بندهش (دین آگاهی) یاد کردیم بخوبی یادآور سپت دویپ هندوان است. آنچنانکه در مهابارانا و ویشنوپورانا آمده‌است[1] نزدهندوان بجای کرشور (= کشور)، دویپ آمده و این واژه مرکب است ازدوی dvi وآپ āp، لفظاً یعنی میان دوآب یا سرزمینی که میان آب جای گرفته یا آبخست (= جزیره). بجای خوانیرث (خنیرس) ایرانیان، نزد هندوان جمبو دویپ Jambu dvipa آمده و آن در میان شش دویپ dvipa (= کشور) دیگرجای گرفته، این‌است که نریوسنگ Neryosang دستورپارسیان در سدهٔ دوازدهم میلادی[2] در ترجمهٔ اوستای‌خود (یسنا)، واژهٔ خوانیرث را به جمبو دویپ گردانیده است. گفته شده کوه افسانه‌ای هندوان مرو Meru که بجای المپ (Olympus) یونانیان است در دل یا مرکز جمبو نهاده شده وهمهٔ ستارگان رونده گرداگردآن کوه در گردش‌اند. این کوه مانندپیاله گل نیلوفر (Lotus) دانسته‌شده که برگهای آن، شش دویپ (کشور) دیگرراساخته‌است، رود گنك ازآسمان بسرهٔ آن کوه‌فروریزد واز آنجاچهار رودشده، بجهانی که درپیرامون آن استروان گردد.

سراسر کوه «مرو» از زر و گوهراست، بر زبرآن، پایگاه برهما Brahma دانسته شده، درآنجاست که پروردگاران و ریشیها (Rishis) یا سرایندگان ودا Veda و پاکان و گندرو (Gandharvas) یا ایزدان و باشندگان جهان مینوی و آسمانی انجمن کنند و بدیدار هم آیند. شش دویپ دیگر در سانسکریت چنین خوانده شده. پلکش Plaksha – شلمالی Shalmali – کوش Kuša – کرونچ Kraunča – شك Shaka – پوشکر Pushkara. گرداگرد این‌هفت‌دویپ (کشور) را هفت دریای (سمودر Samudra) بزرگ گرفته‌است: دریای‌نمك یا آب شور = لاون Lavana، دریای‌شکرآب = ایکشو Ikshu، دریای‌باده یامی = سورا Surā[3]، دریای کره‌آب‌شده = سرپی Sarpi، دریای ماست یادوغ = ددهی Dadhi، دریای شیر = دوگد Dugdha[1]، دریای‌آب = جل Jala[2].

۱ - Mahabharata VI 155 f.f. ; Vishnu - purana II 2,1

۲ — نگاه‌کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده، ص ۱۷۹

۳ — سوراSurā، در اوستا هورا Hurā در آفرین گهنبار پارهٔ ۴ وفرگرد ۱۴ وندیداد پاره ۱۷ بکاررفته است.

۱ — همچند واژهٔ دوگد در فارسی «دوغ» میباشد از ریشه دوختن = دوشیدن.

۲ — دربارهٔ هفت‌کشور نگاه کنید به:

Ostiranische Kultur von Geiger, Erlangen 1882, S 303-304; Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft 6. Band, Leipzig 1852, S. 85-86;

دکتر اون والا Unvala که در نهم‌آوریل ۱۹۶۱ درگذشت‌در یادنامه مدی بخشی از دیباچه شاهنامه ابو منصوری را که از هفت کشور یاد شده بچاپ رسانیده است نگاه کنیدبه:

Modi Memorial volume, Bombay 1930, p. 131-135.

سوگند نامه

سوگند

داوری خدایی ــ آزمایش ایزدی

مه په راست ، مه په دروغ سوگنت مخور [1]

جز راست مگوی گاه بیگاه   تا حاجت نابدت بسوگند [2]

چون درچندین جای اوستا از آزمایش ایزدی یاد شده و درنوشتهای بسیاری از مردم کهنسال دیگر جهان از آن سخن رفته، اینست که دراین جا دیگرباره بیشتر بآن میپردازیم [3] وپس از یاد کردن این آیین نزد مردم دیگر درباستان ، بآنچه در اوستا و نوشتهای پهلوی دربن باره آمده ، بهتر برمیخوریم .

در ادبیات فارسی و در داستان ما ، بنظم و نثر باینگونه آزمایشهای ایزدی برمیخوریم. یاد کردن برخی از آنها دربن گفتار، راهنمایی است بسوی صدها آزمایشهای دیگر که کم وبیش در میان همه مردم جهان در پارینه رواج داشت. در پایان این گفتاریك سوگند نامه را آنچنان که بما رسیده، خواهیم آورد .

درروزگاران گذشته یکی از راههای حل دعوا، مبارزهٔ تن بتن بوده که درفارسی مرد و مرد [4] و درزبانهای اروپایی دوئل duel (درلاتین duellum) گویند. راه حل دیگری که درسراسر روی زمین رواج داشت، آنست که درزبانهای اروپایی اردال (ordeal - ordal- ordalie) گویند. این واژه از آلمانی باستان یا ژرمنی است که درزبان آلمانی کنونی Urteil شده و بمعنی داوری یا حکم وقضاء بکارمیرود. اردال آنگاه بجای آورده میشد که دوطرف دعوا، پیشمار و پسمار (مدعی ومدعی علیه) [5] از برای اثبات حقانیت خود هیچگونه گواهی نداشتند ، بناچار بخداوند روی آورده ازاوخواستار بودند که درست

1 ــ اندرز آذر پادمهراسپندان پارهٔ ۴۰ ، نگاه کنید به:
The Pahlavi Texts, Bombay 1899, p.4

2 ــ دیوان ناصرخسرو تهران ۱۳۰۴ ص ۹۰

3 ــ نگاه کنید به یشتها جلد یکم، بیادداشتهای ص ۵۶۷ ــ ۵۷۳

4 ــ اخبارالطوال دینوری قاهره ۱۹۶۰ ص ۱۲۳

5 ــ پیشمار و پسمار بمعنی مدعی ومدعی علیه درنامهای پهلوی بویژه در «ماتیکان هزار داتستان» بسیار بکاررفته، همچنین در نوشتهای پازند و پارسی بآنها برمیخوریم ، پیش + مار، پس + مار ، جزء اخیر همان است که در فارسی آمار و اماره گوییم .

را ازنادرست بشناساند . در اینجا داوری باخداست ، اوست که تواند آنچه پوشیده و پنهان است ، هویدا ساخت . بناچار دوطرف باید تن بآزمایش دردهند ، هر کدام که رستکار درآمد، حق با اوست . این است که اینگونه داوری یا محاکمه را در رم قدیم داوری ایزدی یا فرمان آسمانی میخواندند و dei Judicia میگفتند ودر زبانهای اروپایی کنونی چون آلمانی وانگلیسی وفرانسه Gottesurteil, Judgment of God, Jugement de Dieu گویند .

در اوستا داوری ایزدی ورنگه varanh (varah) خوانده شده ودر پهلوی ور var گردیده، این واژه ازمصدر ور var درآمده که دراوستا بمعنی باور کردن وبرگزیدن و بازشناختن و گرویدن ودین آوردن است . درپارسی باستان وسانسکریت نیز ور var بمعنی برگزیدن و بازشناختن است ، ازهمین بنیاد است «واور» و «باور» در پهلوی وفارسی .

در سانسکریت داوری ایزدی دیویه divya (div-ya) نامیده میشود، ازواژه دیو Deva که خداوند گار است ساخته شده است [1]

در تازی اینگونه آزمایش را محنة (جمع آن محن) خوانند ، ازبنیاد واژه امتحان . خود «امتحان» بهمین معنی داوری ایزدی یا آزمایش خدایی بکار رفته :

آب وآتش آمدای جان امتحان   نقد وقلبی را که آن باشد نهان (مثنوی)

واژه سوگند که در فارسی بجای قسم عربی آورده میشود [2] ، دربن یك گونه آزمایش ایزدی بوده و درنوشتهای پهلوی بجای ورنگه varanh اوستایی یا اردالی ordalie بکار رفته است . درادبیات فارسی ازسوگند بساهمین مفهوم اراده میشود :

چرا ترسم زنا کرده تباهی   بسوگندان نمایم بیگناهی (ویس و رامین)

این است که ما هم این گفتار را که در آزمایش ایزدی است ، «سوگند»

1 ــ Dictionnaire Sanskrit - Français par N. Stchoupak, L. Nitti et L. Renou, Paris 1959. p. 306

2 ــ مرا بجان تو سوگند و صعب سوگندی   که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم   که پند سود ندارد بجای سوگندی
شهید بلخی

خواندیم[1]. سوکند آزمایشی است که بیگناه را از کناهکار یابزه کر بازشناساند.

در داستان‌ما، بسوکندان آب و آتش بسیار برمیخوریم. سوکند باآزمایش بآتش‌رفتن‌سیاوش، یکی‌ازشاهکارهای شاهنامه است. چون‌سودابه، نامادری سیاوش نتوانست اورا فریفته بکام دل خود رسد، اورا نزد پدرش کیکاوس بمعاشقه با خویش متهم ساخت. کیکاوس ازپسر خود بدکمان شده، درین کاراز موبدان داوری خواست آنان بدو گفتند، سیاوش باید برای نمودن بیگناهی خودبآزمایش آتش تن در دهد:

زهردوسخن‌چون‌برین کونه کشت بر آتش بباید یکی را کذشت
چنین است فرمان چرخ بلند که بربیگنا هان نیاید گزند

سیاوش ازبرای رفتن‌بآتش با جامهای سپید باسب نشست:

هشیوار با جامهای سپید لبی پر ز خنده دلی پر امید
یکی بارکی‌برنشسته سیاه همی کرد نعلش برآمد بماه

آنگاه بنزدیك آتش‌رفت واز خدا رستکاری خواست:

چوزینگونه بسیار زاری نمود سیه را برانگیخت برسان دود[2]
خروشی برآمد ز دشت و زشهر غم آمد جهانرا از آن کار بهر . . . .
سیاوش سیه را بدانسان بتاخت توگفتی که اسپش بآتش‌بساخت
ز هرسو زبانه همی برکشید کسی خود واسپ سیاوش ندید
یکی دشت با دیدکان پر زخون که تا اوکی آید ز آتش برون
ز آتش برون آمد آزاد مرد لبان پرزخنده برخ همچو ورد[3] . . .
چو بخشایش پاك یزدان بود دم آتش و باد یکسان بود

۱ - شگفت انگیز است‌که دربسیاری‌از فرهنگهای فارسی واژه سوکندیادنگردیده‌است، از آنهاست لغت فرس‌اسدی. صحاح‌الفرس محمدبن هندوشاه، مجمع الفرس سروری، فرهنگ رشیدی، برهان قاطع.

۲ - در شاهنامه چاپ بروخیم جلد سوم صفحه ۵۵۲ در دو جا بجای سیه «سیه» آمده، درست سیه‌است ومراد اسب سیه‌است. درچند شعر پیش گفته شده «یکی بارکی برنشسته سیاه»، باید یادآور شدکه سیاوش یا سیاوخش که دراوستا سیاورشن Syāvaršan آمده، لفظاً بمعنی دارنده اسب سیاه است.

۳ - ورد، در اوستا ورذ varedha، درپهلوی ورد شده. ورد عربی بمعنی گل سرخ از پهلوی گرفته شده است.

چو زان کوه‌آتش‌بهامون کذشت خروشیدن آمد زشهر و زدشت[1]

*

نمونه دیگری ازآزمایش آتش در داستان ویس ورامین بجای مانده است.

فخرالدین استرآبادی کرکانی بگفته خودش داستان ویس ورامین را ازیك نامه پهلوی درسال ۴۴۰ هجری برشته نظم کشیده است. این داستان یادکاری است که از روزکاران اشکانیان بما رسیده است. پادشاهی ازخراسان زمین (مرو) از زن زیبای خود ویسه، دختر پادشاه ماد، بدکمان شده وی را دوستدار برادر کهتر خود رامین پنداشت. از برای برکنار کردن این بدکمانی از ویسه خواست که سوکند خورد وبیگناهی وپاکدامنی خود را در رفتن بآتش بنمایاند. درین آزمایش ایزدی، آیین دینی بیشتر ازشاهنامه (در داستان سیاوش) یادگردیده و واژه سوکند درست بمفهوم دیرین‌خود، داوری ایزدی یاآزمایش خدایی، بکاررفته‌است. موبد شاه به زن خود ویسه کوید:

بدین پیمان توانی خورد سوکند که رامین را نبودش با تو پیوند
اکر سوکند بتوانی بدین خورد نباشد در جهان چون تو خردمند
جوابش داد ویس ماه پیکر بت آزاد سرو یاسمن بر
چرا ترسم زنا کرده تباهی بسوکند ان نمایم بیگناهی
نپیچد جرم نا کرده روانی نکندد سیر ناخورده دهانی
بپیمان و بسوکندم مترسان که دارد بیگنه سوکند آسان
چو در زیرش نباشد نا صوابی چه سوکندی خوری چه سردآبی

۱ - درسنت‌ایرانیان جای آزمایش سیاوش در ابرکوه (ابرقوه) بوده، شهری‌که درهشتاد میلی جنوب غربی‌یزدواقع‌است. ابن حوقل و یاقوت کویندکه در آنجا تپه وتل بزرگی‌است از خاکستر آتش‌سیاوش. «وبقرب ابرقویه تلال رماد کالجبال العظام التی‌صعودالتل ونزوله نحومیل ویزعم قوم أنها نارنمرود و هوخطأ. لأن نمرود کان کنعانیاً ومساکنهم ببابل» (صورة الارض، لیدن۱۹۳۹ ص ۲۹۷).
در معجم البلدان یاقوت بتفصیل داستان سعدا (سودابه) دختر تبع (پادشاه یمن) زن کیکاوس‌یادگردیده، جزاینکه باشتباه پسر کیکاوس‌را، کیخسرو یادکرده‌است وبایدسیاوش‌باشد. (نگاه کنید به معجم البلدان به‌ابرقوه). یاقوت آورده: «وبها تل عظیم من‌الرمادیزعم اهلها انها نارابراهیم التی جعلت علیه برداًوسلاماً». باربیه دومینار Barbier de Meynard آن را ترجمه کرده، du feu qu' Abraham alluma pour Berdah et Selamah مقصود یاقوت «یا نارکونی برداً وسلاماً علی ابراهیم» میباشد

شهنشه گفت ازین بهتر چه باشد   بیا کی‌خود جزین درخورچه باشد
بخور سوگند وز تهمت برستی   روان را از ملامتها بشستی
کنـون من آتشی روشن فروزم   برو بسیار مشك وعود سوزم
تو آنجا پیش دینداران عالم   بدان‌آتش بخور سـوگند محکم
هرآن‌گاهی که‌تو سوگندخوردی   روان را ازگنه پاکیزه کردی
مرا با تو نباشد نیز گفتار   نه پرخاش ونه پیکار ونه آزار
... شهنشه خواند یکسر موبدان را   زلشکر سروران وکهبدان را
... ز آتشگاه لختی آتش آورد   بمیدان آتشی چون کوه برکرد
بسی از صندل وعودش خورش داد   بکافور و بمشکش پرورش داد
ز میدان آتشی چون که برآمد   که باگردون سروی همبر آمد
چو زرین گنبدی برچرخ یازان   شده لرزان و زرش پاك ریزان

ویسه گله کنان گوید :

کنون در پیش شهری و سپاهی   زمن خواهد نمودن بیگناهی
مرا گوید بآتش برگذر کن   جهان را از تن پاکت خبر کن
بدان تاکهتر و مهتر بـدانند   کجا در ویس و رامین بدگمانند

چون ویسه بیگناه نبود، دریافت که درآزمایش آتش رستگار نخواهدبود.این است که بارامین دوستارخود وبادایه خویش پنهانی‌ازآن گزنددور گشته به ری رفتند ودرخان ومان یکی از دوستان رامین پنهان شدند . شاه موبد پس از آراستن آیین آزمایش وبر افروختن آتش کلان وگرد آمدن سران وبزرگان ، ویسه راخواست :

که اوسوگند ویسه خواست‌دادن   دل از بند گمانی برگشادن
چو ویس ماه پیکر را طلب کرد   زمانه روز او را تیره شب کرد
همی جستش زهر سویك شبانروز   بدل درآتشی مانده جهان‌سوز[1]

✡

جلال‌الدین رومی (بلخی) درمثنوی خود از «بحث‌سنی و فلسفی درسرحدوث

۱ـ نگاه‌کنید به‌ویس و رامین ، بکوشش محمد جعفرمحجوب ، تهران دیماه ۱۳۳۷ ، صفحه‌۱۴۵ ـ ۱۵۲

و قدمت عالم»سخن میدارد.چون‌آنان درگفتگوی خود نتوانستند با همدیگربسازند برآن شدند که از برای اثبات حقانیت ، بآزمایش آتش وآب روی آورند :

هست آتش امتحان آخرین   کاندر آتش درفتد آن دو قرین
عام و خاص از حالشان عالم شوند   ازگمان و شك سوی ایقان روند
آب و آتش آمد ای جان امتحان   نقد و قلبی را که آن باشد نهان
یا من و تو هر دو در آتش رویم   حجت باقی حیرانان شویم
یا من و تو هر دو در بحر اوفتیم   چون در دعوی من و تو کوفتیم

در پایان گفتگو بآزمایش آتش تن در دادند :

همچنان کردند و در آتش شدند   هر دو خود را بر تف آتش زدند
فلسفی را سوخت خاکستر شد او   متقی را ساخت تازه‌تر شد او
آن خدا گوینده مرد مدعی   رست و سوزید اندرآتش آن دعی[1]

✻

درمثنوی سلامان و ابسال جامی که گویا بسال ۸۸۵ سروده شده ، از آزمایش آتش سخن رفته‌است. حکایت سلامان و ابسال را جامی از دو شرحی کـه امام فخر رازی و خـواجه نصیر طوسی بر اشارات شیخ‌الرئیس ابـوعلی سینا نوشته‌اند اقتباس کرده‌است. در موضوع آزمایش سلامان وابسال، خواجه نصیر طوسی در باب مبادرت جستن سلامان و ابسال با یکدیگر بهلاك گوید : « فاخذ سلامان و ابسال کل‌منهما ید صاحبه ، والقیا نفسهما الی‌البحر فخلصه روحانیةالماء بامرالملك‌بعدان اشرف علی‌ـ الهلاك و غرقت ابسال »

چنانکه دیده میشود بروایت خواجه‌نصیرآزمایش سلامان و ابسال ،آزمایش آب بوده ، اما جامی آنرا آزمایش آتش یاد کرده است[2]

داستان‌سلامان وابسال در بُن‌یونانی‌است و آن‌اینستکه یك پادشاه یونانی‌پسر

۱ ــ مثنوی چاپ علاءالدوله ، طهران ۱۲۹۹ هجری، ص ۳۹۹ ـ ۴۰۰
۲ ــ نگاه‌کنید به جامی تألیف علی‌اصغرحکمت، تهران ۱۳۲۰ص۱۹۰ ـ ۱۹۲، وبه‌«از سعدی‌تاجامی» تألیف ادوارد برون ، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت ، تهران۱۳۲۷ شمسی، ص۵۸۱ ـ ۵۸۳

زیبایی داشت بنام سلامان ، او را به دایهٔ خوبرویی بنام ابسال سپرد، با اینکه دایه بیست سال بزرگتر از کودك شیرخوار بود عاشق او گردید . چون سلامان بسن بلوغ رسید ، ابسال او را بجادویی فریفته مفتون خود ساخت . شاه که از راز این عاشق ومعشوق آگاه گشت پسرخود سلامان را نکوهید وپند واندرز داد :

چون سلامان آن نصیحتها شنید / جامهٔ آسودگی بر خود درید
خاطرش از زندگانی تنگ شد / سوی نابود خودش آهنگ شد
چون حیات مردنی در خور بود / مردگی از زندگی خوشتر بود
روی با ابسال در صحرا نهاد / در فضای جان فشانی پا نهاد
پشته پشته هیمه از هر جا برید / جمله را یکجا فراهم آورید
جمع شد زآن پشته‌ها کوهی بلند / آتشی در پشته و کوه اوفکند
هردو از دیدار آتش خوش شدند / دست هم بگرفته در آتش شدند
شه نهانی واقف آن حال بود / همتش بر کشتن ابسال بود
بر مراد خویشتن همت گماشت / سوخت اورا وسلامان را گذاشت
بود آن غش بر زر واین زر خوش / زر خوش خالص بماند وسوخت غش
چون زر مغشوش در آتش فتد / گر شکستی اوفتد بر غش فتد[1] ...

در دنبالهٔ آزمایش سلامان و ابسال ، جامی از یك آزمایش دیگر آتش یاد میکند و آن این است کـه میان یك منافق و یك مؤمن گفتگوی دینی در گرفت ، سرانجام بر آن شدند که از برای اثبات خود بآزمایش آتش روی آورند . مؤمن ردایی از منافق برگرفته در میان ردای خود پیچیده در میان کورهٔ آتش نهاد . ردای منافق سوخت و ردای مؤمن سالم ماند :

دین پرستی کورهٔ آتش به پیش / گرم چون آتش بکسب وکار خویش
با منافق شیوهٔ در دین دو رنگ / از پی اثبات دین برداشت جنگ
آن منافق گفت با این دین پرست / هان بیار ار حجتی داری بدست
زو ردایش را طلب کرد از نخست / در ردای خویشتن پیچید چست

۱ــ نگاه کنید به سلامان وابسال عبدالرحمن جامی، بکوشش شرف‌الدین الکتبی، بمبئی ۱۳۵۵، ص ۵۰ ــ ۵۱

در میان کورهٔ آتش نهاد / در ردای خصم دین آتش فتاد
ماند سالم آن ردای مرد دین / هین ببین خاصیت نور یقین
کان درونی سوخت چون خاشاك وخس / وآنچه بیرون بود سالم ماند وبس

✿

در مخزن‌الاسرار نظامی نیز به « حکایت دو حکیم متنازع » بر میخوریم. چون آن حکایت اندکی پیچیده است، چنین مینماید که آنهم یك گونه آزمایش یا داوری ایزدی باشد :

هر دو بشبگیر نوائی زدند / خانه فروشانه صلائی زدند[1]
کز سر ناساختگی بگذرند / ساختهٔ خویش دوشربت خورند
تا که درین مایه قوی‌دل تراست / شربت زهر که هلاهل تراست
مالك دو حکمت بیکی فن دهند / جان دو صورت بیکی تن دهند
خصم نخستین قدح زهر ساخت / کز عقبش سنك سیه را گداخت
شربت اورا ستد آن شیرمرد / زهر بیاد شکر آسان بخورد
نوش گیا پخت و بدو درنشست / رهگذر زهر بتریاك گشت[2]
سوخت چو پروانه وپر بازیافت / شمع صفت باز بمجلس شتافت
از چمن باغ یکی گل بچید / خواند فسونی و بدان گل دمید
داد بدستش سبب قهر او / آن گل پرکارتر از زهر او
دشمن از آن گل که فسون خوان بداد / ترس بر او چیره شد وجان بداد
آن بعلاج از تن خود زهر برد / وین بیکی گل ز توهم بمرد[3]

شك نیست که درین اشعار از آزمایش ایزدی یاد نشده بلکه در آن از توهم (Suggestion) سخن رفته و خود جامی هم درپایان آن گفته : « وین بیکی گل زتوهم بمرد »[4].

۱ــ شبگیر: پس‌از نیمه‌شب، پیش‌از بامداد. خانه‌فروش: کسی‌که بزندگانی جهانی پشت‌پازده
۲ــ نوش‌گیا : پادزهر یا تریاق کوهی که شربتی از آن تا یك سال آدمی را از گزند مار و گژدم برکنار دارد .
۳ ــ نگاه کنید به خمسهٔ نظامی ـ مخزن‌الاسرار، چاپ بمبئی ۱۲۶۵ ص ۳۶
۴ ــ نگاه کنید به :
Arabian Medicine by Edward Browne, Cambridge 1921 , p. 90

همچنین داستان بآتش‌انداختن پادشاه بابل ابراهیم را، از سوگندیاآزمایش ایزدی بشمار نمیرود .

☼

از داستانهای منظوم ادبیات فارسی که بگذریم در بسیاری از نوشته‌های‌پارسی و تازی باینگونه آزمایشها بر میخوریم . از آنهاست تاریخ الیعقوبی تألیف احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن وهب‌الکاتب ، معروف بابن واضح که در سال ۲۸٤ هجری درگذشت . وی‌درسخن‌ازمانی گوید : مانی در زمان شاپور پدید گشت وپس از شاپور هرمزد یك سال پادشاهی داشت و در روزگار پسر او بهرام ، مانی از هند برگشت و میان او و یك موبد در سر دین گفتگو درگرفت . موبد بدو گفت : باید بمعدهٔ من و تو سرب گداخته‌ریزند، هر کدام از ما که از آن زیانی ندید ، حق با اوست . مانی بدو گفت : این‌کار ستمگران است[1].

ازآزمایش سرب یا مس ویا روی وآهن گداخته چندین‌بار در نوشته‌های‌دینی پهلوی در بارهٔ وخشور زرتشت و آذرباد مهر اسپندان برمیخوریم و آن را بجای خود یاد خواهیم کرد .

☼

حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب که درسال ۷٤۰ هجری نوشته شده ، یك گونه آزمایش‌آب‌را چنین یاد کرده : «در جامع‌الحکایات‌آمده است که حکمادر زمان‌نمرود در هفت شهر جهت او هفت طلسم ساختند که بدشواری عقل پذیرد . . . و در پنجم غدیری پرآب که در داوریها حاکم بر کنارش نشستی و مدعی و مدعی‌علیه را برآن آب گذر فرمودی ، صادق گذر یافتی وکاذب غرق شدی»[2] .

☼

امین احمد رازی همزمان شاه طهماسب صفوی (۹۸٤ـ۹۳۰ هجری) در کتاب

۱ ـ فاحضره بهرام فسأله عن‌امره فذکرله حاله فجمع بینه‌وبین الموبذ فناظره ثم قال‌له الموبذ یذاب لی‌ولك رصاص یصب علی‌معدتی و معدتك فاینا لم‌یضره ذلك فهو علی‌الحق ، فقال هذا فعل الظلمة ...

نگاه‌کنید به تاریخ الیعقوبی ، نجف ۱۳۵۸ ، الجزء الاول صفحه ۱۳۰ ـ ۱۳۱ و به مانی و دین او تألیف س . ح . تقی زاده و حواشی احمد افشار تهران ۱۳۳۵ ص ۱۰۳ ـ ۱۰۵

۲ ـ نزهة‌القلوب تألیف حمدالله مستوفی، بسعی لیسترانج ، لیدن ۱۳۳۱ ص ۲۹۲

هفت اقلیم درسخن از یمن و سلسلهٔ پادشاان تبابعهٔ یمن (از خاندان تبع) گوید : « حسان بن تبع الاصغرآخرین تبابعهٔ یمن بود و مدت هفتاد سال در سلطنت و اقبال گذرانید . و در زمان ایالت خود بعزم تسخیر بلاد و امصار اعلام ظفرآثاربرافراخته، ابتداءً مدینه طیبه‌را محاصره‌نمود . آخرشنید که آن شهرسرای هجرت پیغمبرآخر زمان خواهد بود . ترك محاصره نموده رایت عزیمت بصوب مکه متبرکه برافراخت و چون صورت تخریب بیت‌الله را در صمیم قلب جای داد همانروز دستها و پاهای او خشك شد و آخر نقش آن اراده از صفحهٔ خاطر سترده علتش بصحت مبدل گشت و ملبس بلباس دین موسی گردید و چون متوجه دارالملك خودگشت اکابر و اعاظم بنی‌حمیر معروض‌داشتند که توترك دین‌آبا واجدادخود کرده‌ای، دیگر طریق‌اطاعت تو نمی‌سپریم.تبع گفت بیایید تا بآتش التجا نماییم . حقیقت هر ملت که ظاهر شود باتفاق آن کیش را قبول فرماییم . و در آن زمان دوکس را باهم خصومتی می‌افتاد بغاری که در نواحی‌صنعا بود میرفتند و آتشی از آنجا بیرون‌آمده خصمی را که بر باطل بود مسوخت . القصه مشرکان بابتان خویش در ملازمت تبع بدان غار رفتند و بدستور معهود آتشی عظیم از آن غار بیرون‌آمده اصنام‌را خاکسترساخت.بنابرآن سایر یمنیان دین موسی را اختیار کردند»[1] .

☼

دیگر از جاهایی که از داوری ایزدی یا آزمایش‌آسمانی سخن رفته در کتاب آثارالبلاد واخبارالعباد تألیف زکریابن محمدبن‌محمود القزوینی‌است که در روزگار المعتصم‌آخرین خلیفهٔ عباسی (٦٤۰ـ٦٥٦ هجری) در بغداد میزیست . آنچه قزوینی در بارهٔ آزمایش مردم اروپا یاد میکند ، باآنچه در کتابهای دانشمندان مغربی کنونی دربارهٔ حقوق مدنی اروپا در قرون وسطی میخوانیم ، سازش دارد . قزوینی در سخن از «روم» ازآیین محنة (امتحان = آزمایش) آتش‌وآب نزدمردم عیسوی کیش چنین یاد میکند : «آنان راراه ورسم‌شگفت‌انگیز است ،هرگاه دوتن راباهمدیگراختلافی پیش‌آید ، باهم مبارزه کنند تا یکی‌ازآن دوکشته شود یا تسلیم گردد . دیگراینکه

۱ ـ هفت اقلیم ، چاپ کلکته ۱۹۲۷، ص ۹

آزمایش آتش است ، اگر کسی متهم به مال یا خون باشد ، آهن گداخته با آتش بدست میگیرد و چیزی از تورات و انجیل بر آن میخوانند. دو چوب بزمین استوار میکنند آنگاه آهن را با انبر برگرفته بر آن دوچوب می نهند، پس متهم میآید و دست خود میشوید و آهن را برمیدارد و سه گام برمیدارد، پس از آن آهن را میاندازد و دست اورا می بندند و مهری بآن میزنند وشبانروز بآن پاسبانی میگمارند. اگر در روز سوم از آبله آب درآمد ، پس او گناهکار است ، اگر نه بیگناه است و دیگر آزمایش آب است و آن چنین است که دست و پای بزهکار را با ریسمانی می بندند و کشیشی اورا بسوی آب برده ، درآن میاندازد و سر ریسمان را بدست میگیرد ، اگر او روی آب ماند گناهکار است و اگر درآب فرورفت ، بیگناه است چه گمان میکنند آب اورا پذیرفت .

آزمایش آب و آتش از برای بندگان است ، اما از برای آزادگان، اگر بمالی کمتر از پنج دینار متهم باشند، دومرد با چوب و سپر باهمدیگر پیکار کنند و بزد و خورد پردازند ، تا یکی از آنان بدیگری تسلیم شود. اگر یکی از دوطرف دعوا زن یا شل یا یهودی باشد ، پنج دینار میپردازد بکسی که از برای او مبارزه کند اگر درین مبارزه متهم شکست خورد ، او را بدار میزنند و از مال او بمبارز ده دینار میدهند.»

قزوینی در جای دیگر آثارالبلاد که از زرتشت یادمیکند، از آزمایشی که او داد چنین گوید :

« آنگاه که زرتشت خودرا پیغمبر خواند ، چون نتوانست خود را بگشتاسپ رساند ، روزی ازشکاف سقف ایوانی که گشتاسب درآن بود، بوی فرودآمد ، گشتاسپ وهمه کسانی که درآنجا بودند هراسان شدند. گشتاسپ از او پرسید ، تو چه کسی هستی، گفت من پیغمبرم و از سوی خدا بنزد تو آمدم ، شاه گفت گرچه ما این شگفتی را دیدیم که از سقف فرودآمدی ، اما باین بسنده نکنیم ، مارا دانشمندان و حکیمانی است باید با آنها مناظره کنی ، اگر بدرستی تو گواهی دادند ، ترا پیروی کنیم . زرتشت آن را پذیرفت . شاه فرمود تا دانشمندان و حکیمان را گرد آورند و دعوی او بشنوند و شاه را از آن آگاه سازند. پس از آنکه سخنان او شنیدند بگشتاسپ

گفتند سخنان او شنیدیم او را براه راست یافتیم ، چیزی که مانده این است که باید از او برای پیغامبریش معجزه بخواهیم، پس گفتند دارویی برتن او بمالیم ، آنگاه مس گداخته بروی آن بریزیم، اگر بدو آسیبی نرسید ، او را باورداریم . زرتشت این آزمایش را پذیرفت ، آنگاه مس گداخته بروی سینه وی ریختند و هر قطره‌ای از آن گویی گردیده بموهای وی پیوست وبدو گزندی نرسید، این گوی‌هارا در (گنجینهٔ پادشاهان) مجوس (زرتشتیان) یافتند ، گرامی وفرخنده داشتند، پس ازین گفتند، دیگر عذری نماند اورا به پیغمبری پذیرفتند . گشتاسپ فرمود در سراسر کشور آتشکده‌ها ساختند و آتش را قبله خواندند، نه خداوندگار »[1] .

☆

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری که درسدهٔ هفتم هجری میزیست در تذکرة الاولیا در سخن از مالك دینار[2] گوید :

« نقلست که مالك را با دهرئی مناظره‌ای افتاد، کار برایشان درازشد، هریك می گفتند من برحقم . اتفاق کردند که دست مالك و دست دهری هردو بهم بندند و برآتش نهند ، هر کدام که بسوزد او بر باطل بود و درآتش آوردند دست هیچ کدام نسوخت و آتش بگریخت، گفتند هردو برحق‌اند . مالك دلتنگ بخانه بازآمد و روی برزمین نهاد و مناجات کرد که هفتاد سال قدم در ایمان نهاده‌ام تا با دهری برابر کردم؟، آوازی شنود که تو ندانستی که دست تو دست دهری را حمایت کرد که اگر دهری دست تنها درآتش نهادی که چه بر وی آمدی »[3]

---

۱ ــ نگاه کنید به آثار البلاد و اخبار العباد تصنیف زکریا بن محمد بن محمود القزوینی، بیروت ۱۳۸۰ هجری ۱۹۶۰ میلادی ص ۳۹۹ ــ ۴۰۰ و ص ۶۱۱

و نگاه کنید به: Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by W. Jackson, New york, 1901, p. 201

و نگاه کنید به کتاب عجایب المخلوقات وغرائب الموجودات تصنیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، بکوشش نصرالله سبوحی تهران ص ۳۱۱

۲ ــ از مشاهیر تابعین وزاهد بسیار معروف بصره که در زهد و اعراض از دنیا همواره بدو مثل زنند: تراکه مالك دینارنیستی سعدی طریق نیست مگر زهد مالك دینار (سعدی) وفات او را مورخین باختلاف در سنه ۱۲۶ یا ۱۲۷ یا ۱۳۰ یا ۱۳۱ نگاشته‌اند نگاه کنید به شد الازار تألیف جنید شیرازی، بکوشش محمد قزوینی وعباس اقبال، طهران ۱۳۲۸ ص ۳۰

۳ ــ نگاه کنید به کتاب تذکرة الأولیا، تألیف شیخ ابی حامد فریدالدین عطار، تهران ۱۳۲۱ هجری، نیمهٔ اول ص ۳۷

آزمایش ایزدی در قانون حمورابی

ستونی (Stele) که‌از حمورابی Hammurabi بجای‌مانده کهنترین‌سندقانونی (Corpus Juris) جهان بشمار میرود . درهمین ستون در دو پاره Paragraphe به آزمایش ایزدی یا اردالی Ordalie بر میخوریم و این کهنترین نمونه ایست که دربارهٔ اینگونه داوری دردست است وبسا کهنتر ازداوریهای ایزدی است کـه در ودا و اوستا وتورات‌یاد گردیده وازآنهاسخن خواهیم داشت .

زمان حمورابی پادشاه دادگزار وتوانای بابل رامختلف یاد کرده‌اند. گروهی‌از دانشمندان زمان پادشاهی اورا ازسال ۱۷۲۸ تا۱۶۸۶ پیش ازمیلاد مسیح‌دانسته‌اند. چند تن از خاورشناسان وتاریخ نویسان،زمـان اورا پیش ازهجدهمین سـدهٔ پیش از مسیح یاد کرده‌اند ، چندتن ازآنان باز بالاتررفته ، قدمت قانون او را ۲۲۵۰ پیش‌از مسیح دانسته‌اند.نظرباسنادی که در کرانهٔ فرات در «ماری» Mari کـه امروزه تـل هریری خوانده‌میشودیافت‌شده، تاریخ اولی درست تر مینماید . « هروزنی »[1] روزگار شهریاری اورا۱۷۹۱-۱۷۴۸ پیش ازمسیح‌یاد کرده است‌وآن درخشنده‌ترین روزگار فرهنگ یا تمدن بابلی است ، در روزگار اوست که زبان شومری درآن سرزمین ازمیان رفت‌وفقط زبان‌فرهنگی گردید[2].

این فرمانگزار فرزانه وبخرد که خود را در نوشتهای خود دادگسترخوانده ، بنیادگذار «داد» درگیتی دانسته شده است .

در تورات‌درسفرآفرینش (Genesis) درباب ۱۴پاره۱، امرافل Amraphel پادشاه شنعار (= شومر) و همزمان ابرام(= ابراهیم) یاد گردیده است[3].

این پاره سنگ(Diurit) که ازاو بیادگار مانده ، دویست‌وهشتاد و دو پـاره قانون (داد) دربرداردو گوهر بسیار گرانبهایی‌است که‌روزگاری، سیصد کیلومتردورتر

۱ ــ نگاه کنید به: B. Hrozny, Histoire de l' Asie Antérieure, traduit par Madeleine David , Paris 1947, p. 23 et 140-141

۲ ــ نگاه کنید به: Ur, Assur und Babylon von H.Schmökel Stuttgart, 1955, S. 83 – 93 ;
Hauptdaten der Weltgeschichte von Karl Ploetz , Bielefeld 1950

۳ - Die Bibel nach Uebersetzung Martin Luther
Bible Handbook by H. Halley, Chicago, 21 th Edition 1957 p.50 and 95

از سرزمین دیرین خود بابل ، در آغوش خاك خوزستان ، در ویرانـه شهر کهنسال شوش آرمیده بود ، تا اینکه در مـاه دسامبر ۱۹۰۱ میلادی‌یك میسیون‌فرانسوی که بسرپرستی دومرگان De Morgan در شوش‌کاوش میکرد آن را ازخاك بدرآورده به پاریس فرستاد واینك درموزهٔ Louvre جای دارد و یـك کپیه از آن در موزهٔ تهران نگهداری میشود، و این هدیه مـوزهٔ لوور در سـال ۱۳۳۲ شمسی بایران رسیده است . جای افسوس است که این گوهر پرارج که بیش ازپانصد سال در میهن خـود بابل بسر برده وبیش ازسه هزار سال درخوزستان زیسته ، بآسانی از دست ایرانیان بدر رفته ، بفرانسه گسیل گردید.

این ستون به بلندی ۲ر۲۵وبقطر۱ر۶۵ دربالاو۱ر۹۰ در پایین میباشدودربالای آن پیکرحمورابی، بستایش‌پیش‌پروردگارشمش Shamash (خورشید) که پروردگار دادگستری‌است ایستاده،شمش‌تاج‌برسر گذاشته‌روی‌تخت‌نشسته نیشت‌ابزاری‌در دست دارد.این کنده گری خود گویاست که این قانون را پروردگار شمش‌بمیانجی پادشاه حمورابی برای مردم بابل فرستاده است .

این ستون در ابابر Ebabbar ، پرستشگاه شمش در شهر سیپار Sippar که امروزه ابوحبة[1] خوانده میشود بر افراشته بود . آنچنانکه میدانیم عیلام ، کشور خوزستان کنونی از سال ۲۷۰۰ پیش از مسیح چندین بار بکشور بابل دست یافت ، شاید دریکی‌ازاین‌لشکر کشیها درآن سرزمین که درسدهٔ دوازدهم پیش ازمسیح بوده، این‌ستون‌درجزء دستبرد ها ویا غنیمت‌های جنگی (Trophées) دیگرازآنجا ربوده شده به شوش آورده شده باشد .

۱ ــ ابوحبة. نگاه کنید به مدن العراق القدیمة تـألیف دروئی‌مکای، الطبعة الثانیة بغداد ۱۹۵۲ ص ۲۸ ــ۲۹. دربارهٔ حمورابی وزمان وقانون وی‌و نفوذقانون وی در تورات نگاه کنید به:
Könige Babyloniens und Assyriens von Bruno Meissner, Leipzig 1926, S. 58-64;
Ninive und Babylon von Bezold, 4. Auflage, Bielefeld und Leipzig 1926, S. 35 - 36 ;
Babel und Bibel von Friedrich Delizsch. Stuttgart 1904 S. 25 - 28
درباره الواحی که پیش‌ازقانون حمورابی درسرزمین شومر وبابل وجودداشته نگاه کنید به: Schmökel که‌یاد کردیم و به:
L'histoire Commence a Sumer, par Samuel Noab Kramer 1957, p. 88-91

این پادشاه عیلام شاید شوتروك نخونته Shutruk Nakhunte باشد که در سده دوازدهم پیش از مسیح بابل را شکست داد. برخی می‌پندارند این ستون در اسگیل Esagil پرستشگاه خداوند بزرگ که مردوك Marduk در شهر بابل بوده ، از آنجا به شوش آورده شد . درین ستون چند پاره از قانون (از پاره ۸۹ تا ۹۹) سائیده شده که بجای آن بایستی نام آن پادشاه پیروزمند عیلامی کنده گری شده باشد و یادگاری از پیروزی خود بجای گذاشته باشد، اما این کار انجام نگرفت .

در آغاز این گفتار یاد کردیم که داوری ایزدی نزد برخی از مردم گیتی چگونه خوانده میشده . نزد مردم بابل هم بنامی خوانده شده که با نهاد آن سرزمین پیوستگی داشت. واژهٔ ایلونرو Ilunaru [1] که بجای ور varu یا سوگند ما بکار میرفته گویای دو رود بزرگ فرات و دجله است که در آن مرز و بوم روان است و در آنها آزمایش آب انجام میگرفت ، چه ایلو Ilu یا الو Elu یعنی خداوند، همان است که در نام ماه ایلول در ردیف ماههای سریانی نزد ما شناخته شده و نرو همان واژه نهر است که در زبان ما رواج دارد و بجای جوی آب و رود بکار میرود [2].

ایلونرو یعنی «خدای نهر» و داوری خدای نهر مراد است.

اینك آن دو پاره از قانون حمورابی که در آن « آزمایش آب » یاد گردیده است :

پارهٔ ۲: « اگر کسی یکی را بجادویی متهم کند ، اما نتواند آن را ثابت کند ، آن که بجادویی متهم شده، باید بکنار رود رود و در رود افتد ، اگر رود اورا در بر گرفت پس باید کسی که او را بزهکار دانست ، خانه‌اش را تصاحب کند ، اما اگر رود بیگناهی اورا ثابت کرد و او تندرست ماند ، پس باید کسی که باو تهمت جادویی زده کشته شود و آن که بآب انداخته شده ، خانهٔ تهمت زننده خود را تصاحب کند » .

پارهٔ ۱۳۲ : « اگر کسی زن شوهرداری را به رابطه با مرد دیگر متهم ساخت، اما دیده نشده که آن زن همبستر مرد دیگری شده باشد ، آنگاه آن زن باید از برای

۱ ــ نگاه کنید به: Moses und Hammurabi von Johannes Jeremias, Leipzig 1903, S. 33

۲ ــ نگاه کنید به: Babylonisch – Assyrisches Glossar von Carl Bezold, Heidelberg 1926, S. 29 und S. 187

شوهرش [از برای اثبات بیگناهی خویش] خودرا بآب اندازد » [1]

ناگزیر درین پارهٔ ۱۳۲ مانند پارهٔ ۲ اگر آب متهم را در خود فروبرد ، گناهکار و ناپاك است . درسخن از آزمایش آب در اروپا یا اردالی Ordalie خواهیم دید که برخلاف قانون بابلی ، اگر آب متهمی را بخود فروبرد او بیگناه و بی‌آلایش است زیرا آب پاك اورا پذیرفته است.

۱ ــ Die Gesetze Hammurabis von Hugo Winckler (Der Alten Orient), Leipzig, 3. Auflage 1903, S. 10 und S. 23

آزمایش ایزدی درتورات

درتورات که یکی از کهنترین نوشته‌های جهان بشمار است، چندین بار از داوری ایزدی یاد گردیده است.

نزد گروهی ازدانشمندان، قانون حمورابی که یاد کردیم، سرچشمه قانونهای تورات است. در سنجیدن برخی از قانونهای حمورابی با برخی از قانونهای موسی بخوبی پیداست که آن یکی بربن‌دیگری بی‌تأثیرنبوده وآیین فلسطینی‌بنی‌اسرائیل را نمیتوان ازنفوذ آیین بابلی برکنار داشت، اما آنچه با آزمایش ایزدی پیوستگی دارد، نزد هر گروهی که اینگونه داوریها رواج دارد، باید بچگونگی ونهاد مردم و سرزمینش نگریست. نزد برخی ازین مردم بآزمایش زهر ونزد برخی دیگربآزمایش آب وآتش برمیخوریم وصدها آزمایش دیگر در سراسر گیتی، هر یك تااندازه‌ای نمودار نهاد نژادی وچگونگی سرزمینی است.

ازنمونه‌ای که از داوری‌ایزدی در تورات بجای مانده، پیداست که نزد بنی اسرائیل، دراینگونه داوری چیزی آشامیدنی بکارمیرفت.

در تورات، درسفرخروج (Exodus) درباب۲۲ در پاره های ۶-۱۰ آمده:

۶- اگر کسی بهمسایه‌خودسیم(پول) یاکالایی‌سپرد وازخانه همسایه دزدیده شد، اگردزدشناخته شد، بایدده برابر آن چیز دزدیده شده رابر گرداند.

۷- اگردزدپیدانشد، پس باید خانخدای را بداوری نزد پیشگاه خداوند کار خواند، تا دانسته شود که او دست بخواسته همسایه‌اش دراز کرده‌یا نه؟

۸- اگر کسی‌دیگری‌را متهم کرد ازاینکه بدو بیداد روا داشته، خواه برای ازدست دادن گاوی یاخری یا گوسفندی‌یایك‌پارچه‌رخت یا هرچیزدیگری که‌از دست داده باشد، آنگاه باید هردوداوری‌بنزد خدا برند، آن کس که‌بزهکار شناخته شود، باید دوچندان تاوان دهد.

۹- اگر کسی بهمسایه‌خود، ازبرای نگاهداری، خری یا گاوی یا گوسفندی یا چار پای دیگری سپرده باشد و آن چارپا مرده باشد یا آسیب دیده باشد (پایش شکسته باشد) یاآنکه‌آن‌چارپا ربوده شده و کسی‌ندیده باشد.

۱۰- آنگاه‌باید سوگندایزدی بمیان آید، تادانسته شود که بخواستهٔ‌همسایه دست برده نشده و خداوند خواسته باید آن سوگند را بپذیرد، پس تاوان داده نخواهد شد.

بازدر تورات درسفر اعداد (Number)، باب۵ در پاره‌های ۱۲- ۳۱ از داوری ایزدی سخن رفته. دراینجا آن را کوتاه میگیریم: «گفت خداوند به موسی، به بنی‌اسرائیل بگو، اگرزنی ازشوهر خودبر گشت وبدو خیانت کرد وبگناه آلوده گشت وبا مرد دیگری همبستر گردید، اما آن مرداینهان داشت، آنچنان که کسی اورا ندید و گواهی درمیان نبود، پس آنگاه که رشك (غیرت)آن شوهربرانگیخته شود وبزنش بد گمان گرددواورابزهکار پندارد، پس او بایدآن‌زن‌را بنزدکاهنی برد و فدیه پیشکش کند، ازیك دهم ایفه efha [1] ازآردجو که درآن روغن زیتون ریخته نشده باشد هم چنین کندر درکار نباشد زیرا این فدیه رشك است و نمودار کردار بد است. آنگاه‌کاهن اورا به پیشگاه‌خداوند آورد وآب مقدس‌درظرف سفالین کند ودر آن گرد (غبار) خانه وسرای‌درآمیزد. زن‌باید درپیشگاه‌خداوندسر برهنه بپاایستدو آن‌فدیه جوین‌را که فدیه‌رشك‌است‌بدست گیردوکاهن‌دردست‌خودآب‌تلخ‌پلید (نفرین شده) نگاهدارد. پس آنگاه کاهن بزن سوگند دهد که بگوید، مردی (بیگانه) با من‌همبستر نشده‌وازشوهرخود روی‌بر نتافتم‌وناپاك نشدم، آنچنانکه ازین آب تلخ و پلید(لعنت شده) هیچگونه گزندی‌بمن‌نرسد. کاهن گویداگر توازشوهرت بر گشته و با دیگری همبستر گشته، ناپاك باشی. پس از آن زن را برآن دارد که سوگند یاد کند وبدو گوید، خداوند ترا درمیان مردمت نفرین‌شده (سرافکنده) سازد وازین آب زانوهای تو سست شود و شکمت برآماسد. زن گوید آمین، آمین (ایدون باد، ایدون).از آن پس‌کاهن این سخنانرا درطوماری بنویسد وآن را درآن آب فرو شوید وآن آشام پلید تلخ را بزن بنوشاند. کاهن فدیه رشك از دست زن گرفته به پیشگاه خداوند بگردش آورد، پس آن رابروی مذبح گذارد ومشتی ازآن‌بر گرفته بسوزاند،آنگاه زن ازآن آب بنوشد، پس ازنوشیدن اگرناپاك بوده وبشوهرخویش

[1] - ایفه epha وزنی است در عبری نزد بنی‌اسرائیل

وفادار نبوده ، از آن آب پلید و تاخ شکمش برآماسد و زانوهایش سست گردد ، آنچنان که در میان مردمش نفرین شده شناخته شود ، اگر آن زن ناپاك نباشد ، [ازین آزمایش] بدو آسیبی نرسد.»

اینگونه آزمایشها درباره زنان که بدرخواست شوهران انجام میگرفت، درسدهٔ یکم میلادی بکوشش یوحنا بن زکای Johanan ben Zakkai منسوخ شد زیرا خیانت و بیوفایی باندازه‌ای میان شوهران رواج گرفته بود که دیگر برای آن آب پلید تلخ که بزنان متهم میدادند اثری نمی پنداشتند [1]

۱ـ نگاه کنید به: Encyclopaedia of Religion and Ethics by James Hastings, vol. IX, p. 521

آزمایش ایزدی نزد هندوان

در یاجنولکیه yājnavalkya که از اوپانیشاد Upanishad میباشد و گویا درمیان سده‌های ششم وچهارم پیش‌ازمسیح گردآوری شده ، پنج گونه‌آزمایش ایزدی بر شمرده شده : ترازو ـ آب ـ آتش ـ زهر ـ آشام (چیز نوشیدنی) . درنوشته دیگری بنام مارد Mārada که از سدهٔ پنجم میلادی است دو گونه آزمایش دیگر که برنج و زر گداخته‌باشد ، برآن افزوده شده است.

اینگونه آزمایشهای ایزدی در روزگاران ودایی نیز شناخته شده ، رایج تراز همه اینها همان آزمایش آتش وآب بوده که کم وبیش درسراسرجهان رواج داشت. نمونه‌ای ازین‌دوداوری که باآب‌وآتش‌انجام‌میگرفته‌درویشنوشمرتیVishnusmrti که گویاازسدهٔ‌سوم میلادی‌است‌بجای‌مانده، وآن‌الهامی‌ازویشنو Vishnu، پروردگار زندگی دانسته شده است .

آزمایش آتش چنین بوده : دادور هفت دائره به پهنای شانزده انگشت روی زمین‌میکشد، این هفت دائره هریك شانزده انگشت از همدیگر جدا میباشد ، هفت برگ پیپل [1] بروی دودست سوگند یادکننده با نخی بسته میشود ویك گلولهٔ آهنی که باآتش سرخ شده بوزن پنجاه پله Pala [2] روی آن برگها میگذارند ، آنگاه اوبا دستهای دراز شده روی بمشرق کرده ، روی دائره ها گام برمیدارد ، نه چندان تند ونه چندان آهسته . پس از گذشتن ازهفتمین دائره ، گلوله آهن رابروی زمین می اندازد .

کسی که درین آزمایش دستش سوخت ، هر چند که کم سوخته باشد بزهکار

۱ ـ پیپل Pipal در سانسکریت پیپلا Pippala یکی از درختهای بسیار بزرگ هنداست، همین درخت در زبان سراندیب بوگاس Bo - gas خوانده می‌شود.در آنجا و در همه سرزمین‌های بودایی‌کیش ، درخت مقدسی است وآنرا Ficus - Religiosa خوانند ونزد برهمنان نیزجنبهٔ تقدس دارد. از هیزم همین درخت است‌که آتش آزمایش برافروخته میشودو پسمار باید درآن‌گام‌بردارد. در مخزن‌الادویه آمده : پیپل بکسر لغت‌هندی‌است، آن درخت‌در جمیع ملك هند بهم می‌رسد و بسیار عظیم و چتردار می‌باشد و هنود آنرا تعظیم‌نمایند.
نگاه کنید به ، مخزن‌الادویهٔ چاپ بمبئی، ۱۲۷۳ ص ۱۶۵ و به :
Hobson - Jobson, London 1903, P. 691
Buddha von H. Oldenberg , 13. Auflage, Stuttgart 1958,S.417

۲ـ Pala: نام وزنی‌است

است . اگرهیچ نسوخت ، اورا گناهی نباشد.

کسی که از ترس گلوله را از دست انداخت یا کسی که سوختگی در دست وی نتوان بازشناخت ، ناگزیر بایدبار دوم اورا آزمود.

درآغاز این آیین دستهای سوگند خورنده رابابرنج میمالند، اگردر روی پوست زخمی یا خراشی داشته باشد بالاك سرخ نشان گذاشته میشود . پس از آن که دادور گلوله گداخته را بروی دستهای سوگند خورنده گذاشت ، این دستور رابر زبـان میراند : ای آتش تو دردل همه آفریدگان ، جای گرفته، گواهی . ای آتش تو بخوبی میدانی آنچه را که مردمان نمیدانند . سوگند خورنده (پسمار) دربن دادستان ، خواستار است که بیگناه شناخته شود . آیاتو آنچنان که درداد وآیین است،میتوانی اورا دربن بدگمانی رستگار سازی ؟

آزمایش آب چنین بوده : سوگندخورنده به آبی که به لای ولجن آلوده نباشد ورستنیهای آبی وجانوران بی آزار یا شکاری و ماهیان وزالوها وجزاینها درآن نباشد، درآمده ، زانوهای مرد دیگری را که تا بناف درآب ایستاده واورا، نه چندان گرامی میدارد ونه چندان از او بدش میآید ، میگیرد . آنگاه مردی ، نـه چندان سخت کمان و نه چندان سست کمان ، تیری رهـا میکند ، کسی دیگر بـا شتاب برای برداشتن آن تیرمیدود . سوگند خورنده اگر دربن هنگام در تك آب پنهان باشد بیگناه شناخته میشود و اگردرهمین هنگام اندامی ازاوبیرون ازآب دیده شودبزهکار دانسته میشود .

دادور درآغاز این آزمایش چنین گوید : ای آب تـو دردل همه آفریدگان جای گرفته، گواهی.ای آب تو دانی آنچه را که مردم ندانند . سوگند خـورنده (پسمار) دربن دادستان که درتو فرورفته ، خواستار است بیگناه شناخته شود . آیا تو آنچنان که در داد وآیین است، میتوانی دربن بدگمانی که دچارشده، اورابرهانی؟[1]

*

درمیان آزمایشهای گوناگون یا داوریهای ایزدی که در نوشتهای سانسکریت

۱ – نگاه کنید به : Anthologie Sanskrite par Louis Renou, Paris 1947, P. 63 et 206-7

بجای مانده ودربنجا بیاد کردن برخی ازآنها بسنده کردیم ، داستان بآتش رفتن سیتا Sitā همانندداستان بآتش رفتن سیاوش است درداستان ایرانیان .

این داستان در نامه رزمی هندوان که رامایانه Rāmāyana یا سرگذشت رام Rāma خوانده میشود ، یکی از دلکشترین نمونه عشق و وفاداری و اخلاق است درادبیات هند .

آنچنانکه میدانیم هندوان رادونامهٔ رزمی است یکی مهابهارته Mahābhārata یاهند بزرگ ودیگری رامایانه . مهابهارته بزرگترین داستان رزمی(Epos) جهان بشمارست ونزدیك به نود هزارسلوکه Sloka (Strophe =)دربر دارد[1]. درست است که شمار شعر در مهابهارته بیش از شاهنامه فردوسی است ، اما باید بیاد داشت که فردوسی در هنگام سی سال به تنهایی شصت هزار بیت سروده است و شـاهنامـه او برازنده تر است که بزرگترین داستان رزمی گیتی خوانده شود .

سرایندگان مهابهارته دانسته نشده‌اند، ناگزیر گروه انبوهی درهنگام شش سده هریك بنوبه خود یادگاری دربن نامه‌سترگ بجای گذارده‌اند. گویا زمان گرد آوری این داستانها ازسه سده پیش ازمسیح تاسه سده پس ازمسیح باشد، اما رامایانه درهفت کانده Kānda یا باب و فصل ، ۲۴۰۰۰ سلوکه در بر دارد ، هر چند که این داستان به والمیکی Vālmiki بازخوانده شده امادر روزگارانی مانندروزگارانی که به مهابهارته گذشت ، سرایندگانی کم وبیش از خود یادگارهایی در آن بجای گذاشته‌اند .

مهابهارته را همانند ایلیاد Iliade و رامایانه را همانند ادیسه Odyssée یونانی دانسته‌اند .

رامایانه که درآن آزمایش آتش یادشده، داستانی است دربارهٔ رادمرد رام وزن آزاده‌وزیبای وی سیتا : پادشاهی بود در شمال هندوستان بنام دسه رته Dasaratha درسرزمین ایودهیا Ayodhyā (اودAudh کنونی)، که شهریار مردم کوساله Kosala

۱ – سلوکه Sloka عبارت است از یك قطعه شعرکه دارای چهار پاده Pāda یا چهار مصراع می‌باشد و هر مصراع (Pāda)دارای هشت آهنگ(Syllabes)می‌باشد، نگاه کنید به: The Ramayana and the Mahabharata by Romesh C. Dutt. London 1936, p. 328-329

بود، پسری داشت بنام رام Rāma. در همان‌شمال هندوستان شهریار دیگری بودبنام جنکه Janaka که‌درسرزمین‌بهار Behār ،فرمانگزارمردمی بودبنام ویدهه Videha .

سیتا دختراین پادشاه‌است. بسا شاهزادگان که بخواستگاری این دختررفتند ونومید از آن درگاه برگشتند ، چه جنکه بسیار سختگیر بود و هر خواستاری را در خور همسری سیتا نمیدید تـا اینکه « رام » کامیاب گردیده بهمسری سیتـا پسندیده شد .

چون رام پسرمهترپادشاه « دسه رته»بود، ناگزیرتاج وتخت پادشاهی «اود» بدو میرسید ، امـا ازستیزه ملکه ناگزیرشد کـه از سرزمین شهریاری پـدر دور گردد و بجنگلی‌سهمناك درجنوب هند روی‌آورد .

رام نخواست سیتا را باخود بآنجا برد و بزندگی سخت و نـاخوش دچارسازد، سیتا هم نمی‌خواست از رام جدا شود و آماده بود با هر پیش آمدی بسازد و در همهٔ درد ورنج انبازاوباشد، پس از گفت وشنود بسیار، رام وسیتا بآن جنگل درآمدند. در آنجا مردمی دیوسرشت‌وغول‌منش‌بنام راکسسه Rāksasa بجنگ‌رام درآمدند، او راشکست دادند وسیتاهم گرفتار راونه Rāvana پادشاه آن غول نهادان گردیده بـه جزیرهٔ سرانديب (= سیلان Simaladvipa) به لنکا Lankā برده شد. سیتا در هنگام بردگی به راونه تن درنداد واز رام دل برنکند، همارەبیاد اودرسوزو گداز واز دوری وی در رنج وآزار بود تا اینکه روزنهٔ رستگاری پدیدار شد ، رام بالشکری از بوزینگان بسر کردگی‌هنومنت Hanumant ازدریابگذشت وبه جزیرهٔ سرانديب درآمد و لنکا رابگرفت‌وراونه رابکشت وسیتا راآزاد کرد ، اما دیگر نخواست بازنی که چندی با مرد دیگری بسر برده ، زندگی کند . سیتا ازین بد گمانی آزرده و افسرده‌شدو ازبرای نمودن پاکدامنی‌وبیگناهی‌خود چاره‌ای‌جزاین ندید که بداوری ایزدی روی آورد و از آتش پاك گواهی خواهد . آنگاه خرمنی ازآتش‌برافروخته شد وزبانه‌های سرخ آن ازهرسوی سربه بالا کشید ، سیتا دربرابرآن بستایش‌ایستاده همیگفت : « اگرمن در اندیشه و کردار پارسا و پاکم ، بکند این آتش کـه گواه گناهان وپرهیز کاریهای همه ماست ، نگهدار نام وآوازهٔ من باشد ؛ اگرشرم وآزرم

زن پارسایی به ننگ رسوایی و دروغ دچارآید ، بکند این‌آتش که گواه گناهان و پرهیزکاریهای همه ماست، نگهدار نام وآوازهٔ من باشد. اگر در زندگی خود وفادار و از هر گناه آزاد و ازهرنکوهش بر کنارم ، بکند این‌آتش که گواه گناهان و پرهیزکاریهای همه مـاست ، نگهـدار نـام و آوازهٔ من‌باشد ».

سیتا این بگفت وخود رابی‌بیم وهراس بآتش افکند ، آتش سیتارافرا گرفت ، ازدل گروهی‌ازپیر وبرنا ودختر و کدبانو که‌درپیرامون‌آتش نگران داوری خداوندان بودند ، خروش زاری بر خاست .

آری پاکان و سرود سرایان وخنیاگران بزرگ وپرورد گارانی که از رازهای نهانی همه آگاهند ، گواه پاکدامنی و پارسایی زنی بودند که از آیین ایزدی برخورداروازهرآلایشی برکنار بود. سیتابیگزند از دل‌آتش رستگار برآمدودیگر باره در دل رام در آمد[1]

☼

دیگر ازآزمایشهای ایزدی درهند که کم‌وبیش‌رایج بود ، این‌است که‌چند دانه برنج بدهان متهم میگذاشتند که باید آنها را پس از چندی بروی برگ پیپال

---

۱ ـ نگاه‌کنیدبه : Anthologie Sanskrite par Louis Renou, Paris 1947, P. 74 et 117 - 132 ;
The Ramayana and Mahabharata by R. C. Dutt, P. 138-139

شاعر هندی پانی‌پتی‌که در روزگار پادشاه جهانگیر (۱۶۰۵ ـ ۱۶۲۷ میلادی) می‌زیست، داستان رامایانه‌را بنظم فارسی درآورده است. هرچند اشعار او سست‌است اما چون نمونه‌ایست ازآزمایش ایزدی ، چند فرد ازآنرا که در بارهٔ بآتش‌رفتن سیتاگفته ، دراینجا می‌آوریم ؛ رام گوید ؛

نبینم آن رخ چون لالهٔ باغ   که ازغیرت دلم چون لاله شد داغ
مگر کاتش بیفروزم دو فرسنگ   رود در وی سه‌بار آن دلبرسنگ؛
سلامت گر بر آید پاك جانست   وگر سوزد سزای جرم آنست
... لوای شعله چون آتش برافراخت   خلیل خویش را درآتش انداخت
به بحر آتش افکند آن گهر را   نهان‌کرده ببرگ آن گلشکر را
زده برشعله خودرا آن جگرخون   طبرزد شد هم آغوش طبر خون
بآتش در شده دانی که چون شد   درون بیرون شد وبیرون‌درون‌شد
چو یاقوتی که گیرند امتحانش   نکرده آتش سوزان زیانش
... ز تاب روی آن خورشید رخشان   شد آتش معدن لعل بدخشان
ببرج آتشین شد جـای ناهید   توگوئی عشق کرده جنگ اسپید؛
بگردش گشت آتش همچوگرداب   شفق‌را هاله بر خود ساخت مهتاب

بیندازد ، اگر آن دانهای برنج خشك مانده بود، گناه او ثابت میشد و اگر آن دانها تر ازدهان‌ریخته میشد بیگناه بود . دیگراینکه‌متهم‌ازبرای نمودن بیگناهی‌خویش بایستی دست برهنه دردیك روغن‌جوشان کرده، پیکر کوچك یکی از خدایان را که درآن انداخته بودند ، بیرون‌آورد . اگرآسیبی بدونمیرسید اورا گناهی‌نبود. دیگر اینکه‌متهم را دریك‌پله‌ترازومی‌نشاندند، این‌پله‌بایستی‌باپله‌دیگرترازو که وزنه‌ای در آن نبود یکسان بماند ، اگرپله ترازو پایین میرفت ، بزهکاربود.

اینگونه داوریها در هند بسیاراست، چیزی که بویژه درخور یاد آوری است ، این است که چنین داوریها در سدهٔ دهم هجری درآن سرزمین ، در مباحثه و مناظرهٔ دینی مورد توجه‌بود، درست همانند آزمایشی که در « بحث سنی وفلسفی » از مثنوی جلال‌الدین رومی یاد کردیم .

چنانکه میدانیم اکبر (محمد جلال‌الدین) سومین پادشاه مغول‌نژاد تیموری که در سال ۹۶۳ بتخت شاهی هندوستان نشست و درسال ۱۰۱٤ هجری درگذشت ، سواد خواندن و نوشتن‌نداشت، اما مردی بود بسیار تیزهوش و دانا وآگاه ، خواست در کشورهای شاهنشاهی خود ، دینی بوجود آورد که همه بدان گروند و ناسازگاری پیروان دینهای گوناگون با همدیگر برکنار شود ، این است که«مجلس مناظره‌ای بنام « توحیداللهی » بنیاد گذارد و پیشوایان دینهای برهمنی و زرتشتی و عیسوی و اسلام و جز اینها را بمباحثه با همدیگر گماشت . گاهی این گفت و شنودها در «عبادتخانه» باندازه‌ای‌سخت وتندبود که با زبان بسامان نمیرسید، بناچار میخواستند داوری به پیشگاه خداوندی برده شود و از او بخواهند که آشکار کند کدام دین و آیین بر حق است . دربن زمینه دو کتاب از همان روزگاران در دست داریم ، در یکی گفته شده که به پیشنهاد کشیشان عیسوی ، هریك از دوطرف ، انجیل و قرآن در دست گرفته بآتش روند و دیگری گفته این آزمایش آتش از سوی علمای اسلام بود. این دو روایت‌راآنچنانکه در زیر دست نگارنده است‌دراینجا میآوریم . درتاریخ اکبری آمده :

« پادری رودلف Pather Rudolf بخاطر آرمیده و دلی یقین پیرایی بر

زبان راند ، حاشا امثال این امور از فروغ صدق ضیائی داشته باشد. در واقع اگراین گروه کتاب ما را چنین اعتقاد و قرآن (فرمان) را کلام خالقی ایزدی میشمارند ، شایسته آنست که خرمنی آتش افروخته گردد و ما انجیل بدست و علماء این دین کتاب خود گرفته بدان عیارگاه راستی در شود. رستگاری هر کدام نشان حق‌طرازی باشد . بیجگران سیاه‌دل یا لغزگشته ، در پاسخ آن بتأسف و لجاج‌پیچیدند ».

درمنتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادربدایونی آمده: «درآن ایام شیخ‌قطب‌جیسری را که مجذوبی جزالی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و ارباب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند ، شیخ گفت آتشی‌بلند افروزند تا من بمعارض خود درآیم وهر که سلامت برآید محق‌است.هم‌چنان کردند، او دست درکمر فرنگی زده گفت هان بسم‌الله و هیچکدام از فرنگیان جرأت نکردند »[1]

[1] ـ نگاه کنید به : The Religious policy of Akbar by N. Cooverji Mehta, Bombay 11-6-46, P. 73;
Histoire de la Civilisation II, la Judée, la Perse, l'Inde par Will Durant Traduction de Charles Mourey, Paris 1946, P. 204-207

آزمایش ایزدی در اروپا

گفتیم آزمایش ایزدی در سراسر گیتی رواج داشت، هنوز هم در گوشه و کنار جهان درهرجایی که کمتر ازتمدن برخورداراست، اینگونه‌داوری پایداراست.

در خود اروپا تا میانهٔ سده هجدهم میلادی یکسره ازمیان نرفته بود، گاهی باز نمونه‌ای ازآن در برخی از سرزمینها دیده میشد. اینگونه داوریها که‌در جزء تمدن یونان به رم رسید، بمیانجی رم در همه جای اروپا گسترش یافت. با گسترش دین عیسی دراروپا، باز این آیین دیرین همچنان پایدار ماند، جز اینکه پیشوایان و پادشاهان تا باندازه‌ای توانستند آن آزمایشهای سخت و دشوار را اندکی آسانتر و ساده‌ترسازند.

در میان این آزمایشهای گوناگون، آزمایش آتش که اردالی Ordalie گرم خوانده شده و آزمایش آب که اردالی سرد خوانده شده، بویژه‌در اروپا رواج داشت.

در زبانهای کنونی‌اروپایی‌جمله‌هایی است که گویای‌آزمایش آتش‌است، برای مثال دو جملهٔ آلمانی و فرانسوی‌آورده میشود:

Dafür lasse ich Meine Hand im Feuer;
J' en mettrai ma main au feu

این جمله‌ها را گوینده آنگاه بزبان‌میراند که میخواهد بگوید حق با اوست و از برای اثبات درستی خود آماده است، دست بآتش نهد.

اینک چند نمونه از اردالی آتش (Judicium ignis) در اروپا:

پسمار (مدعی‌علیه یا متهم) بایستی دست خود را روی آتش نگهدارد، اگر آسیبی بوی نمیرسید، بیگناه بود.

پسمار باپیراهن‌اندوده به موم یا به قیر، بایستی از میان آتش هیزم بگذرد، اگر گزندی ندیده تندرست از آتش بدرمیآمد، او را گناهی نبود.

پسمار بایستی با پای برهنه ۹ گام در میان آتش بردارد، اگر گزندی نمیدید، بیگناه بود.

پسمار بایستی پارهٔ آهن گداخته، بوزن معینی، بدست گرفته ۹ گام بردارد، اگردستش نمیسوخت بزهکارنبود.

آزمایش یا اردالی‌آب (Judicium aquae) دوگونه بوده: آب جوشان و آب‌سرد:

پسمار بایستی با دست برهنه ازآب جوشان یك دیگ،انگشتری یا سنگی را بدرشتی یك تخم مرغ که درآن انداخته بودند، بیرون آورد. پس ازآن دست او را مهر موم میکردند، پس از سه روز اگر زخم روی به بهبودی دیده میشد گناهی نداشت،اگرآبله و تاول دیده میشد گناهکاربود.

دست چپ پسمار را به پای راستش، یا دست راست اورا به پای چپش‌بسته، درآب می‌انداختند و ریسمانی هم بکمرش می‌بستند تا بتوانند او را از آب بیرون کشند، اگر او درآب فرو میرفت بیگناه بود، اگر در روی آب میماند، گناهکار بود زیرا آب پاك آن ناپاك را بخود نپذیرفت.

دربسیاری‌ازاین داوری‌ها که برشمردیم‌هردوطرف‌دعوا(همپتکاران) یا مدعی ومدعی‌علیه(پیشماروپسمار) رادرآب‌سرد می‌انداختند،نفس هر کدام زودترتنگ‌شده سرازآب‌بدرمیکرد، گناهکاربود.

رفته رفته با گسترش دین عیسی این آزمایشها را آسانتر گرفتند.

پاپ‌اوژن‌دوم(Eugène II) درمیان‌سالهای ۸۲۴ – ۸۲۶ میلادی، آزمایش‌آب سرد را رواج داد، همچنین آزمایش چلیپا Judicium crucis جایگزین داوریهای سخت دیگر گردید: پیشمار و پسمار را با دستهای بلند شده زیر چوبه چلیپا بپا ایستاده، نگاه میداشتند، کسی که زودتر خسته شده دستهای خود را پایین می‌انداخت، یا اینکه‌دستهای‌خودراتکان میداد یا اینکه فرو می‌نشست، میباخت.

یك گونه از همین داوری‌ها که بیشتر رنگ و روی دینی داشت و از برای پیشوایان بکار میرفت Purgatio eucharistiam, نامیده میشد و آن چنین بوده که‌خورش‌مقدس‌شام Saint gène بخورندهٔ ناپاك‌وبزهکار، سازگار و گوارا نمیآمد، اینچنین گناه‌او هویدا میگشت.

یکی دیگرازین آزمایشها خوراندن غذایی بوده به پسمار Judicium offae و آن چنین بوده که به لقمه‌ای از نان و یا پنیر افسونی خوانده به پسمارمیخوراندند،

اگر گلوگیرش میشد، گناهکاربود.

دیگراز داوریها که کمابیش دراروپا بکارمیرفت، یکی هم این بود که اگر کسی متهم بکشتاری بود، بایستی بلاشهٔ کشته شده دست زند و یا بنزدیك او در آید، اگراز آن مرده دیگرباره خون میریخت، دانسته میشد که خونی (کشنده) خود اوست.

درمیان همه‌این آزمایشها که برخی‌از آنها را از برای نمونه‌یاد کردیم، دراروپا آزمایش آتش و آب بیشتر رواج داشت. در افریقا بسیاری ازین آزمایشها با زهر انجام میشد وبسا هم‌بامارانجام‌میگرفت. درمصرپسمار رابه پیکارنهنگ میخواندند[1].

دراروپا آزمایش آتش‌بیشتر ازبرای گروه مردمان آزاده وبزرگ بکارمیرفت و آزمایش آب ازبرای مردمی از گروه دوم یافروترو‌پایین‌تربکارمیرفت.

درانگلستان وبویژه درمیان مردم ژرمن نژاداینگونه داوریها، به‌مبارزه Duel میکشید. درانگلستان‌همه‌اردالی‌ها (Ordeal) درسالهای ۱۲۱۹ – ۱۲۱۵ میلادی‌باز داشته‌شد، اما سالها پس ازین زمان هم‌باز کم وبیش پایا ماند وآیین مبارزه باز بیشتر پایداری کرد.

هم‌چنین درفرانسه، سن‌لویی Saint Louis درسال ۱۲۵۸ درفرمانی مبارزه را باز داشت. در آنجاهم مانندبسیاری‌از کشورهای دیگر اروپا، این آزمایشها آنچنانکه در آغاز گفتیم تامیانهٔ سدهٔ هجدهم میلادی یکسره رخت بر نبست.

در روزگاران گذشته اینگونه آزمایشها این خوبی را داشت که هماوردان را از اندیشه کینه جویی بر کنار میداشت. آنچنانکه میدانیم در پارینه حس کینه جویی درمیان همه مردم جهان، ازپشتی به پشت دیگررسیده همواره مانند آتشی‌سوزان دردلها زبانه میکشید، رنج وشکنج دیو کینه بسا سخت‌تراز آسیب وگزند آزمایش آتش‌وآب‌بود. همپیکاران پس‌ازتن درددادن‌بآزمایش ایزدی یاداوری خدایی، وباختن یکی از آن دو، باخود میگفتند، خواست خدایی ودستورآسمانی‌این بود، واین‌خود

1 ـ نهنگ همانست که در زبانهای اروپایی Crocodilos نامیده میشود.

زان می که گرسرشکی از آن درچکد‌بنیل ... صد سال مست باشد از بوی آن نهنگ

مشتبه نشود باجانور آبی‌دیگر که درلاتین Balaena ودر فارسی «بال» یا «وال» گویند. نگاه کنید به‌خرده اوستا گزارش نگارنده ص ۱۴۱

تااندازه‌ای مایه فرونشاندن سوزو گداز کینه بود.

باید بیاد داشت که درین داوریها، هرچند که پای خدایی ویاپروردگاری در میان بود، تقلبهای فراوان بکار میرفت. همان خدایی که میگفتند ازهرچیز آگاه است ودرست را از نادرست میشناسد، در داوری وی فریب وفسون‌بکارمیبردند.

این‌داوریها راپیشوایان دینی درپرستشگاهان باآیین‌ها ورسم‌هابجای‌میآوردندو گذشته ازاینکه رنج ودردی هم دربرداشت، آبروریزی وپاك گونه خواری و پستی و شرمساری نیزدربرداشت. این است که کمترتن‌بآزمایش درمیدادند و باهم‌میساختند، بویژه بزهکار ازبیم سزای آسمانی، بداوری خداوندگار، گستاخی‌نمیکرد[1].

1 ـ نگاه کنید به: Harmsworth, History of the World, vol. I, London 1914, P. 217 - 219 and 222;
Meyer's Lexikon, Band 15;
Webster's New International Dictionary;
Histoire du Droit Français par Foignet, 5e. Edition, Paris 1910, P. 85

آزمایش ایزدی دراوستا

دراوستایی که امروزه در دست داریم چندین بار از «وره» Varah که همان آزمایش ایزدی یا داوری خداوندی است ، یاد گردیده است .

در رشن‌یشت ، یشتی که درستایش رشن (رشنو Rašnu) فرشته درستی‌وراستی وداد گری است درپاره‌های ۱-۶ آن ، هشت‌بار باین واژه‌برمیخوریم[1] ، اینچنین :

۱- پرسید [زرتشت] پاك‌ازاو، ای‌اهورامزدای‌پاك ، من‌بتوروی‌آورم، ای‌اهورامزدا باگفتار راستین از توهمی‌پرسم ، پاسخ گوی مرا ، تو ای کسی که آن را دانی ، تو ای فریفته نشدنی، توای از خرد فریفته نشدنی برخوردار ، تو ای بهمه چیز آگاه‌فریفته نشدنی. کدام است گفتار ایزدی راست آفریده‌شده ، کدام است‌برانگیزاننده، کدام است‌برگزیده‌شده، کدام است‌پرهیزنده ، کدام است ورجمند، کدام است چالاك که برتر از آفریدگان‌دیگراست؟

۲- آنگاه گفت اهورامزدا: بدرستی‌این‌رابتو گویم،ای‌سپیتمان‌پاك ، آنچه‌را که درگفتارایزدی‌بسیار فرهمند است،آنچه را که در گفتارایزدی راست‌آفریده شده وبرانگیزاننده‌وبرگزیده‌شده وپرهیزنده و ورجمند و چالاك است، که برتراز‌آفریدگان‌دیگراست .

۳ - ایدون گفت اهورا مزدا : سه‌شاخه برسم در ره‌خورشید (نیمروز) بگستران [وبرگوی] مابیاری همیخوانیم وخواستاریم خشنود سازیم، اهورا مزدا را، همچنین [برگوی] ما بیاری همیخوانیم دوستی (سازش) را، باین جایی که «ور» برنهاده‌شده، باین [آزمایش] آتش وبرسم و [پیاله] سرشار و «ور» روغن وشیرهٔ گیاه .

۴- پس‌آنگاه من اهورامزدابیاری توآیم ، در آنجایی که«ور» برنهاده‌شده بآن [آزمایش] آتش‌وبرسم‌و[پیاله]سرشارو«ور» روغن‌وشیره گیاه ، بهمراهی‌باد پیروزگر،بهمراهی‌داموئیش‌اوپمن،بهمراهی‌فرکیانی،بهمراهی‌سودمزداداده.

[1] ـ نگاه‌کنید به‌گزارش اوستای‌نگارنده ، یشتهاجلد ۱ ص ۵۶۱ ـ ۵۷۳ وبه،
Le Zend-Avesta par J. Darmesteter vol. II, Paris, P.490- 499;
Avesta von F. Wolff Strassburg 1910, S. 226 - 9;
Die Yäšt's des Awesta von H. Lommel, Göttingen 1927, S. 98-100

۵- [برگوی] مابیاری‌همیخوانیم‌وخشنود سازیم، رشن نیرومند راو دوستی را (سازش‌را)بیاری همیخوانیم دراینجا که «ور» برنهاده شده باین[آزمایش] آتش‌وبرسم به [پیاله] سرشار و «ور» روغن وشیره گیاه.

۶- پس‌آنگاه بیاری‌توخواهدآمد، رشن‌بزرگوارنیرومند، بسوی‌آن«ور» برنهاده شده بآن [آزمایش] آتش‌وبرسم وبه [پیاله] سرشار وبه «ور» روغن و شیره گیاه ، بهمراهی باد پیروزگر، بهمراهی دامـوئیش اوپمن ، بهمراهی فره کیانی ، بهمراهی سود مزدا داده .[1]

آنچنانکه پیداست در رشن‌یشت پنج گونه آزمایش ایزدی : آتش - برسم - [پیاله] سرشار- روغن- شیرهٔ گیاه ، یاد گردیـده‌است. نزد ایرانیـان چنانکـه نزد بسیاری ازمردم دیگر باستانی آزمایشهای گوناگون در داوری ایزدی بکار میرفت ، بگواهی‌نامه پهلوی دینکرد که بزودی آن رایاد خواهیم کرد«ورسی‌وسه‌آیین‌است». امروزه نمیدانیم این آزمایشها چگونه‌بوده. از پنج آزمایشی که در رشن یشت یـاد گردیده میتوان دریافت که دریکی از آنها آتش بکار میآمده و دردیگری «برسم»، آزمایش‌برسم که ناگزیریك گونه «ور»سرد بوده‌نمیدانیم‌چگونه‌بجای‌آورده میشده ، ازپیاله سرشاریا جام‌لبریز ناگزیریك گونه آشام اراده شده؟، آزمایش‌بـاروغن شاید روغن داغ باشد؟، شیره گیاه نیزشاید یك آشام زهرآگین‌باشد؟، اما اینها چگونه در آیین «ور» بکارمیرفته ، نمیدانیم.ازین واژه‌ها که هر یك نمودار یك گونه آزمایشی است ، برمیآید که بسماریا کسی که ازبرای پاکی وبی‌آلایشی خود در پیشگاه رشن فرشتهٔ درستی وداد گستری ، باید تن‌بآزمایش دردهد،ازاهورا مزداخواستاراست که‌او رایاری کند تادرین داوری رستگار بدرآید .

دیگر ازجاهایی که در اوستا از «ور» یادشده، در پارهٔ۹ از آفرینگان گهنبار

[1] ـدر بارهٔ برسم در اوستا برسمن Baresman و ایزدباد دراوستاوات Vāta و ایزد داموئیش اوپمن upamana . Damōiš و فرکیانی در اوستاکوئنم خوارنو Kavaēnem xvarenem نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده جلد یکم یشتها ص ۵۵۱ ـ ۵۶۰ و ص ۴۲۷ و جلد دوم یشتها ص ۳۱۵ و یادداشتهای‌گاتها ص ۲۳۳

در بارهٔ داموئیش اوپمن نگاه کنید به: The Fondation of the Iranian Religions by Louis Gray (K. R. Cama Oriental Institute NO. 5) Bombay, P. 143

است ، درین‌جا گفته شده : «گهنبار پتیه شهیم درهفتاد وپنجمین روزسال ، درشهریور-ماه ، درانیران روز (سی‌ام) میباشد، کسی که‌درین‌سومین‌جشن سال‌میزد ندهدوچیزی در راه خدا نبخشد ، چنین کسی در میان پیروان دین مزدیسنا ، از برای بجای‌آوردن آیین ورگرم (Garemō.varah) نارسا خوانده‌شود».

آنچنانکه میدانیم در هنگام ۳۶۵ روز سال ، شش جشن داریم بنامهای میدیوزرم ـ میدیوشم ـ پتیه شهیم ـ ایاسرم ـ میدیارم ـ همسپتمدم . نزد ایرانیان، اهورا مزدا در هریك ازین جشنهای ششگانه ، آسمان ، آب ، زمین، گیاه،جانوران، مردمان را بیافرید . بپاس آفرینش مزدا ، درین روزهای فرخنده ، هر بهدینی باید بینوایان را دریابد و به‌ارزانیان‌چیز بخشد . هر آنکه کوتاه آید، باید اورا ازبندگی مزدا بله‌و رهادانست وپیمان نشناس خواند، او کسی است که ستورانش گزند یابند، دارایی و خواستهٔ وی نابود گردد و از دین زرتشتی بی‌بهره خوانده شود .

اینچنین ، کسی که در جشن پتیه شهیم که روزآفرینش زمین است ، کوتاه‌آید و از دستگیری درماندگان دریغ ورزد ، شایسته نیست که به پیشگاه دادستان خداوندگار درآید وبه‌آزمایش‌ایزدی گستاخی کند[1].

در فرگرد چهارم وندیداد در پاره های ٥٤ ـ ٥٥ نیز از آزمایش ایزدی یاد شده، هرچنددرینجا واژه«ور»نیامده، امابه‌سه‌واژه‌دیگر برمیخوریم که گویای‌سه گونه آزمایش است در ایران باستان ، یکی ازآنها واژهٔ سئوکنت ونت Saokentavant میباشد و همان است که در پهلوی سوکنت و در فارسی سوگند گوییم ؛ دیگرواژهٔ زرنیاونت Zaranyavant ، و دیگر واژه ویثوش‌وئیتی Vīthuša - vaitī

در فرگرد چهارم وندیداد در پاره‌های ٥١ و ٥٢ و ٥٣ ازین سخن رفته که چگونه باید گناهکاری را بسزا رسانید ، برخی را باید بزنجیر بست و برخی دیگررا بزندان افکند و یا بمرز کشور راند (تبعید کرد) ، پس از آن در پارهٔ ٥٤ آمده :

۱ ـ در بارهٔ میزد که دراوستا میزد Myazda آمده‌وچیزخوردنی‌است چون نان‌وگوشت و میوه که در هنگام جشن‌برسر خوان نهند ودر فارسی بمعنی مهمانی گرفته شده ، نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ص ۱۸۰ ـ ۱۸۱

دربارهٔ گهنبار یا گاهانبار نگاه کنید به خرده اوستا ص ۲۱۵ ـ ۲۲۲ ودر بارهٔ آفرینگان گهنبار به‌ص ۲۳۸ ـ ۲۴۴

اگر درین جهان خاکی گناه کسی شناخته شد اما خود او منکر آن باشد و به مهر[1] دروغ گویدوبرخلاف‌رشن[2] سخن‌برزبان‌راند،پس‌بایدآب‌سوگند زرمندآزماینده بنوشد . در پارهٔ ٥٥ آمده : اگر کسی آب سوگند زرمند بنوشد و از دروغ خود آگاه باشد و به مهر دروغ گوید (پیمان شکند) وبرخلاف رشن سخن برزبان‌راند، سزای او هفتصد تازیانه اسب وهفتصد دوال تازیانه است[3]

واژه‌آب در اوستاآپ āp و درپارسی باستان‌آپی āpi مادینه‌است. این‌است که صفتهای‌سوگندوزرمندوآزماینده‌یاآگاهنده همه‌مادینه‌آورده شده :سئوکنت وئیتی Saokent vaitī ، زرنیاوئیتی Zaranyā vaitī، ویثوش‌وئیتی Vīthuša vaitī

نخستین صفت سئوکنت Saokenta یا سئوکنت Saokanta باید از مصدر سئوك Saok باشد که بمعنی سوختن و زبانه کشیدن است ، ازهمین بنیاد است سو در فارسی که بمعنی روشنایی است وجزء دوم آن که ونت باشد جزئی است مانند منت mant بمعنی دارنده[4] .

۱ ـ مهر = میترا Mithra ایزد عهد و پیمان‌است ، به مهر دروغ‌گفتن یعنی از عهدو پیمان‌برگشتن یا پیمان‌شکستن، نگاه کنیدبه‌جلدیکم یشتها ص۴۲۳ وبه یادداشتهای گاتها ص۲۷۹

۲ ـ رشن دراوستا رشنو Rašnu خوانده شده و یکی از ایزدان آیین مزدیسناست ، نگهبانی‌روزهجدهم‌هرماه سپرده باوست: درآمددرآن‌خانهٔ چون بهشت بروز رش‌ازماه‌اردیبهشت. رشن یا رش فرشتهٔ دادگری است . دررشن یشت که درستایش اوست گفته شده که اودرهمه‌جاست، درسراسر هفت کشور روی زمین ، دربالای کوهها و درمیان دریاها ، درجهان زبرین در کرهٔ ماه وخورشید وستارگان ، درانیران یا گرزمان (عرش) دربارگاه فروغ بی‌پایان‌خداوندگار، درجهان زبرین وزیرین ، جایی‌نیست که از داد (عدل) بی‌نیاز باشد . داد وری کردار مردم در روزپسین با اوست، درنوشتهای دینی پهلوی وپازند دربارهٔ او گفته شده : پس از آنکه روان ازپل چینوت (صراط) گذشت ، آنگاه رشن ترازوبر گرفته ، کردارهای خوب وبد رابسنجد . پله‌ترازو رابهیچ سوی گرایش ندهد ، سرمویی پایین وبالا نکند ، نه از برای پاکان و نه از برای ناپاکان ، نه از برای گدا ونه ازبرای شاه ، باهمه یکسان است ، خواه توانگروخواه درویش .

نگاه کنید به یشتها ، گزارش اوستای نگارنده، جلد یکم ص ٥٦١-٥٦٣ .

۳- Aspahe aštraya تازیانه اسپ‌است و Sraošō čaranya تازیانه‌چرمین ، دوال تازیانه .

۴ ـ سوك = سوچ Sūč نگاه‌کنید به یادداشتهای گاتها ص ۶۶

سئوکنت Saokanta، نیزنام کوهی‌است که‌درپارهٔ ۸ خورشید نیایش آمده‌است، نگاه کنید به خرده اوستا ص ۱۱۰

واژهٔ سئوکنت در اوستا باید بمعنی گوگرد باشد زیــرا صفت سئوکنت ونت درگزارش پهلوی اوستا (= زند) به گوگرتومند گردانیده شده‌است.اینچنین آبی که درآزمایش بمتهم مینوشانیدند باااندك مایهٔ گوگردآمیخته‌بود. درسوگند نامه‌فارسی که‌آن رایاد خواهیم کرد ، نیزدر دادستان چنین آبی یاد گردیده است . بگفته‌گلدنر Geldner چون گوگرد ملین است ، اززود دفع شدن‌آن از شکم یاچندی ماندن‌آن درشکم گناه یا بیگناهی‌متهم دانسته‌میشد[1] . سوگند که جزء دوم‌آن وند (=ونت)در فارسی افتاده ، یعنی آب آمیخته به سودهٔ گوگرد نوشیدن و این واژه بخوبی یادآور یکی از «ور»های روزگاران پیش است . در نوشتهای پهلوی چند بار واژهٔ سوگند ، لفظ مرادف «ور» بکار رفته است .

امـا صفت زرنیاونت Zaranyāvant کــه از واژه زرنیه Zaranya و ونت (= مند) ساخته‌شده، درگزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به زرومند Zaromand یعنی زرمند وآن آبی بوده که باسودهٔ زر درآمیخته بود . زرنیه Zaranya در اوستا همان است که درفارسی زرشده است .

صفت سومی که با واژهٔ ویثوش Vīthuša ساخته‌شده‌باید ازمصدر وئث Vaēth باشد که بمعنی‌ثابت کردن (جرم درمحکمه) میباشد.درگزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به چهرانومند ؟ که معنی ازآن برنمیآید . نظر بریشهٔ واژه باید ثابت کننده ویا آگاهاننده و نماینده بزه و گناهی در دادستان باشد .

***

آزمایش ایزدی در روزگاران گذشته در همه جای روی زمین رواج داشت ، درایران باستان‌هم‌باینگونه داوری‌آشنا بودند . گذشته ازین داوری درجهان خاکی، نزد ایرانیان از داوری مینوی هم که در روز پسین خواهد بود ، سخن رفته است . در سرودهای گاتها چندین بار بآزمایشهای روز پسین برمیخوریم،ازین آزمایشهاست در برابرآتش که سره ازناسره بازشناخته شود و نیکوکار از گناهکار جدا گردد . پاداش

۱ـ نگاه‌کنید به :
Studien zum Avesta von Karl Geldner ,Strassburg 1882.S.87
گلدنردرصفحه۱۰۲ همین کتاب گوید: گوگردملین‌سبکی‌است واثرآندرآزمایش زوددیده میشود.

وپادافراه هردو گروه ازمردمان: مزدیسنان ودیویسنان یاپیروان دین‌راستین وپیروان کیش دروغین ، پس از داوری ایزدی داده خواهد شد ، درآن روز است که پاکان از ناپاکان شناخته شوند.این عقیده از ایرانیان بمردم دیگر جهان رسیده ، درنوشتهای دینی یهود هم بسا از رود آهن گداخته سخن رفته که‌در روز پسین مردم باید ازآن بگذرند ، نیکوکاران بخوشی آن را درنوردند و تبه‌کاران بررنج وشکنج دچار و گرفتارآیند[1] .

درگاتها چند جایی که ازآزمایش روز پسین یاد شده ، دراینجا برمیشمریم : اهونودگات ، هات ۳۰بند۷؛ اهونودگات ، هات ۳۱بند ۳ و بند ۱۹ ؛ اهونودگات ، هات۳۲بند۷؛اهونودگات، هات۳٤بند٤ ؛ اشتودگات ، هات ٤۳ بند ٤ ؛ سپنتمدگات، هات ٤۷ بند٦ ؛ و هوخشترگات ، هات ٥۱ بند ۹وجزاینها .

در نامهٔ دینی پهلوی ، دین آگاهی (بند هشن) فرگرد ۳۱ پاره‌های ۱۹ـ۲۰ درسخن از روز پسین‌آمده : آنگاه ایوخشست (فلز) درکوهها و پشته‌ها گداخته گردد ومانند رودی برروی‌زمین روان شود، پس‌ازآن همه مردمان‌بایدازین‌ایوخشست گداخته بگذرند و پاك گردند . آنکه پاك است ، او را چنین نماید که از رود شیر گرم گذرد و آنکه دروند (ناپاك وبدکیش)است اوراچنین‌نماید که از ایوخشست گداخته گذرد[2] .

۱ـ نگاه کنیدبه: Die Altpersische Religion und das Judentum von J. Scheftelowitz, Giessen 1920, S.206.

۲ـ نگاه کنید به : Bundehesh von F. Justi.

آزمایش ایزدی در نوشتهای پهلوی

نامه‌های پهلوی که امروزه دردست داریم و در آنها از «ور» یاسوگندیادشده، اینهاست : دینکرد- دانستان دینیك - شایست نه شایست - ماتیکان هزار داتستان و جز اینها.

دینکرد (دین کرت) که یکی‌ازبزرگترین‌نامه‌های پهلوی است‌بیش‌ازنوشتهای دیگرپهلوی ازسوگند یا«ور» یادمیکند. ازهمین نامه است که امروزه میدانیم، در اوستایی که نیاکان ما در روزگار ساسانیان در دست داشتند تا بچه اندازه از «ور» سخن میرفت.

نخستین نویسندهٔ دینکرد، آذرفرنبغ پسرفرخزاداست. اوهمزمان مأمون‌خلیفه عباسی (۱۹۸–۲۱۸ هجری = ۸۳۳ – ۸۴۲ میلادی) است ودربغداد میزیست ودر همان شهر بگرد آوری دینکرد پرداخت . در پخش سوم دینکرد گفته شده که آذرفرنبغ (آتورفروبغ)پسرفرخزات‌نخستین گردآورندهٔ دینکردازخاندان‌آذرباد مهراسپندان است[1]. این آذرفرنبغ‌پسرفرخزاد، همان‌است که نامهٔ پهلوی ماتیکان گجستك ابالیش (= عبدالله) از او دانسته شده است . دربن‌نامه از گفتگوی آذر فرنبغ با ابالیش (عبدالله) زندیك (زندیق) نزد مأمون سخن رفته و عبدالله شکست خورده و سرافکنده شده است .

پس ازآذر فرنبغ فرخزادان، موبدی از همان خاندان، بنام آذرباد پسرامیت (امید) همزمان خلیفه‌المعتمد عباسی (۲۵۶–۲۷۹ هجری = ۸۷۰–۸۹۲ میلادی) کار دینکرد رادرسال۲۶۸ هجری=۸۸۱میلادی، بپایان‌رسانید.

آذرفرنبغ فرخزادان فرزندی داشت‌بنام زرتشت که پس‌ازوی پیشوای‌بهدینان گردید .

در پایان فرگرد (فصل) ازپخش‌سوم‌دینکرد گفته‌شده:برائر گزند و آسیبی که بەزرتشت پسرآذرفرنبغ که پس‌ازپدرپیشوای بهدینان گردید، روی‌داد،نوشتهای دینی پراکنده وپریشان گردید .... من آذرباد پسرامیت، پیشوای بهدینان ، آن‌نوشتهای

۱ – آذربادمهراسپندان موبدان‌موبد ایران بود درروزگار شاپور دوم ساسانی. نگاه کنید بەخرده اوستا ص۳۰–۴۱

پراکنده را گردآوری کردم .

ازدینکرد، پخش سوم تاخود پخش نهم‌بجای مانده. چندفصلی ازآغاز این‌نامه که ازنخستین نویسندهٔآن بوده، ازدست رفته است.این‌نامه که‌درسال۱۰۲۰ هجری = ۱۶۱۱میلادی‌دربغدادپیداشده‌در پخش‌های هشتم‌ونهم‌آن‌ازبیست‌ویك‌نسك اوستا سخن رفته‌واز گفتارهریك‌ازین‌نسکها(نامه‌ها) کم وبیش یاد گردیده است و این‌میرساند که درسدهٔچهارم هجری، هنوزاوستای بزرگ روزگارساسانیان درزیردست نویسنده دوم دینکردبوده،جزاینکه‌درهمان‌هنگام گردآوری دینکرد،ازمیان‌بیست ویك‌نسك‌اوستا، ازناتر Nātar نسك(پنجمین‌نسك)،متن‌اوستابجا بوده و گزارش‌پهلوی (=زند) آن از دست رفته بوده وازوشتگ Vaštag نسك (یازدهمین‌نسك)، متن اوستا و گزارش پهلوی‌آن هردو ازدست رفته بوده‌ونویسندهٔ دینکرددربارهٔ این‌دونسك کم شده چیزی نمی‌نویسد، فقطازآنها نام‌میبرد. ازنسکهای دیگرآنچنان سخن‌میدارد که هیچ جای گمان‌نیست که درآن‌روزگار،سراسراوستای روزگارساسانیان راجزازدونسك‌نامبرده، درزیردست داشته‌است[1].

آنچنان که میدانیم‌درمیان بیست ویك‌نسك‌اوستا، هفت‌نسك‌در بارهٔ قانون بوده که‌دردینکردآنها ازپخش « داتیك » اوستا بشمار رفته است[2].

درهمین نسکهای داتیك بوده که از قانون واز آزمایش ایزدی یا « ور» سخن میرفت .

در میان این هفت نسك، بویژه چهارتای ازآنها ، سراسر قانونی یاداتیك بوده ودرپهلوی‌چنین‌خوانده‌میشده:نیکاتوم (Nīkātum) نسك که‌بگفتهٔ دینکرد ونوشتهای

۱ – دربارهٔ دینکرد نگاه کنیدبه:

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von Jehangir Tavadia, Leipzig 1956, S. 45-73

Une Encyclopédie Mazdéenne, le Denkart par Jean Pierre de Menasce, Paris 1958, P.8-12

Pahlavi Version of Yašts, Translated by Ervad M.F. Kanga Bombay 1941 (Introduction) P.III

۲ – درباره بیست ویك نسك اوستا نگاه کنید به: گاتها دومین گزارش نگارنده، گفتارگاتها درآغاز .

دیگرپهلوی وپازند، پانزدهمین نسك اوستابشمارمیرفت و۴۵فرگرد (فصل)دربرداشت؛ گنبا سرنیجت (Ganabā- sar -nijat) شانزدهمین نسك، دارای ۶۴ فرگرد بود؛ هوسپارم (Huspāram) هفدهمین نسك، ۶۴فرگرد داشت؛ سکاتـوم (Sakātum) هجدهمین نسك ودارای ۵۲فرگرد بود. دردینکرد دربخش‌هفتم، فرگردچهارم پارهٔ۳ آمده: «ور در داستانی (داوری) کـه ازبرای داتوبر (داور) نهفته و پیچیده است، نمایاننده گناه وبیگناهی است وآن سی‌وسه آیین‌است». این سی‌وسه گونه ور که در ایران باستان رواج داشت، در دینکرد گفته نشده که چگونه بوده ونه در هیچیك از نوشتهای دیگرپهلوی. بااینکه در نامهٔ دینکرد در بخشهای هشتم و نهم از نسکهای داتیك (قانونی) سخن رفته واز آزمایش «ورها» یادگردیده، درهیچ جا از چگونگی آنهاسخنی بمیان نیامده است. بگفتهٔ دینکرد دربخش هشتم، فرگرد۴۱، در سکاتـوم نسك یکی‌ازفرگردهای آن،ورستان Varistān خوانده شده و درآن این‌چنین‌سخن میرفته: «دروستان ازساختن ورباد گردیده که ازنیروئی مینوی‌آن گناه ازبیگناهی شناخته‌شود، درآن هنگامی که گناهی بجادویی نهفته باشد ــ ازهنگامی که باید ور بجای‌آورده شود وجایی که بایدآیین‌آن رابیارایند ــ از چگونگی برگزیدن آن‌جا وچیزهایی که باید بدانجا بردن ــ ازآنچه که نخست باید بآن خان ومان بردن واز آنچه که بدانجا نشاید بردن ــ از راه ورسم وآیین «ور»وبیاری خواندن ایزدان ــ از آنچه ازاوستاباید درهنگام‌آزمایش سرودن ــ ازاینکه چگونه «ورگرم» و«ورسرد» بجای‌آورده میشود ــ ازآشکار شدن گناه وبیگناهی درهنگام آزمایش ور ــ ازبسیاری چیزهای دیگر درین باره». چنانکه دیده میشود درسکاتوم نسك، فرگردی ورستان خوانده میشده ودر آن آیین همگانی اینگونه داوری یاد گردیده بود. باز در همین سکاتوم نسك، بگفته دینکرد از«ورسخت» و«ورآسان» سخن‌میرفت ویکی‌ازین ورها را «پااوروخورانو» Pāūrū Xurānō خوانده وآنهم دانسته نشده که چگونه بوده، شاید چیزی خوردنی؟ باز دردینکرد درسخن از نیکاتوم که پانزدهمین نسك اوستاست گوید: «ازبرای مردمان ستوده ونیکنام، آزمایش‌ورنباشد»[1]

۱ــ نگاه کنیدبه:

The Dīnkard by Sanjana, Vol. XIV, P.37; vol. XVI, P.62 and P.80, SBE.Vol. 37, P. 144

دیگر از نوشتهای پهلوی که از آزمایش ایزدی یا «ور» یـاد کرده «داتستان دینیك»است.

نویسنده این‌نامه‌منوشچهر پسر یووان یمان Yuvān-Yamān موبد بزرگ پارس‌وکرمان بود درنیمهٔ دوم از سدهٔ نهم میلادی. اورا نیز نامه‌ایست بنام نامکیهای منوشچهر.

ازبرادر کهتراو، زات سپرم(اسپرغم‌زاد) که مردآزاد منشی بوده وموبد بزرگ درسیرکان (سیرجان) کرمان بود نامه‌ای بمارسیده بنام وپچیتکیهای(برگزیده‌های، منتخبات) زادسپرم.

منوشچهردرنامه داتستان دینیك‌به‌نودو دو (۹۲) پرسش که میترخورشیت پسر آترمهان ومزدیسنان دیگراز او کرده‌اند، پاسخ گفته است.

درفرگرد۳۷پارهٔ۷۴ داتستان دینیك‌ازسوگند یاورزهرسخن رفته: «هم‌پنکاران (مدعی ومدعی‌علیه) باید زهربخورند. زهربکسی که گناهکار است‌کارگرآید و اورا بکشد، بیگناه‌آسیب نه‌بیند و رستگار بدرآید»[1]

دیگراز نامه‌های پهلوی که از «ور» یادکرده «شایست نه شایست» است. این نامه دینی که گویاازسالهای‌پایان‌ساسانیان‌باشد، دانسته نشد که نویسنده‌اش کیست.

درشایست نه شایست فرگرد ۱۳ پارهٔ ۱۷ از «ور» یادکرده گوید: «دریسنا، هات ۳۶ازشش ورگرم یادشده...»، در فرگرد۱۵ ــ۱۷ آورده: «آزمایش‌آهن گداخته این است که درروی دل (سینه) بجای‌آورند. دل باید چنان پاك وبی‌آلایش باشد که اگر آهن‌گداخته روی‌آن ریخته شود، نسوزد. آذرپاد مهراسپندان چنان زیست، آنگاه که‌آهن گداخته بروی سینه‌اش ریختند باین میماند که روی سینه‌اش شیر دوشیـده

۱ــ نگاه کنیدبه:

The Datistan i Dinik, Part I, Edited by Ervad T. D. Anklessria, Bombay

The Sacred Books of the East, Vol. XVIII

Grundriss der Iranischen Philologie, 2. 102-103

Haug- West Essays, London 1907, P.102

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von J. Tavadia, Leipzig 1956, S. 87-91

باشند. اگر آهن گداخته بروی‌سینه بدکنش و بزهکاری‌چکیده شود ، هر آینه‌بسوزد وبمیرد»[1]

مانیکان هزار داتستان یکی‌از نامه‌های گرانبهای پهلوی است که بایستی‌در آن بیش از نوشتهای دیگر پهلوی از «ور» یا داوری ایزدی یاد شده باشد چه این نامه در حقوق مدنی است . این نامه باید یادگاری باشد از پایان روزگاران ساسانیان ، کمتر احتمال برده میشود که پس از تاخت و تاز تازیان بایران نوشته شده باشد ، آنچنانکه بسیاری از نوشتهای دینی پهلوی پس از چیره شدن عربها نوشته شده و نویسندگان خواستند که دین نیاکان نگهداری شود و دستبرد بیگانگان نگردد .

پس از دست‌یافتن عرب بایران ، کمتر نوشتهٔ پهلوی را میشناسیم که همانند یادگار زریران یا کار نامك ارتخشیر پاپکان ودرخت آسوریك باشد . ناگزیر نامه‌ای چون مانیکان هزار داتستان که در داد و داوری است در روزگاری که همه‌چیز ایران دستخوش بیدادگری بیگانگان شده بود ، بکار نمی‌آمد .

آنچنانکه بولسارا Bulsara دانشمند پارسی که مانیکان هزار داتستان را بانگلیسی گردانیده‌نوشته : « فرخو مرت وهرامان Farroxo Mart i Vahrāmān (فرخ پسر بهرام) نویسنده مانیکان هزار داتستان درین نامه چند تن از پادشاهان ساسانی را نام میبرد : بهرام پسر یزدگرد یکم . یزدگرد دوم ، فیروز ، قباد ، خسرو انوشیروان ، هرمزد چهارم ، خسروپرویز پسر هرمزد . پس‌از خسروپرویز دیگرنامی از پادشاهان این‌خاندان دیده‌نشده ونام هیچیك ازمردان نامور تاریخی‌آن روزگاران نیز درآن یاد نگردیده ، این است که می‌توان گفت مانیکان هزار داتستان درروزگار خسروپرویز نوشته شده است» .

جای افسوس است که پخشی از آغاز و انجام این نامه وچیزی از میان آن از دست رفته‌است.

۱ ـ نگاه کنید به:

SBE. Vol. V, by West, P. 360 and P. 375

دربارهٔ‌شایست‌نه‌شایست نگاه کنید به:

Šāyast-nē-šāyast by J. Tavadia, Hamburg 1930, S. 1-2

دربارهٔ آذرپاد مهراسپندان نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده، خرده اوستا ص ۳۰-۳۸

در دیباچه این نامه که «پیشگفت» خوانده شده نام این نامه و نام نویسنده‌آن بجای‌مانده است.

واژهٔ هزار در نام « مانیکان هزار داتستان» بمعنی خود نیست ، دراینجا معنی مجازی ، فزون و فراوان و بسیار از آن اراده میشود. در اوستا هم باینگونه تعبیر برمی‌خوریم چون هزار گوش و هزارستون . همچنین است در پهلوی و فارسی : هزار بنده ، عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد یکم و بهرام پنجم ساسانی است ؛ هزاردستان ، هزارپا ، هزاربرگ ، هزاربیشه و جز اینها درفارسی از واژه‌های رایج است .

داتستان در پهلوی و دادستان درفارسی بمعنی داوری یا حکم و قضاست.

من شکستم حرمت ایمان او بس بمینم برد دادستان او
(جلال‌الدین‌رومی)

در مانیکان هزار داتستان ، قانون زناشویی ، ارث ، طلاق ، داد و ستد ، حق مالکیت، فرزندخواندگی، خریدوفروش، دزدی ، خونریزی و کشتن و سزا وجزاینها یادگردیده. در یك فرگرد (در یازدهم) این نامه نیز از «ور» سخن رفته است ؛ در اینجا هم از چگونگی این داوری یاد نگردیده‌است. سخن درین است که اگر وامی گرفته شد و وام‌گیرنده یا بسیار منکر آن گردید ، باید با « ور ورزیدن » گناه از بیگناهی باز شناخته‌شود»[1].

۱ ـ نگاه کنید به :

The Social Code of the Parsees in Sassanian times or Mādigān-i-Hazār Dādistān, part II, by Ervad T. D. Anklessaria, with an introduction by J. J. Modi, Bombay 1912,

West, Pahlavi Literature im GIRPH. 2, P. 116 ;

The Laws of the Ancient Persians , The Mātikān ē Hazār Dātastān, translated by S. J. Bulsara, Bombay, 1937, P. 114-125

Zum Sasanidischen Recht von Bartholomae, Heidelberg 1918, II S.7 – 36;

Die Mittelpersische Sprache von J. Tavadia, S. 129-131

آزمایش ایزدی در روایات

روایات نام وجرها (فتاوی) و داوریها و آیین دینی و سنتهاست که زرتشتیان ایران برای پارسیان هند فرستاده‌اند. روایات بزبان فارسی است اما یك فارسی که رنج سفر کشیده، در سرزمین هند آب و رنگ مرز وبوم خود را از دست داده وسست و ناتوان‌شده است. امادرهمین هیئت‌خسته‌وفرسوده رازها نهفته است ونموداردا‌ستانهای اندوهبار چندین سده است.

آنچنان که می‌دانیم پس از چیر شدن عرب بایران، گروه‌انبوهی از ستم و بیداد تازیان بستوه آمده، بچین و هند پناه‌بردند. آنانی که بچین روی‌آوردند، پس‌از چندی در آن مرز و بوم، نام و نشان خود را باخته، نژادشان با نژاد بومیان آنجا درآمیخته،همرنگ مردم آنخاك گردیدند. آنانی که بهند رفتند، چون درآنجا‌بآیین هندوان، هر گروه از گروه دیگر باز شناخته شده‌وجدا از همدیگر میزیستند و با هم در نمی‌آمیختند، ایرانیان مهاجر هم درآنجا گروهی بشمار آمده جدا از مردم دیگر زیستند، اینانند که امروزه پارسیان خوانده‌میشوند.

مجموعهٔ روایات در چهارصد وهشتاد وچهارسال پیش ازین از ایران سرچشمه گرفته است. درآن روزگاران پارسیان هندوستان ازآیین نیاگان خود آنچنان که باید آگاه نبودند، در میان آنان هنوز دانشمندان دین آگاه وجود نداشت، اما هنوز گروه انبوهی از پیروان آیین کهن در سراسر ایران زمین میزیستند، در میان آنان موبدان و دستورانی بودند که بزبان پهلوی و اوستایی آشنایی داشتند و آیین دینی خود را آنچنان که باید بجای می‌اوردند وبه‌نگهداری میراث مقدس آورزش داشتند. پارسیان هند که سالهای بلند از میهن خود آواره شده در میان برهمنان و مسلمانان میزیستند، ناگزیر رفته‌رفته از بسیاری از آیین دیرین ایران بی‌بهره ماندند و از پیش‌آمد زشت روزگار دلتنگ بودند و می‌خواستند مانند همکیشان ایرانی خود بیشتر از آیین مزدیسنا برخوردار باشند. این‌است، چاره اندیشیدند که آنچه راکشاکش روزگار از لوح خاطرشان فرو شسته، دیگر باره بیادآورند، تا در دیار هند، یکسره نام ونشان‌شان نابود نگردد و رشته پیوندشان با

دین زرتشتی که از برای نگهداری همان بهند پناه آورده بودند، گسسته نشود. باین آرزو هرچند گاه‌پارسیان‌هند در باره‌برخی از راه ورسم های‌دینی از زرتشتیان‌ایران پرسشهایی میکردند و در مسأله‌ای که تردید داشتند و یا در یك دستور دینی که آنچنان که باید نمی دانستند پیکی بایران فرستاده داوری ورأی و فتوای موبدان ایران را درخواست میکردند.

پرسش وپاسخ در میان پارسیان هند و زرتشتیان ایران نزدیك بسیصد سال‌پایا بود. آغاز آن سال ۸۴۷ یزدگردی (= ۱۴۷۸ میلادی = ۸۸۳ هجری قمری) و انجام آن سال ۱۱۴۲ یزدگردی (= ۱۷۷۳ میلادی= ۱۱۸۷ هجری قمری) میباشد، یعنی از روزگارسلطان‌حسین میرزا ازشهریاران گورکانی تیموری‌تا روزگار کریم‌خان زند.

این پرسشها و پاسخها که به «روایات» نامزد شده، بنام پیکی که‌آنها را از هند بایران می‌آورد و پاسخ گرفته بر میگشت خوانده شده، چون روایات نریمان هوشنگ، روایات‌کاوس‌کامدین، روایات‌کاوس ماهیار،روایات بهمن اسفندیاروجزاینها، وگاهی‌هم‌بنام کسی که‌آن‌پرسشها را ازهند فرستاده،خوانده شده‌است. نخستین‌پیکی که از هند بایران آمده، نریمان هوشنگ است ازشهر بروچ، روایات یا «وجر» و فتوائی که‌وی‌باخودبهند آورد، بتاریخ‌خورشیدروزآبان‌ماه، سال ۸۴۷یزدگردی‌است.

نریمان هوشنگ یك سال در یزد ماند و در آنجا از جاماسپ شهریار نامی فارسی آموخت. این روایات را شاپور جاماسپ شهریار بخت‌آفرین نوشته و خطاب شده به بهرامشاه چنگا شاه که از سران و بزرگان پارسیان نوساری بود. پارسیان‌در آن روزگاران درشهرهای گجرات، از ایالات هند چون نوساری و کمبای Cambāy و بروچ Broach و سورت Surat و انکلسر Anklessar میزیستند، هنوز بمبئی پایگاه بیشتر پارسیان‌نبود.

بهرامشاه چنگاشاه که از بزرگان نامور پارسیان بود، درنامهٔ زرتشتیان اورا انجمنی و نامخسرو خوانده‌اند یعنی انجمن‌آرا ونامبردار. همین کس درسال ۸۸۰ یزدگردی به‌همکیشان ایرانی خود نامه نوشت و پاسخ‌آن‌را نوشروان خسرو ومرزبان اسفندیار

بهند آوردند .

زرتشتیان ایران از نخستین پیك هند و بمیانجی او از گروه همکیشان خود در آن سرزمین، آگاه شدندو درشگفت ماندند، گویا نمی‌دانستند که‌در آنجا دین زرتشتی این‌همه پیروان‌داشته باشد.

نامه‌ای که‌از سوی شش‌هزار زرتشتیان ایران در روز هرمزد (یکم) ماه خرداد سال ۸۸۰ یزدگردی = نهم شوال ۹۱۶ هجری به دستوران وموبدان و هیربدان و بزرگان و بهدینان پارسیان نوساری و بروچ و کمبای وسورت و انکلسر بهندوستان فرستاده‌شده گویاست که زرتشتیان ایران‌نمی‌دانستند همکیشانی درهندوستان دارند. اینك چند سطری از آن نامه :

« . . . دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران را اعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك درآمده ، این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هند بهدینان مانده‌اندیا نه. تا قبل از سی‌وپنج سال ازاین‌تاریخ بهشت بهر تریمان هوشنك متوجه اینجانب‌شد.مکتوب ازاشوروان بهرام شاه و چنگه‌شاه وازجماعت بهدینان‌ودستوران بدینجانب‌نوشته‌بودند. این‌فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو و مرزبان اسفندیار قبل ازین از بیست و نه سال که گذشته فرستاده بودیم و هیچ چیزی ارسال هم نفرمودید واین فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چونست »

این نامه را برخی‌از دستوران و بزرگان زرتشتیان ایران امضاء کرده‌اندوبجای امضاء گروه فرستندگان نامه نوشته شده : از شرف‌آباد و ترکاباد چهارصدتن، از یزد پانصد تن ، از کرمان هفتصد تن، از سیستان دوهزاروهفتصد تن ، از خراسان یکهزار و هفتصد تن .[1]

زرتشتیان پس از آگاه شدن‌ازپارسیان، ازآنان خواستند که دوتن از موبدان خودرا از برای آموختن پهلوی بایران بفرستند زیرا باین زبان است که نامه‌های دینی‌نوشته شده‌واوستا گزارش یافته‌است .

ازبرای زرتشتیان آن روزگاران دشواربود که همه ره‌ورسم وآیین‌دیرین خود

(۱) نگاه کنید بجلد دوم کتاب روایات داراب هرمزدیار ص ۳۹۱

رابانامه بدستیاری پیکی‌بهند بفرستند، چه‌ازافتادن نامه بدست بیگانگان(جدینان) وگزند تعصب‌آنان بر کناربنودند. دریك نامه بپار-سیان نوشتند: راه خشکه نزدیکتر است، ازقندهار بسیستان کوتاه ترین راه است ودرراه سیستان به‌یزد، گزندی نیست. پارسیان نیزبنوبه خود درنامه‌ای اززرتشتیان ایران خواستند که چندتن از هیربدان رابرای‌آموزانیدن آیین‌دینی بهندبفرستند.

زرتشتیان درپاسخ نوشتند که نمیتوانند کسی رابآنجا بفرستند زیرا کسانی که پهلوی خوب بدانند بیش از چهار پنج تن نیستند ودر ایران بآنان نیازمندند وهمه بکارهای بزرگ دینی گماشته هستند.

فتاوی یا«وجرها» که ازدانشمندان ودستوران ایران بهندفرستاده شده‌در کمال دقت‌نوشته شده وچون بادین وآیین‌پیوستگی‌داشت، بحکم وجدان چیزی‌نمی‌نوشتند که بیرون ازسنت دیرین‌باشد. بسااین احکام ازیزدبکرمان واز کرمان‌بجاهای‌دیگر زرتشتی نشین فرستاد میشده کەرای دستوران بزرگ ایران درآنهاراه داشت وپس‌از آنکه‌همه بدرستی‌آنها گواهی‌میدادند، بهند گسیل میگشت .

امروزه روایات یکی‌ازسندهای گرانبهایی است که در بارهٔ مزدیسنا بما رسیده است. بسیاری ازآیین دینی‌سنتی که ازروزگاران کهن از پشت به پشت میگردیده و در کمال امانت ازدهان بدهان میرسیده درین مجموعه گرد آوری شده است. بسیاری ازواژه‌ها درروایات بخط اوستایی‌بادین دبیری نوشته شده‌زیرا بیم‌آن میرفت که این نوشتها بدست کسانی افتد که مایهٔ زحمت شوند. چون یقین داشتند جزاز خودشان ، ایرانیان دیگرباین خط‌آشنانیستند، ازاینرو بااین خط راز خود را ازمردم متعصب پوشیده میداشتند. اینکه بسیاری ازین‌روایات بخط اوستایی‌نوشته شده‌نه‌بخط‌پهلوی برای این است که میدانستند پارسیان هندبآن‌آشنانیستند.

درروایات بهمه گونه مسائل دینی‌واخلاقی وداستانی وتاریخی برمیخوریم ، یك رشته ازمطالب‌آن منظوم است، درجزء این منظومه‌ها،اشعاری اززراتشت بهرام پژدو ازری (سراینده زراتشت نامه که‌آنرا در آبان ماه ۶۴۷ یزدگردی = اوت ۱۲۷۸ میلادی سروده) دیده میشود چون اردای ویرافنامه بنظم؛ حکایت‌شاهزاده‌ایرانزمین

با عمر خطاب؛ گفتاراندرسپاسداری؛ پرسش جاماسپ از زرتشت وجزاینها.

ازینگونه مطالب که بگذریم، بسیاری از جاهای این روایات گویای داستانهای اندوهبارایران است در آن روز گاران یك رشته از واژه های دانستانی (قضائی Juridique) در آن بجای مانده که بسیار گرانبهاست. این واژه ها ازپشت به پشت از پهلوی روز گار ساسانیان بزرتشتیان روز گار روایات رسیده، همه آنها را در نامهٔ پهلوی «ماتیکان هزار دانستان» که یاد کردیم، میتوان یافت. باید بیاد داشت در روز گارانی که پیکهای پارسیان بایران آمد ورفت داشتند، هنوز گروه انبوهی ازپیروان آیین کهن در ایران میزیستند وسنتهای دیرین را آنچنان که باید نگاهداری میکردند. این است، کتاب بزرگی را که امروزه بنام «روایات» درزیر دست داریم باید ازسندهای ارجمند بشماریم، هرچند که بیك فارسی کم وبیش درست بمارسیده باشد واز تأثیریك فارسی سنتی که پارسیان آن روز گاران یعنی موبدان آنان میدانستند، بر کنار نباشد.

روایات باهمین نام عربی بمارسیده، اما دانشمند پارسی مدی Modi گوید «شاید این واژهٔ فارسی روا (روای) باشد که باین هیئت درآمده است»[1]. همانند این، نامه ای در پهلوی داریم که شایست و ناشایست خوانده شده وآن رایاد کردیم . در کتاب روایات واژه های عربی می یابیم که بیرون ازقاعده باالف وتاء جمع بسته شده وبساهم واژه های فارسی بغلط بعلامت جمع الف وتاء عربی آورده شده، این است که چندان دورنمی نماید که وا یا روای، روایات شده باشد.

گذشته ازین روایات فارسی، روایاتی هم بزبان وخط پهلوی داریم و کتابی است که آنچنانکه وست West برآورد کرده ۲۶۰۰۰ واژه دربردارد و درآن مسائل گوناگون دینی یاد گردیده. همچنین درآن ازداستان گرشاسپ یاد شده و گفتاری دارد در بـاره زناشویی در میان خویشاوندان. روایات پهلوی که بیك پهلوی درست، از روی قاعـده گرامری نوشته شده، بیشك ازنوشتهای پس ازاسلام است. نویسنده آن دانسته نشده کیست ونام کتاب هم درجایی یاد نگردیده است، ناگزیر نام روایات بعدها بآن داده شده است.

۱. نگاه کنید به: دیباچهٔ (Introduction) مدی Modi در روایات داراب هرمزدیار ص ۱ـ۲

کتاب دیگری نیز که بزبان وخـط پهلوی است، روایات همیت اشـوهیشتان خوانده شده وآن ۲۷۰ پرسش و پاسخ است در مسائل دینی وروبهم رفته ۲۲۰۰۰ واژه دربردارد[1].

روایات فارسی که بدستیاری دستورهرمزدیار فرامرزوپسرش دستور داراب گرد آوری شده دردوجلد بزرگ بکوشش هیربد مانکجی رستمجی اون والا Unvala بایك دیباچه بزبان انگلیسی ازجیوانجی مدی دربمبئی بچاپ رسیده است[2].

هیربد بهمنجی نوشروانجی دهابرآ ترا ره سال پس ازآن بانگلیسی گردانیده است[3].

از کتاب روایات فارسی بهتر از نوشتهای دیگرپهلوی و پازند میتوان دریافت که در پارینه آزمایش ایزدی نزد ایرانیان چگونه بوده، زیرا درین کتاب سـوگند نامه ای بجای مانده که گویای این آیین دیرین است . آنچنانکه گفتیم خـود واژه سوگند یك گونه «ور» بوده وبساهم ازین واژه، خود «ور» یا داوری ایزدی یا آزمایش آسمانی اراده میشود، چنانکه برسم که خود یکی از «ور»هایی بوده که درآن «برسم» بکار میرفته ، خود بجای « ورسرد » بکار رفته، برسمك ور Barsamak-var در مقابل «ور گرم» : گرمك ور Garmak-var یا گرموك ور Garmuk-var .

پیش ازاینکه به سوگندنامه بپردازیم، یکی ازین داوریهای ایزدی را، همانند داوریهایی که درنظم ونثرادبیات ما آمده وازآنها سخن داشتیم، یاد میکنیم . درهمین

۱ـ نگاه کنید به:

Pahlavi Text Series No. 2 , The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dādistān ī Dīnīk, Edited by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1913. P.1-3;

Rivāyat-ī Hēmīt-ī Ashavahishtān, Vol I, Pahlavi Text, Edited by Behramgor T. Anklessaria , Bombay 1962

The Sacred Books of The East, Vol. XVIII, p.415;

Grundriss der iranischen Philologie, P.104 u. 105 ;

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von J. Tavadia, Leipzig 1956, S.111-112

۲ـ روایات داراب هرمزدیار باهتمام اون والا، بمبئی ۱۹۲۲

۳ـ The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1932

کتاب روایات آمده: از روایت کامه‌بهره-چنین گویند جمشید خانه‌ای ساخته بود و هفت چیز در آن نهاده بود، آنگاه که گجسته اسکندر رومی بایران رسید، آن را نابود کرد. یکی آن بود که چراغی در آن نهاده بود که بی روغن همیسوخت . . . . ششم روی رودی تختی برافراشته و بر آن تندیس مردی مانند داوری برنشانده بود، هر گاه دوتن داوری نزد آن تندیس بردندی آن کس که دروغ گفتی زیر آب شدی وانکس که راست گفتی، روی آب ماندی[1]. در سوگندنامه از آزمایش آتش سیاوخش و از آزمایش آذرپادمهراسپندان یاد گردیده. در بارهٔ آذرپاد مهر اسپندان گفته شده که او موبدان موبد بود در روزگار شاپور، گویند که او از سوی پدر از تخمهٔ زرتشت سپیتمان و از سوی مادر از خاندان گشتاسپ شاه بود. آذرپاد نزد هفتاد هزار مرد سر و تن بشست و نه من روی گداخته بسینهٔ او ریختند و اورا رنجی نرسید.

همچنین در آغاز سوگندنامه آمده: چند گونه سوگند بوده، یکی آنکه از آتش بایستی گذر کردن، دیگر اینکه آهن گرم و سرخ شده بر زبان نهادن. رویهم سی وسه گونه سوگند بوده، اکنون برین مختصر کرده‌اند. دیگر اینکه یاد گردیده: اگر موضوع دعوا چیزی باشد که کمتر از چهل و هشت درم نقره ارزش داشته باشد، نباید سوگند خوردن.

برای اینکه کار بسوگند نکشد، باید میانجی بکوشد تا پیشمار و پسمار (مدعی و مدعی‌علیه) باهم بسازند و آشتی کنند و اگر کامیاب نشد، باید سوگندنامه‌را بآنان داده بخوانند و بیندیشند و از یاد کردن خدا و فرشتگان و پیغمبر و همه‌پاکان و نیکان بهراسندو بیهوده آنان را برزبان نیاورند.

پس از آنکه سوگندنامه را خواندند، باید یك‌شب رها کرد تاهمپتکاران بخود آیند و بسوگند دادن و سوگند خوردن بآسانی تن درندهند. روز دیگر باز از آنان خواستن که از سوگند چشم بپوشند و بانر سخت و زشت آن بیندیشند و بدانند که هرآنکس که بدروغ سوگند خورد، ازین جهان بیرون نشود تا یك نشان زشت بر چهرهٔ او هویدا نگردد و دروغ او رانمایاند و اورا در میان همه رسوا و سرافکنده

۱- نگاه کنید به روایات، جلددوم چاپ بمبئی ۱۹۲۲، ص ۷۱

نسازد. بسا کسان درین گیتی بدروغ سوگند خوردند وبهمین نشان زشت دچار آمدند وشرمسار ازجهان درگذشتندو با کسان و فرزندان خاندان آنان بسزای سخت دچار شدند.

اگر هیچیك از کوششهای میانجی و یا داور سودی نبخشید و همپتکاران بسوگند ناگزیر شدند آنگاه داور گوید: من ازین گناه برکنارم، شما ای کسانی که سوگند میدهید و سوگند میخورید، گناه این‌کار بگردن خود شماست.

پس آنگاه سوگندخورنده تن خویش شسته، جامه پاك بتن کرده، پنام آویخته[1] در برابر آتشدان که درآن عود و کندر میسوزد، پیش دادوران زانو بزمین زند.

موبد «یثا اهو . . .» گویان، شیاری بگرداو میکشد، درخوانچه‌ای یا در یك سینی مسین یك جام آب و پهلوی آن یك نان (درون) باید نهاد[2]

آیین سوگند که در آتشکده برگزار میگردد، مانند یك آیین دینی بجای آورده میشود. کارد برسم چین، برسمدان (یا ماهروی)[3] و هاون درآیین سوگند نیزبکار آید.[4] پس از آنکه پسمار سوگندنامه را خواند باید ازجامی که روی خوانچه نهاده شده و درآن اندکی آب آمیخته به گوگرد است و از جامی که درآن اندکی آب آمیخته به سودهٔ زر است (زراب) بآیین دیرین بنوشد و از آن نان (درون) که برخوان نهاده بخورد[5].

۱ - پنام، پرده کوچکی که روی بینی و دهان اندازند. نگاه کنید به یشتها جلد یکم ص۲۹۳-۲۹۵

۲- دربارهٔ نان مقدس درون که در اوستا draona خوانده شده نگاه کنید به خرده‌اوستا ص ۷۲ وبجلد یکم یشتها ص ۴۱۹ وبجلد یکم یسنا ص۲۸ وص ۱۷۹

۳- در بارهٔ برسم و برسمچین (کارد برسم چین) و برسمدان که ماهروی هم خوانده شده نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص۵۵۶-۵۶۰

۴- هاون که در اوستا hāvana خوانده شده، یکی از ابزارهای مقدس پرستشگاه است از برای فشردن گیاه هوم. نگاه کنید به جلد یکم یشتها ص۴۶۹

۵- دیگر از چیزهایی که در خوانچه نهاده شده، آنچنانکه در روایات آمده، برسینه‌و ترمینه است؛ باید هردو گیاهی باشد. ترمینه را درچند کتاب ادویه مفرده که در زیر دست دارم نیافتم، شاید برسینه همان برسیان دارو باشد؟

در اسماءالعقار آمده: عصاالراعی واسمه بالفارسیه برسیان دارو

درمخزن الادویه آمده: برسیان دارو عصی‌الراعی‌است. در تحفهٔ حکیم مؤمن گیاه‌عصاالراعی را یادکرده اما فارسی آن رانیاورده است.

اینك سوگندنامه : پس‌از کستی‌نو کردن[1] و خواندن خورشید نیایش گوید[2]:

من که فلان پسر فـلان هستم سوگند میخورم پیش دادار اورمزد رایومند و خرهمند، پیش بهمن امشاسپند ، پیش‌اردیبهشت امشاسپند که نزد من‌افروخته‌است،[3] پیش شهریور امشاسپند که در پیش من نهاده شده است[4] ، پیش اسپندارمذ امشاسپند که من بر او ایستاده‌ام[5] ، پیش خورداد امشاسپند که در پیش من‌نهاده است[6] ، پیش امرداد امشاسپند که در پیش من‌است[7] . سوگند میخورم به روان و فـروهر زرتشت اسپیتمان و به‌روان‌آذرپاد مهر اسپندان[8] و به روان وفروهر همه اشوان (پاکان) که هستند وبودند، که من هیچ چیز از‌تو فلان پسر فلان ندارم ،نه‌چـیزی زرین نه‌سیمین، نه‌آهنین و نه جـامه و نه هر چیز دیگر که دادار اورمزد بیافرید ، من از آن چیز آگاه نیستم و ندانم نزد کیست وکجا نهاده شده‌است. هرآنکه بدروغ سوگند خورد از تن و روان‌خویش بیزار است و از روان پدر و مادر و زن و فرزند ونیاکان‌خویش

۱ـ کستی یا کشتی، درپهلوی کستیك ، بندی است که زرتشتیان برمیان بندند. نگاه کنید به خرده اوستا ص۵۸ـ۷۴

۲ـ برای‌خورشیدنیایش نگاه کنیدبه‌خرده اوستا ص۱۰۷ـ۱۱۶

۳ـ اردیبهشت که یکی‌ازمهین‌فرشتگان است در جهان خاکی بنگهبانی‌آتش گماشته است وبسا ازآن خود آتش اراده میشود. دراینجاآتشدان مقصود است که در هنگام سوگند یاد کردن روبروی سوگند خورنده برافروخته‌است. نگاه کنید به یشتها جلد یکم ص۹۱ـ۹۲

۴ـ امشاسپند شهریور در جهان خاکی پاسبان فلزات است ، دراینجاخوانچه فلزی یاسینی مسین که یاد کردیم مراد است. نگاه کنید به جلد یکم یشتها ص ۹۲ـ ۹۳

۵ـ سپندارمذ ، امشاسپندی است که نگهدار زمین است ، بسا از آن خود زمین اراده میشود.نگاه شود بجلد یکم یشتها ص ۹۳ـ۹۴

۶ـ خرداد (خورداد) پرستار آب است ، دراینجا جام آبی که در خوانچه نهاده شده مراد است.

۷ـ امرداد پرستار گیاهان‌است. در اینجا نان(درون) که از دانهٔ رستنی (گندم) است مراداست. نگاه کنید به جلد یکم یشتهاص ۹۵ـ ۹۶

۸ـ آذر پاد مهراسپندان که از پاکان وبزرگان دین زرتشتی است ، موبدان موبد ایران بوده در روزگار شاپور دوم‌ساسانی. نگاه کنید به خرده اوستاص ۳۰ـ۴۱

بیزار است .

اگر بدروغ سوگند خورم از روان زرتشت اسپیتمان بیزارباشم و او نیز ازمن بیزار باشد، ازگاه وگوشن (تخت وفرمان) اورمزد بیزار باشم . از اوستا و زند بیزار باشم ، از فرهٔ دین نیك مزدیسنا و از فرهٔ آذر خره (آذر فرنبغ) و آذرگشسپ‌و آذر برزین مهر[1] و دیگر آتشها بیزار باشم و اینان نیز از من بیزار باشند . اگر این سوگند بدروغ یاد کنم ، هر گناه که اژدهاك جادوگر کرده ، از روزی که هشت‌ساله بوده تاآنگاه که اورا در بند کردند، که هزارسال داشت[2] ، من به چینودپل[3] پادفراه آن بکشم . اگـر سوگند بدروغ خورم ، هر گناه که افراسیاب جادوگر کرده ، از آنگاه که پانزده ساله بوده تاآنگاه که اورا بکشتند[4] ، من پادفراه آن بکشم . اگر سوگند بدروغ خورم هر کرفه[5] که من کرده‌ام بتو فلان پسر فلان رسد و هر گناه که تو فلان پسرفلان کردی، بچینود پل من پادفراه‌آن بکشم . مهر وسروش ورشن[6] دانند که من‌راست گویم، راستی‌مینوی‌داند که من راست گویم ، امشاسپندان دانند که من راست گویم ، روانم داند که راست گویم ، دل و زبانم یکی است ، آنچه

۱ ـ درباره سه آتشکدهٔ بزرگ : آذرخره (= آذر فرنبغ) وآذرگشنسپ و آذر برزین مهر که از زیارتگاهان ایرانیان بوده و هریك پشت وپناه یکی از گروه سه‌گانه ایرانیان بشمار میرفت، نگاه کنید به یسنا بخش دوم ص۱۷۷ـ۱۸۸. در روایات درسخن از سوگند ، دربخشی که سوگندنامه بزرگ خوانده شده این سه‌آتشکده بزرگ که نگهبان موبدان وهیربدان (ودبیران) و برزیگران ورزماوران دانسته شده چنین یاد گردیده : « آذر خرداد که نگهدار دانش است ، داند که راست گویم، آذر برزین مهر که نگهدار کشاورز است داند که راست گویم ، آذرگشسپ که نگهدار سپاه ایران است، داند که راست گویم» ازروایات جلدیکم ص۵۲

۲ ـ در بارهٔ اژدهاك (ضحاك) نگاه کنید به جلد یکم یشتها ص ۱۸۸ـ ۱۹۵

۳ ـ در باره پل چینود (= چینوت) یاصراط = Strata لاتینی نگاه کنید به گاتها (دومین گزارش نگارنده) صفحه یت ـ یغ

۴ـ در بارهٔ افراسیاب تورانی نگاه کنید به جلد یکم یشتهاص۱۸۸ ـ ۱۹۵

۵ـ کرفه درپهلوی کرپك = ثواب.

۶ـ از ایزدان مزدیسنا هستند ، نگاه کنید به‌یشتها جلد۲ ص۳۹۲ و ۵۱۷ و ۵۶۱

در دل دارم بزبان آوردم، هیچگونه فریب درین سوگند بکار نیارم و بایزد که چنین است.
اشم وهو وهیشتم . . . .[1]

پایان

۱- راستی بهترین نیکی است [وهم مایهٔ] پیروزی است، پیروزی کسی راست که راست وخواستار بهترین راستی است. نگاه کنید بجلد یکم یسنا ص۲۱۳
دربارهٔ آزمایش ایزدی گذشته از کتابهایی که هریك را بجای خود یاد کرده‌ام از کتابهای زیر نیز برخوردار بوده‌ام :

Black's Law Dictionary Fourth Edition . ST. Paul Minnes 1951. P. 1446 ;
Zoroastrian Civilisation by N. Dhalla. New York 1922 , P. 105-110;
Jackson Memorial Volume. Bombay 1954. P.187;
Dinshah Irani Memorial Volume 1948. P.5 -19

از برای سوگندنامه، متن روایات چاپ بمبئی با یك نسخه خطی ملکی نگارنده که در روز رام و ماه مهر ۱۰۴۹ یزدگردی انجام یافته، مقابله گردیده است.

واژه نامه

و

فهرست نام کسان، ایزدان، جای‌ها و نامه‌ها

واژه‌های اوستایی

فارسی باستان

پهلوی

سانسکریت

فارسی و عربی

واژه های زبان های دیگر

فهرست نام کسان و ایزدان وقوم ها

نام جای‌ها

نامه ها